

تجارت و قضاء و شہادت  
(ترجمہ از قواعد الاحکام  
فنی مسائل المجلس والمراۃ)

---

مؤلف : علامہ الحلّی

---

مترجم : حسن فتحی السطّی



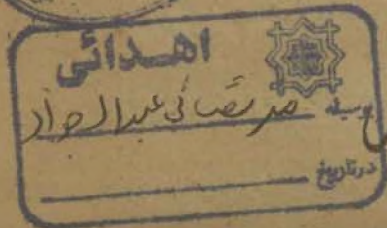
کتاب

تجارت، قصائد و شہادت

(ترجمہ)

حاجی میرزا حسن خان مجتہد سلطنت

(حق طبع محفوظ)



۱۳۳۵

این کتاب از خط حجب مکتوب  
مکتوبت از استادان عالی  
تبع المکتوبین بطریق  
سردر کتب قدیم  
۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۵



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایزدتعالی و تقدس را سپاس و شایسته از اندازده هرگز بدید و بدست  
و ادای شکر نعمتهای متکثره اش از توانائی هر توانائی افزون است  
آنقدر از اجر خیرت و افتادگی راهی نیست و سباحت این دربار اجر  
عجز و در ماندگی چاره نه جلت عظمت و عظمت قدرته و عمت نعمه  
ولا اله غیره

کجا شکر این نعمت توان گذارد که با آنهمه غنا و بی نیازی برای هدایت  
بندگان و تربیت آدمیان بفرمود احکام و تبیین حلال و حرام را بواسطه  
انزال کتاب و الهام سنت بر بهترین بندگان و سرور اهل زمان و جبه  
خود و محبوب خلق عقل اقدم و ضراط اقوم و نبی اکرم و خاتم رسل  
محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و سلم بزرگترین منت بر بنی آدم  
قرار داد و او صلی الله علیه و آله را مدینه علم و سفینه نجات و شمع  
هدایت و مایه رحمت و میزان حق خود ساخت تا مردم زمان از آن بهره  
نم ببرند و در این سفینه در آیند و بدان چراغ راه جویند و از آن  
رحمت برخوردار شوند و از این میزان خارج نگردند و برای تقای این نعمت

و دوام این مکرمت و حفظ این سنت باب آن شهر و لشکر آن سفینه  
و تربیت آن چراغ و ایستادن رحمت و زیارت آن میزان امام متقیان و سید  
و صبیحین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و اولاد با محاد یازده گانه و را  
صلوات الله علیهم اجمعین خلفا بعد سلف خلیفه سلطنت و ولی امر  
و حافظ ناموس خود فرمود تا این دین بپاید و این لواپاینده ماند بحوله  
و قوته و منه و سلطانه

زمانیکه در خدمت صاحب سجایای حمیده و دارای اخلاق مرضیه جامع قول  
و المنقول بحق الفروع و الاصول اللوزی الامتی جناب فامیر از آن  
ملقب بشیرین مدار نوری و فقه الله لمرضا نه و اید بنا پیدانه بمباحثه  
فقه و اصول مشغول بودم و از معلومات عمیق ایشان استفاده مینمودم  
بر آن شدم که مسائل فقهیه را بر زبان فارسی با سلوبی سهل التناول و  
آورده و برای اینکه بهتر استفاده شود هر فرعی را علیحد و هر مسئله را  
جدا گانه در تحت شمار تنظیم نمایم و چون کتاب قواعد الاحکام فی مسائل  
الحلال و الحرام را از اسناد بشیر و ایند الله الاکبر بحال الملله و الحق و الله  
علامه علی الاطلاق ای منصور حسن بن یوسف بن مطهر الحلی مدتی در تبریز



جامع ترین متن و پر فرغ ترین کتاب بود برای استفاضه و ترجمه آنرا انتخاب  
کردم و از روح پرفروش مصنف آن اسکنه الله بحبوه جنانکه استناد نمود  
و جعفر فرود بسیار قلبی که از حاجت فعلی مردم دور بود چهره اش را نکرده  
از اینجا که در تجارت و کسب بمائیل آن بیشتر محل حاجات چنانکه فرموده الله  
الفقه شامی و برنجار و کسبک لازم است که اول بمائیل فقهیه این باب  
مستصر بوده و بعد یکبک شغال و رز ندنا بمصدق القابری فاجرا لرفقه  
از نهیات آن اجتناب و بماوزات آن عمل نموده و انشاء الله تعالی از صلا  
باز نمائند بتوبه آنرا مقدم داشته و پس از آن کتاب قضا و شهادت را که  
بملا به عموم و بالخصوص علم آن برای اهل این فن از واجبات است بسیار  
کتب سبقت دادم نا طالبان آنرا موجب استفاده باشد و اگر خداوند  
بیرال از شفاخانه خود بچشمه که از بنید یکا شان عینا که شده شفاعت  
فرماید و ارم که سایر ابواب فقه را نیز بدین اسلوب ترتیب داده و برای  
خود بنیادگار گذارم و الله خیر مؤمنین و الصلوات و چو زانسان از سهو و زلت نا  
گزیر است رجاء و اتقوا از خوانندگان محترم دارم که اگر بر زلزله آگاه شوند بکم  
عیم پرده پوشیده فرموده بقلم عفو صلاح نمائند که ایواد مذکور و الصلوات

# کتاب تجاریات



# کتاب تجارت

## مقصد اول - در مفیدات

## فصل اول - در افساس تجارت

۱ تجارت بر حسب احکام پنجگانه - بواجب - و مستحب - و مباح - و مکروه و حرام منقسم میشود

۲ واجب آنست که انسان برای قوت خود و عیال خود بدان محتاج بوده و راهی جز تجارت نداشته باشد

۳ مستحب آنست که مقصود نوشته عیال یا نفع رسانیدن بآهل احتیاج باشد یا اینکه قدر حاجت بغير تجارت حاصل باشد

۴ مباح آنست که فقط زیاده مال از آن مقصود باشد یا بودی بنای از آن

۵ مکروه آنست که شارع مقدس بوجهی از آن لعنی نهی فرموده باشد

مثل - صرافه - کفن فروشی - فروش غله - تند فروشی - دزدی و غیره

صنعت قرار دادن - بافندگی - نساجی - حجامت با شرط مزد - قابله

۱ شهید اول بدون شرط ذکر فرموده

با شرط مزد - گرفتن اجرت برای چهارپایان زبر ماده - کب و کدگان

- کب کیبکه از حرام برهنه ندارد - اجرت گرفتن برای تعلیم قرآن

- نذیب قرآن - زرگری - قصای - بدر بارفتن برای تجارت

- آخته نمودن حیوانات - معامله کردن با ظالمین و مردمان بیفله

و بیست - معامله با اشخاص بخلاف نافع و ضایع عیب - ملّا

اگر او و محالت و مناکحت با آنها - معامله با اهل ذمه

۶ حرام آنست که شایمل وجه تبیی باشد و آن بر چند شرط

## مستحبات

۷ هر بخشی که نظایر قبول نکند

(۱) خواه بخت آن زانی باشد مثل - شراب نگوری - شراب غوثا

- آیمو - مینه - خون - بول و مدفوع آنچه گوشتش خورده نمیشود

- سل - خول - و اجرای پرورد

(ب) خواه غار حق باشد مثل ما بفان بخسکه قبول نظایر نکند مگر

۱ مثلا آنچه بجز از حرام جمع کرده باشد و فروش باخر بد آن گناه دارد

۲ عادت بفتح راء کیبکه کم بخسکه باشد یا بدینال کب کار نرود

۳ در بعضی نسخ مذهب برتی شدن است



و دغن غبر که با مخصوص برای فایده روشنایی در بر آسمان جایز است

اگر نجاست و دغن دانه باشد مانند دینه که از مینا باز نماند چو

قطع شود برای روشنایی و لو در بر آسمان جایز نیست

۸ بیع آب محض چون قبول نظم بر مینا بد جایز است

۹ در بول آنچه گوشتش خورده میشود بعلت خبثت اقرب حرام است

مگر بول شتر که برای صنایع جایز است

۱۰ فروش سنگ شکاری - و سنگ گله - و سنگ پاسبان زراعت - و

سنگ پاسبان حیاط - و اجاره آنها - و نگاه داشتن آنها و لو گله از

میان برد و ترس سنگ زایل شود جایز است

۱۱ اکتساب باغبان بخر حرام است مگر برای فایده مثل سنگ های

خرید و باس کردن برای تربیت زراعت و با شراب برای سرکه ساختن

۱۲ استفاده و اکتساب حیوانات مؤدی مثل مارد ها و دزد ها و مزاحمت

## فصل در مسو

۱۳ هر چیزی که مقصود از آن حرام باشد

در مسو بلکه الحاق فایده حرام شود

(۱) آلات هو مثل عود

(۲) آلات قمار مثل شطرنج

(۳) هیاکل عبادت مثل بت

۱۴ فروش سلاح بدشمنان دین اگر چه مسلمان باشند حرام است

۱۵ اجاره دادن کشتی و منزل برای فعل حرام ممنوع است

۱۶ فروش انگور برای شراب انداختن و چوب برای بت تراشیدن حرام است

۱۷ فروش انگور و چوب بکسانی که شراب می سازند و بت می تراشند

بدون شرط مکروه است

۱۸ وکیل نمودن کسیر در فروش شراب و لو وکیل ذمی باشد حرام است

۱۹ اگر ذمی خانه از مسلمان اجاره نموده در آنجا بهانه شراب فروشی

نماید بر مسلم منع او لازم نمیباشد

۲۰ اگر خانه را ذمی برای شراب فروشی اجاره نماید حرام است

۲۱ اگر حیوانی را اجاره نماید برای حمل شراب بجهت سرکه ساختن و

یا در بختن جایز است و الا حرام است

۲۲ در فروش اسلحه که مایه حفظ است فایده نیست

یعنی با عداوت دین مثل سپر و زره



## قسم سوم

۲۳ فروش آنچه از آن انتفاع حاصل نشود

(۱) حشرات مثل - موش - مار - جمل - عقرب

(ب) دندکان آنچه صلاحیت شکار و انداختن باشد مثل - شیر

- گرگ - کرکس - غلیوژ - غراب - و غیره آنها

(ج) منوخ خواه بری باشد مثل میمون اگر چه مقصود از آن حفظ

منافع باشد و خرس خواه بجزی باشد مثل - مار ماهی -

وسنت پست - و متاع

۲۴ جواز فروش دندکان جمیعاً نظیر بقاء انتفاع از ترکیب آنها

اگر ترکیب بر آنها واقع شود قول خوبه است

۲۵ فروش قبل و گریه و آنچه برای شکار صلاحیت داشته باشد مثل

یوز جاز است

۲۶ فروش کرما بر پیشم جایز است

۱ غلیوژ غراب که موش گریه میگویند ۲ متاع بر غیره آن است که در رود نیل زیاد است ۳ غیر انتفاع از پوست آنهاست بعد از ترکیب و این قول بعضی از مجتهدین است و بعضی آنها را باطل ترکیب میدانند

۲۷ فروش زنبور عسل در صورت دبدن و امکان بلبلم جایز است

۲۸ بیع آب خال و سنگ گریه ولو وجودشان بسیار باشد جایز است

۲۹ فروش تریاق بواسطه اشغال آن بر شراب گوشت افی حرام است

خوردن آنهم برای مداوا جایز نیست مگر آنکه بیم تلف باشد

۳۰ فروش زهر بکره از گیاهها و نباتات حاصل میشود اگر محل انتفاع باشد

جایز است و الا ممنوع است

۳۱ در جواز فروش شیر زنان نظرات اقرب جواز است

۳۲ اگر خانه بفروشد که راه و گذرگاه نداشته باشد هرگاه خریدار

مطلع باشد جایز است و الا غیر بیکار محض است

## قسم چهارم

۳۳ آنچه از شارع مقدس بر حرمت آن عیسائیان وارد شده

(۱) عمل صودنهای سایه دار

(ب) غنا - آموختن آن - شنیدن آن - اجرت مفتی و مفتیه

۳۴ اجرت مفتیه را در عروسیه میباح نموده اند در صورتیکه باطل نگویند

۱ اگر معلوم باشد و الا مانع ندارد ۲ بینه اختیار دارد و در قبول یا دفع



ساززند - مرد بر او وارد نشود

۳۵ اجرت نوحه گری باطل حرام است اما بطور حق جایز است

۳۶ قمارخانه بازی بچه گان بگرد و و انگشتی حرام و آنچه بفشار گرفته شود هم چنین است

۳۷ آغختن بچیزی که پنهان ماند مثل شیر بداب حرام است

۳۸ تدلیس مشاطه و آزار این مرد بجز حرام ممنوع است

۳۹ کتک و اغانی بظالم در ظلم حرام است

۴۰ حفظ کتابها بلکه اسباب گمراهی هستند و نسخ برداشتن از آنها

آنها جز برای نفی و حجت حرام است

۴۱ نهنه برداشتن از تورید و انجیل و آموختن آنها و اجز گرفتن بر آنها حرام است

۴۲ مجو مو مبین و غیبت و دروغ بر آنها و سخن چینه و دشنام مو مبین و مدح کسی که مستحق ذم است ذم آنکه مستحق مدح است حرام است

۱ مدح قیاس است یا خبر در او نیست

۲ تدلیس مشاطه آنست که حسن بنیاد و زشتی پوشاند

۳ مکر برای نفی و حجت

۴۳ غزل سران نسبت برین معصوم و مؤمنه حرام است

۴۴ یاد گرفتن سحر و آموختن آن حرام است - سحر سخنی است که گفته

میشود یا نوشته میشود یا آنچه با کاری میشود که در بدن یا

قلب یا عقل متصور بدون مباشرت اثر نماید و اقربا این است که

حقیقتی برای سحر نبوده جز خیال چیزی بنیت بفرستد بر اگر کسی

آنها حلال بداند کشته میشود

۴۵ گشودن سحر و دفع آن بقران یا اذکار یا عود و هاجا بز و لپ با

خود سحر جایز نیست

۴۶ آموختن کفانه حرام است - کاهن کسی است که غیر جن برای

وی خبر میآورد اگر نوبه نکند کشته میشود

۴۷ اخبار از احکام و نجوم حرام است هم چنین آموختن آن با اعتقاد

باینکه بنجوم مستقلا تاثیر دارد یا مدخلیتی در ناشر دارد حرام

۴۸ شعبه حرام است - شعبه عبارت از حرکات خیلی سیریه

که بعلت سرعت انتقال از چیزی بشبه دیگری فرق مابین آن چیزی

و شبه آن بر حسن محقق نمائند



۴۹ قیافه حرام است

۵۰ فروش قرآن حرام است مگر جلد و او را قرض معامله شود

۵۱ اگر کافری قرآن مجید را بخرید یا بستاند که معامله باطل است

۵۲ گرفتن اجرت برای کتاب قرآن جایز است

۵۳ دزدی و خیانت و فروش مال بکسی که از دزدی خیانت حاصل شده حرام است

۵۴ اگر زده کسی مال دزدی یافت شود ضامن آن مال خواهد بود مگر

آنکه بر خرید آن اقرار نماید و اگر جاهل بقررت باشد بفرستد

مراجعه میکند

۵۵ اگر کسی با مال دزدی یا خیانتی بکفیزی یا ملک دیگری بخرید هرگاه معامله

بعین آن مال باشد بیع باطل خواهد بود و الا مقاربت با جاریه

برای احوال و وزو مال بر عهده او و اوست

۵۶ هرگاه کسی با چنین مالی حج کرده و بدو آن مال منطبق بود و دزدی

۱ قیافه انسان را با ناله ملحق کردن باطن بواسطه علامت و آثار یا از خلقت  
ظاهر یا خلوق به بردن ۲ بیع برای پس گرفتن قیمت

۳ بیع اگر کفیزی یا زینتی بخرد که قصد وی در حین معامله نباشد که عوض  
آنرا از مال دزدی بدهد و بیع بعد از آن مال قیمت را بدهد آن کفیزی و زینتی را  
احوال است در مقابل چون مال حرام بوده و زینت بر عهده او است که باید تصدیق نماید

از حج بر وی میشود جز در هدی که اگر با عین منصوبه خریداری نماید

صحیح نیست اما اگر قیمت آنرا بزرگتر قرار دهد جایز است

۵۷ اگر کسی در لباس غصه یا بر جوان غصبی طواف سعی نماید باطل خواهد بود

۵۸ عذر دادن و زیاده گرفتن در کپل و وزن حرام است

۵۹ رشوه گرفتن برای حکم حرام است اعتراف اینکه در حق دهند آن

بجای باطل حکم نماید

### فصل پنجم

۶۰ آنچه برافشان بجا آوردن آن واجب اجرت گرفتن بر آن حرام است

مثل غسل میت و کفن و دفن آن

۶۱ در اجرت گرفتن بر مستحبات آنها اقرب جواز است

۶۲ اجرت برای اذان حرام است بجز روزی گرفتن از بیت المال برای آن جایز است

۶۳ اجرت بر قضاوت حرام است و ذی گرفتن از بیت المال برای آن جایز است

۶۴ گرفتن اجرت برای عقد نکاح و برای خطبه عروسی جایز است

۶۵ برای امامت جماعت و شهادت و اداء شهادت اجرت حرام است

۱ هدی ثمری است که بجزم فرستند ۲ مستحبات کفن و دفن



## خامنه

## شامل احکام چندگانه

۶۶ (۱) بعضی مجتهدین تلفی در بکار را مکروه میدانند و آن عبارتست

از اینکه مردم از شهر یا استقبال بخار و صاحبان متاع بروند که

از آنها متاع بخرند و صاحبان متاع نرخ شهر را ندانند و

معامله منعقد میشود و باغبین فاحش بقول بعضی مجتهدین

برای مقبوض بقوت بخت خیابان حاصل میشود

(ب) ضرب بین فروش با آنها و خرید از آنها نیست

(ج) اگر اتفاقا معامله واقع شود و بیرون رفتن برای معامله

نبوده باشد کراهت حاصل نیست

(د) حد استقبال با چهار فرسخ است یا ده ازان استقبال شهره نمیشود

۶۷ بخش حرام است و اعتبار است از اینکه بعلت زیادتی با سازش شود

چیزی زیاد نمایند و باغبین فاحش بقول خیابان برای مقبوض بود و حاصل

۱. میفایند باقی معامله برای مقبوض فوریت دارد که اگر نوری اظهار نکند خیابان و هر دو  
۲. بقدر هم نوبت بر چهار است از این است که با هم باری سازش نمایند که در قیاس  
بیشتر بیک تومان میخواهد بپردازد و شخصی بگوید که دوازده نفر بخرم تا بیشتر بدوازده نفر

۶۸ (۱) احتکار برای بعضی مجتهدین حرام است و آن عبارتست از جبرگند

وجو- و خربا- و موز- و دودن- و نمک بدو شرط

(۲) نگاهداشتن برای زیاد شدن قیمت

(۳) اشکال محضیل غیر آن

(ب) اگر نگاهدارد برای حاجت اگر غیر آن یافت شود ممنوع میباشد

(ج) قوله بر این است که اگر سه و زرد گران و چهل روز درازانی

نگاهدارد احتکار است

(د) بقول محکم بخرش اجبار میشود ولی بتبعیر مجبور نمیشود

۶۹ آنچه در عروسیها تار میفایند با علم بر باعه اعطای آنکه لفظا

باشد یا بشاهد حال خوردن آن مباح است اما تار کردن

آن مکروه و هرگاه فضا باعه معلوم نباشد حرام است

۷۰ اگر یکس مال داده شود که بقیه تقسیم نماید و آنکس هر از آن

قبیله باشد هرگاه دهند مال چیزی برای خود او معین کند

بها نمقد رکفایت خواهد کرد و اگر خلاف نماید ضامن خواهد بود

و اگر معین نکند و از آن مال چیزی بردارد اقرب حرام است



ولی جائز است بخیال خود اگر از آن مشابه باشد چیزی بدهد

۷۱ ولایت از طرف عادل مستحب است اگر چه عادل الزام نماید و

میشود و هم چنین اگر برای فائده امر معروف و نهی از منکر عذر حاج

بولایت باشد بر او واجب میگردد

۷۲ ولایت از طرف ظالم حرام است مگر اینکه بامر معروف و نهی از منکر

مقتضی باشد یا بواسطه ترس بر نفس یا بر مال یا بر اهل خود یا بر بیعی

از مؤمنین آراء شود در این صورت عمل با آنچه مأمور میشود جایز است

غیر از قتل ظلم و اگر در قتل ولایت ضرر کمی باشد ولایت برای

وی مکروه است

۷۳ جائزه و انتقام ظالم اگر عصبیت آن داشته شود حرام است اگر کسی

گرفت بمال آن بر میگردد و اگر مال اکثر مجهول باشد از طرف اکثر

ضد میکند

برگردد مانند چنین مال یا بظالم اختیار جائز نیست

۷۴ آنچه حاکم جائز از غلات با هم مفتاحه - و از اموال با هم

اضل ظالم هیچ وجهی نیست و مقاصد بملک از حاصل زمین نیست که بگوید

خارج از حق الارض - و از چهار پانزدهم زکوة دریافت میسازد

خرید یا نه و قبول همه آنها جایز است واجب نیست رد آنها

چنانچه ایشان و لوا آنها را بشناسد

۷۵ اگر جلائی مجرای مخلوط شده باشد و تمیز داده نشود یا صاحبان

مال حرام مصالحه میسازد و اگر صاحب ترا شناسد و مقدار حرام را

نماید چنین کل را خارج میسازد یا نه خلل خواهد بود

۷۶ برای اجبر خاص جایز نیست که بدولت اجازه آنکس او را اجبر نمود

برای بکری کاری بکند ولی برای اجبر مطلق جایز است

۷۷ اگر از ثمره درخت خرما و میوه جات بدون قصد عبور نماید بقول

جائز است خوردن یا بردن جایز نیست احوط منع از خوردن است

و اگر در درخت یا ثمره آن صادی کند بطور انجام نه خوردن یا بردن

است نه بردن و اگر مال اکثر بطور مطلق اجازه داده باشد جایز است

۱ خرج قدر معینی است از مال که بر زمین و بستان قرار میدهد و مقدار آن

۲ اجبر خاص آنست که برای کار معین در مدت معین اجبر شود - اجبر مطلق

۳ چیزیست که خوردن یا بردن نه فساد کردن



- ۷۸ قیمت کفن و قضاوت غسل میت و ایستادن بر روی خاک است
- ۷۹ بر شخص حرام است که از مال بیرون خود بدو یا چیزی بپردازد  
مگر با قصد رقیب که خوف تلف باشد و پس از آن بی نیاز باشد یا پس  
برسد تا ایمنان کند
- ۸۰ اگر بر صغیر یا عیون باشد و لا یتدبر را است و میتوان چهره  
حالی تنگی دهد در کشتن فقط از مال او قرض نماید و میتواند  
از مال بیرون خود در مقابل قیمت چیزی بپردازد و بگوید  
طریقاً بجناب خواهد بود هم طریقی قبول
- ۸۱ برای پدر و صغیر بر تاشن از مال بیرون را بپردازند و اگر از مال بیرون  
بر صغیر حرام است که از مال بیرون خود چیزی بدو یا اجازه پدر بپردازد
- ۸۲ بر مادر حرام است که از مال بیرون بیرون خود چیزی بپردازد و  
هم چنین بر پدر از مال بیرون خود
- ۸۳ مادر نمیتواند از مال او را بدهد و بگوید قرض نماید
- ۸۴ حرام است بر کسی که از مال خود بدو یا چیزی بپردازد و چیزی بپردازد  
و کسی که شبیه نیست با اینها باید زیاده را از آن بپردازد برای عمل خدایه لازم است

- ۸۵ جایز است که زن از مال شوهر خود مان خود را بگذارد و تصدق  
بدهد در صورتیکه اجاف نکند مگر اینکه شوهر منش کرده  
باشد در این صورت حرام است
- ۸۶ دختر و خواهر و مادر و کزن شخص نمیتواند بدو یا اجازه او بپردازد  
مان خود را از مال او بپردازد
- ۸۷ بر شوهر حرام است که از مال زن خود چیزی بدو یا اجازه او بپردازد
- ۸۸ اگر زن مان بدهد شوهر خود دهد که از آن ششخص شود مگر آن است  
که مرد جاوید بپردازد نماید تا با وی مضاربیت کند مگر با اذن زن

فصل در اقسام تجارت

۹۰ برای طالب تجارت

(۱) مسخ است

(۲) قبل از تجارت نفقه نماید

(ب) اگر کسی مخ بیع را طلب نماید منع کند

و بهای مورد آن بپردازد و اگر مرد مرده و آنچه از آن غنی نموده



(ج) در موقع فرو شدن برب توبه دهد و قیام بخشد و شکر بگوید

(د) غایب غریب را از مساوات و منظور دارد

(ه) نسبت یکسوی که رعد پیکری کرده و نسبت بمومن تزلزل می نماید

مکر در موقع حاجت که باند که قناعت کند

(و) در فروش و خرید و برآوردن حاجت و طلب حاجت مسامحه

داشتن سخت گمانه نمکند

(ز) وقت دخول بنا را ردعا بخواند و از خداوند در آنچه میخواهد بگوید

طلبید و در آنچه میخواهد و وقت خرید بگوید و شهادت بگوید

(ح) مکر و هاست

(ا) دخول در بازار و قبل از بکران

(ب) مدح کردن فروشنده جنس خود را و دم نمودن در چرخش و بکران

(ج) پنهان کردن عیب جنس خوردن در معامله

(د) معامله مابین طلوع فجر و طلوع آفتاب

(ه) نسبت کردن مسامحه

لحدی میفرماید در کمال از کلمه رسول میفرماید با و زمان و در آن

(و) فرو رفتن در بازار بکی

(ز) مینا شربت کمال و وزن یا قدم بگذشت

(ح) توقع تحقیق پیدا و عقد بیع

(ط) زیاده نمودن و قیام که فروشنده فریاد میکند

(ی) خود را داخل در معامله موافق کردن

(با) و کالت شهری از محرابی

۱۱) نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از معاملات قبل از فروخته اند

(۱) بیع قبل از آنکه که عیار نشاء فروشنده ببلخی که ادای آن بوقت

تواند بچیز دیگری قرار داده شود

(۲) بیع بجز که عیار نشاء فروشنده بچیز دیگری قرار داده شود

(۳) بیع عیب الفحل که فروشنده نطفه باشد

(۴) بیع الملاحقه که فروشنده بچیز دیگرش کم داده باشد

لحدی میفرماید در کمال از کلمه رسول میفرماید با و زمان و در آن

لحدی میفرماید در کمال از کلمه رسول میفرماید با و زمان و در آن



(۵۱) بیع مضامین که فروش آنچند در صلیب نرها باشد

(۵۲) بیع الملامه که عیار ناست و فروش مناع بدون دبدون و بنا  
بر آنکه وقتی از المرامها بیع مبیع میشود

(۵۳) بیع منایزه که عیار ناست از آنکه خوبدار بگوید اگر از بطور  
من انداخته آنرا بخرم

(۵۴) بیع حصاء آنست که فروشنده بگوید یا بر سنگ درزه را ببنداد  
پهر یا نه که خود بفیلان قیمت از نو خواهد بود

(۵۵) فرموده اند لا بیع بقبضکم علی بعضی منی این است که کسی بخرد  
در مدت بخاروی نباید بگوید که من مثل این مناع را بخواهم بخرم  
کمتر میشود و شتم یا بپرداز آنرا همین قیمت یا بکسر میدهم

و هم چنین سرا و او بیست کیسه فروشنده در مدت بخار و بگوید  
که قیمت را بپوز یا در میبدم

(۵۶) بیع تلخیص یا طلال است و آن سازش در اعتراف بفروشنده است  
بدون فروش از ترس ظالم

و غرض این است چون قیمت بیع واقع نشد مال منطبق جایز خواهد بود

## مفصل در بیع ارکان بیع است

اولک مبیع - دوم طرفین عقد - سوم در عوض

### فصل اول

در صیغه

۹۲ بیع بیع مثال این ملوک است از شخص بفراد در عوض مقدّم بطور

۹۳ بیع مسند میشود

(۱) بر مناع

(۲) بر آنچه مالک شدن او صحیح است

(۳) بدون عوض

(۴) با جهات عوض

(۵) با اکراه

۹۴ تا اگر برات از صیغه که دلالت داشته باشد بر صایت بالحقه طرفین

و آن عبارتست از ايجاب مثل بیعت و شریعت و ملک

۱ مثلاً اجاره خانه را میبشود و درخت ۲ مثل شراب و خول



و قبول مثل اشتریت و شریک و غلکث یا قبلت

۹۵ بیع معاطه اگر چه در چیزهای کم باشد کافیست

۹۶ اگر مشتری بگوید یعنی بینه بن بفروش و فروشد بگوید بیک

بینه فروشم بنوید و بن بیکه خریدار بگوید بیک از صبیغ قبول بگوید کافیست

۹۷ در اجرای بیعت لابد باید لفظ ما ضعه گفته شود پس اگر بیع غیر

ما ضعه مثل اشتر یا اشبع یا ابعث بگوید و طرف نام قبول نماید بیع

منفصل نمیشود

۹۸ اشاره کفایت نمیکند مگر یا محرم

۹۹ در مقدم داشتن انجاب بر قبول نظر است

۱۰۰ مابین انجاب و قبول مطابقه لازم است پس اگر فروشد بگوید

این دو چیز را هزار دینار بوفروشم و مشتری بگوید بیک از آن دو

بیاضد قبول کردم یا بگوید نصف آنها را بصف قیمت قبول کردم

بیع واقع نمیشود

بیع معاطه معامله است که امر در معمول یا زار است یا چیز معلوم در بیعت  
طرفین یا در حاصل میشود و وجهی که از عوضها تلف شود بیع لازم نمیشود  
کفایت فروشد بگوید یا بگوید بیک از آن دو بیع لازم است  
انجام یا بر قبول مقدم باشد بیع فروشد اولی بگوید بیک بگوید بیک

هم چنین اگر فروشد بگوید و نفر بگوید که این را بیا هزار دینار بوفروشم

و بیک از آن دو بگوید نصف آنرا بصف قیمت قبول کردم بیع واقع نمیشود

۱۰۱ اگر خریدار با عقد فاسدی ماله را قبض نماید مالک نشد و ضمان

با و متعلق خواهد گرفت

## فصل دوم

در طرفین عقد

۱۰۲ شرط است در ضمانتدان بیع و در طرف عقد

(۱) بالغ بودن

(۲) کمال عقل

(۳) اختیار

(۴) قصد

۱۰۳ بیعت طفل اگر چه ده ساله باشد و دیوانه اگر چه دلی و هر دو

اجازه داده باشد - و بیعت معنی علیه و مکره یعنی کسی را که اگر

نماید - و بیعت غافل و خفته و بیهوده گواختاری نیست

توان بعد از زوال عذر را ضعیف میشوند و با نشوند ولی مکرر اگر بعد



اذا اختیار دایم شود عقدا و نافذ خواهد بود

۱۰۴ در بایع و مشتری اسلام شرط نیست

۱۰۵ بی شرط اسلام در مشتری خواهد بود

(۱) و تشبیه مسلمان را با غیر مکرانکه بنده پدر بخردار باشد یا  
کسی باشد که بواسطه خریدار آزاد شود

(۲) و قبی قرائه بخرد

(۳) آیا برای غیر مسلم اجاره کردن عید مسلم و رهن گرفتن او  
صحیح است اقربا آنست که جایز نیست

(۴) در دود بیه کذا و ن و یا غایب نماید از عید مسلم نزد غیر مسلم  
اقرب جواز است

۱۰۶ اگر بنده ذمی اسلام اختیار نماید بر ذمی فروش یا آزادی

بنده خواسته میشود و ذمی مالک قبی او و مال الاجر کبی او

که از زمان اسلام تا موقع فروش یا آزادیش حاصل شود خواهد بود

۱ چون شخص بخردانیکه پدر خود را بخرد یا آزاد میشود و یا صورت مسلمان  
و غیر او در غیره نمیکند  
۲ یعنی خاکه میخورد

۱۰۷ هر قبی از فروش و آزادی و هبه کردن که ملکیت ذمی از عید  
مسلم زایل شود غرض حاصل است

۱۰۸ و رهن گذاوردن ذمی بنده مسلم را و اجاره دادن آن یا تزویج کردن  
آن یا کتاب مشروطه در آن و در رفع مالکیت ذمی کتاب نمیکند

۱۰۹ اقربا آنست که کتاب مطلقه به بیع ملکی میشود بواسطه قطع سلطنت

۱۱۰ حیوانه بنده کافیه نیست

۱۱۱ اگر کسی ذمی که اولاد از او داشته باشد اسلام بیاورد ذمی را بچو

پیر آزادی و نمیکند زیرا اسباب خسارت ذمی است و در فروش هم

نظرات اگر فروش را منع نمایند بنده را مسلم میپارند که کب  
کرده خود را بخرد

۱۱۲ هرگاه کافر بطوریکه امر میشود از فروش بنده مسلم امتناع نماید

کتاب مشروطه آنست که بنده بگوید هرگاه از دادن عوض عاجز باشد  
بنده خواهی بود

۱ کتاب مطلقه آنست که بنده بگوید فلان مبلغ را بده و آزاد باش  
۲ یعنی بنده فقط از دست تو بدست مسلم سپرده شود بدون فروش و آزادی بخود  
۳ و در نظر عموم منع بیع آن و ادوات بر جایز نیست از راه دیگر بواسطه عموم  
تقیید کردن بجهل الله فلا کفر بر علی المؤمنین بنده را جایز است



حاکم او را قیمت مثل بفروشد یا اگر کسی بخرید یا هفت نباشد  
صبر نماید تا یافت شود اما اگر زن بنده مسلم از کافر و سپردن  
بمسلم ثابت است

۱۱۳ اگر کسی قبل از فروش عید مسلم ببرد و در ثواب و کفایت حکم  
و زن حکم مورث است ولی اگر مسلمان باشد مالکیت و عید مسلم  
۱۱۴ بنده نمیتواند بدون اذن مالک خود بفروشد یا بخرد

۱۱۵ اگر بنده را غیر مالک و بکل نماید که خود را از مالک بگوید و بگوید  
۱۱۶ شرط است که فروشنده مالک باشد یا ولی مالک باشد مثل پدر

و جد - یا حاکم - یا امین حاکم - یا وصی - یا وکیل باشد این  
فصلی بقول موقوف با اجازه است هم چنین است غاصب اگر چه

تصرفات او در قیمت مال بسیار ثقیل است که مال غصبی را بفروشد  
و در قیمت آن چند مرتبه متوالی تصرف نماید مال غیر خواهد  
داشت که حقوق معامله را تعقیب نموده هر کدام را تحصیل خواهد

پسند منظور نماید اما با علم مشتری محل اشکالات

و در اشکالات این است که اگر عید مسلم و عید غیر مسلم و مال غصبی و مال غیر  
غصبی نماید هر کدام که مصلحت او باشد از آنکه بواسطه غصبیت و علم مشتری

۱۱۷ اقرب این است که در موضع عقد وجود اجازه و عید شرط است

۱۱۸ اگر مال طفل را بفروشد و او بالغ شده اجازه دهد بیع منعقد  
نمیشود بنا بر اشکال هم چنین است اگر کسی مال غیر را بفروشد و بعد  
خودش مالک آن مال شده اجازه دهد بیع منعقد نمیشود

۱۱۹ در وقت اشغال اشکال است ترتیب این اشکال در باب نمای مال است

۱۲۰ اگر کسی مال پدر خود را بکافران زندگانه او بیع فضولی بفروشد معکوف  
شود که پدر هنگام معامله مرد و بیع ملک فروشنده بوده است

معامله صحیح است

۱۲۱ در اجازه سکوت یا علم و حضور در مجلس عقد کافیه نیست

بر غصبیت حقیقه معامله واقع نشود که غصبی باشد و مثل شکر یا ممل خواهد بود  
و وجه اشکال این است که از یک طرف در این فروش کسی که نه الحال اجازه داد  
باشد بیعت و از طرف دیگر مثل بیع فضولی خواهد بود و وقتی اجازه داد  
مضبوط است

این در بیع فضولی است که کسی ملک دیگری را بفروشد و مالک بعد از آن  
بدهد یا این اجازه ناقض است یا کاشف اگر اجازه ناقض باشد نمای از  
بیع یا اجازه از مالک است اگر کاشف باشد از خوب یا راست

اگر کسی مال را بفروشد و حاضر و حاضر و غایب باشد و سکوت  
نماید در اجازه کافیه نیست



۱۲۲ هرگاه عقدی فسخ شود فروشنده برای عین مال مشتری مزاجه  
 بنماید و اگر خریدار جاهل باشد یا فروشنده اذن مالک را داده  
 کند برای قیمتی که داده و غرامتی که از باب نفقه و ذایر است  
 و منفعت تحمل کرده فروشنده مزاجت میکند اگر جاهل نباشد  
 فروشنده صلح دقای اذن مالک را کرده باشد برای غرامت  
 مزاجت نمیتواند بکند و اگر جاهل نباشد برای قیمت هم  
 نمیتواند مزاجه کند مگر اینکه قیمت یافته باشد در انصاف او  
 آنست که میتواند رجوع نماید

۱۲۳ اگر مشتری جاهل بعیثیت باشد و دقای ملکیت برای یاب نماید  
 حق رجوع او بایع باطل نمیشود زیرا که بنا بر ظاهر ظاهر نموده است

۱۲۴ اگر عین مال در دست خریدار تلف شود مالک در صورتیکه اجازه نداده  
 باشد میتواند هر کدام از فروشنده و خریدار که میخواهد مزاجه  
 نماید ولی اگر مشتری جاهل رجوع کرد اشکال دارد که برای مال  
 مشتری جاهل باشد و معامله باشد ۱ اگر مشتری جاهل بود که مالک این  
 مال است و نداند که او عیثیت او معلوم شود حق رجوع  
 مشتری برای اخذ خسارت از خریدار باطل نمیشود ۲ این در صورتیکه  
 مال کمتر از قیمت خود فروخته شده باشد

قیمت ببرد و نشد رجوع نماید

۱۲۵ اگر کسی ملک خود و ملک غیر را نصفه بفروشد در آنچه مالک است  
 بیع صحیح است و در آنچه مالک نیست موقوف با اجازه مالک آن است  
 اگر اجازه داد بیع نافذ میشود و قیمت نسبت مال بر آن دو بیع  
 تقیض میشود یا بطوریکه اگر مال از اشياء مناعیه قیمت باشد کل  
 مال را تقویم نموده بعد سهم یکی از آنها را سهم قیمت بنماید و اگر  
 از اشياء مثلی باشد بجزء تقیض بنماید خواه اتمال یا باین قسم  
 باشد یا اقسام مختلفه

و اگر مال مزبور فسخ کرد مشتری غیر است و قیمت فروشنده  
 فسخ کند یا امضا نماید و صورت امضا بقدر و طریقی که از قیمت او بر میگردد  
 اگر مال نصف مال سهم خود را فروخت معامله بیهام خود تلقی

۱ مثل سب که هر کدام قیمت مثلی دارد  
 ۲ مثل کتوم و امثال آن ۳ یعنی بقدر سهم مالکی که اجازه نداده  
 و فسخ کرده بر میگردد ۴ اگر مالکی در دست دو نفر باشد نصفه  
 باشد و یکی نصف خود را بفروشد و بگوید است یکم آنکه سهم خود را  
 اول بیع میشود و بگوید آنکه گشاع باشد یعنی از سهم خود و در بیع  
 بیا نک دیگر میشود در این صورت در آن موقوف با اجازه مالک نصف  
 دیگر است



میگیرد و احوال دارد و پیشتر برایش اصرار باشد و این صورت نصف  
نسبت بکوی متوقف یا خارده مالک خواهد بود

۱۲۷ اما اقرار پیشتر برایش اصرار است قطعا پس اگر کسی بگوید نصف خانه  
مطلبی است نصف دیگر طلب من و شریک من است و شریک نگذرد  
او را نماید و دولت آنچه در دست حقیر است بکسی که برای او اقرار  
کرد و میرسد

۱۲۸ اگر بگوید نصف خانه مال من است و خانه من من و تو باشد  
است نصف آنچه در دست است گرفته میشود

۱۲۹ اگر چیزی را بگوید و شد که مسلمان مالک آن میشود بقیه چیز دیگر  
مالک نمیشود مثل سرکه یا تراب و گوشت با حواله معامله در  
مملوک صحیح است و در غیر آن باطل و نسبت با آنچه جایز است و بر آنچه  
جایز نیست صحیح است که در نزد مسلمانان و نسبت شده و با نسب با آنچه  
باطل است و نمیشود

۱۳۰ اگر کسی حلقه از جواهر را بگوید و شد که در آن عشره زکوة منقول گرد  
باشد و آنچه مختص با او است صحیح است و در حقه فخر او صحیح نیست

مگر تخمین خسته مقدار را بجا نیاورد

۱۳۱ اگر کسی چهل گوشتند که زکوة بر آن تعلوق گرفته بفرود شود  
صورتی که زکوة را تخمین ننماید و در هر سر خود او هم معامله  
صحیح نخواهد بود زیرا بنا بر اشکال قبیل حقه انکار محمول است  
۱۳۲ فادامه ای که او را و غیره شده باشد برای پدر و جد و لا یضر  
هست پس از آنکه او را بالغ و رشید شد و لا یثابت بها نسب  
با و زایل میشود

۱۳۳ پدر و جد میتوانند موقوفی و طرف عقد بشوند

۱۳۴ حاکم و امین خاکه برای کسی که از مال خود بواسطه طفولیت  
یا جنون یا اغلاس یا سفاهت یا غیبت عجوز است و لا یمکن بقاء  
۱۳۵ تعریف و حقه بعد از مرگ موصی یا فرائد هرگاه کسی که وصیت  
برای او شده کودک را یا دیوانه باشد

۱۳۶ وصی اگر کار نداند باشد میتواند مال موصی علیه فرض نماید یا بجزای  
برای خود تقویم کند

۱۳۷ تعریف و کمال و مشورتی که موکل در عدا و جانی را از ضرر باشد مختص



پس اگر موکل مسرور یا دیوانه شود یا مقفی علیه نشود و لا یت  
رجل زایل میشود

۱۳۸ وکیل میراند متولے دو طرف عقد بشود در صورتیکه اعلام  
شما بدست بقولگی

۱۳۹ وحتیٰ نیز میتواند متولی دو طرف عقد بشود

۱۴۰ فرزند ولی با مصطفی و علی علیه صلوات

۱۴۱ اگر کسی مؤثر را در قزوین مشاهده و ثبت نماید که مؤثقا یا

جدا جدا آتال واپس و مسند و آنهار در زمان واحد جدا جدا

بدو و هر چند معالیه را واقع نماید و در و یا نقل خواهند

بود و احتمال انقباض مجدد و له برای هر دو طرف را اختیار فرمود

۱۸ - و اگر عقد یکے زودتر باشد بقدر خصوصاً جماعت

۱۴۱ اگر دو نفر وکیل باشد و مال را با هم بخرند و هر یک آن شخص را

بدو وکل انبص فرخنده و قیامت از حیث جلال و قدر متقی

۱۰ یعنی یونکر خود اطلال و مد

۱. جینا احتمال دارد که مایل به جمع باشد و نه به تفکیر عمل آید.

باشد صحیح است و الا اقرب بطلان است و اگر اختلاف در میان

باشد اقربا آنستکه با اختلاف جهت مساوی است مگر اینکه کلیه

خداوند این باب و مشتری مشترک قرار بدهند

فضل السوم

در دُعوٰی (یعنی مزاع و تھب)

۱۴۳ در آنچه عقد بر آن واقع میشود شرایط

(۱۱) ہا کے خواء بال فعل یا استد خواء بالقوم

(۳) صلاحیت از برای تمایز بین بر یکدیگر نه کند. بواسطه همین است

واقع میشود

(۳) باید مبیع خطر فسخ عقد یا استدہار اگر خودش را کہنے

بفروشدا قریب بطلان است اگر چه شش مدهت داشته باشند

مکر و کتابت و بند

١٠ علي بن ابي طالب مع بني ذوقعد وهدم ترجيح  
 وبنو ابي طالب مع بني ذوقعد وهدم ترجيح

مع باطل میشود

و یا الفعل مثل جاء مدراك بالقوه مثل الناس غير كه شت میشود

یہ کتاب ہندو باطل افات یا مشروط طریقہ چنانچہ دیکھ کر ہندو



(۴) عل انقاع باشد پس آنچه شرع منفعت آنرا اسقاط نموده  
مثل آلات طوحيج بنب و هم چیز است آنچه منفعت ندارد  
مثل رطوبات و مو و ناخن انسان غیر از شبر

(۵) قدری بر نسلم باشد پس مرغ در هوا اگر غارتش بکشتن  
نباشد جایز نیست - و همچنین ماهی در آب مگر آنکه محصور  
باشد - و عید گرفتن را نه با فروختن جایز نیست مگر  
یک یک بکند و در دست او نباشد

(۶) اقدوی علم باشد - پس فروختن و خریدن چیز مجهول صحیح نیست  
۱۴۴ و بدین مکیل و موزون و معد و در خواه عوض باشد خواه شدن  
کفایت نمیکند بلکه باید آنها را بیکه از کجل و وزن و شمار اعتبار نمود  
۱۴۵ اعتبار بکلیه ای مجهول کفایت نمیکند

۱۴۶ اگر وزن و کجل و تقاریر معتقد باشد طریقی اعتبار بیفتد  
و یا نه و از آنکه در مذهب میباید

۱۴۷ و درین و بار چه دیدن کفایت میباید و لو در مع نشوند

۱ آنچه کجل و وزن یا بقیه در مذهب

۱۴۸ اگر یکی از خریدار و فروشنده کجل و وزن را نباشد و دیگری  
خبر بد عدد معامله صحیح است اگر زیاد دکی بشود برای مبیعت  
اعتبار صحیح است

۱۴۹ اگر هر دو از بیع طعمه و بوی باشد محتاج بچشمیدن و بویدن نیست  
و جایز است خریدن بیع ضرر بود بر حسب صف بد و چشمیدن و  
بویدن پس اگر مطابق باشد صحیح است الا اختیار فتح خواهد  
بود - صحت معامله چنین جنس بد و بوی آرایش و بد و بوی و صف  
افزایش بنا بر اصل سلامت پس اگر محبوب در آب و در خردار و در  
آن تصرف کرده باشد برای او تفاوت قیمت است و اگر تصرف  
نکرده باشد میتواند تفاوت بگیرد یا رد کند

۱۵۰ کور و بینا در معامله یکسان هستند

۱۵۱ اگر آردا پیش بیع بیع باشد آن شود مثل خورن و گرد و و تخم  
مرغ جایز است که با شرط صحت معامله شود پس اگر مشتری آنرا  
شکست و محبوب را آمد هرگاه برای شکستنش قیمت باشد تفاوت  
قیمت مشتری برسد و اگر نباشد مثل تخم ناسد تمام قیمت



مشتری باید بگوید

۱۵۳ معامله ملک در خانه جائز است لکن کافه و نه شکافش احوط است

۱۵۲ فروش اشیا بیکه اصلا مباح هستند پیش از آنکه در حیطه ضرر

در آید جائز نیست مثل بگاه و آب ماهی و خوش

۱۵۴ فروش اراضی خرابه جائز نیست مگر بقیه آثار معروف

۱۵۵ در فروش خانه های مکه اضراب جواز است

۱۵۶ اگر کسی در اراضی ملوک خود یا اراضی منامه جاهای خرابه

بجهد بیرون آمدن آب مالک آن میشود

۱۵۷ اگر کسی نهری بکند و آب مباح در آن جاری شود آن آب

مختص خرید کننده است

۱۵۸ اگر کسی زمینچه که مملوک وی یا از اراضی منامه باشد خرابه

و معذنی ظاهر شود آن زمین مختص او است

۱۵۹ در ملک تمامیت شرط است پس بیع وقف صحیح نیست مگر وقتی که بقا

از صیبه اختلاف باشد خواه آن بوده و فروش نافع تر باشد

در اراضی منامه و اراضی منقوله است که بجهت بیعت اسلام آن و متعلق  
بنام مسلمانان است و شیخ در این قضیه مخالف است

۱۶۰ فروش کنیز بیکه از انما بحد داشته باشد مادامیکه او را در شرع

جوه است جائز نیست مگر در مقابل قیمت خود آن کنیز که بر عهد

مولای او بماند بوده و مولای هر دواختن آن قادر نباشد و در شرط

قوت مولی نظر است

۱۶۱ بیع رهن بدو یا جاذبه کسی که رهن گذارده جائز نیست

۱۶۲ اگر کسی بیکه گر حبه را منضم یا چیز دیگر بفروشد و مشتری بیکه

دست نباید رجوع بفروشنده نمیشود و نمیتواند بگوید که چیزی را از او

بگیرد بلکه قیمت در مقابل ضمیمه خواهد بود

۱۶۳ اگر مال کسی را غصب نموده باشند و صاحب مال آنرا بفروشد

و در تسلیم متعذر باشد معامله صحیح نیست و اگر مشتری قادر

بر انصراف باشد در صورتیکه فروشنده قادر نباشد اقرب جواز

است و اگر مشتری غمخسید نماید اخیار فسخ خواهد داشت

۱۶۴ اگر مشتری چیزی را بخرد که تسلیم آن بعد از مدتی ممکن

باشد و مشتری ندانند اخیار فسخ برای او خواهد بود

۱ در فروش کنیز نام ولد خوب یا غایب باشد شرط نمیشود و در واداره مؤنه  
جائز میباشد



۱۶۵ اگر کسی چیز را بفروشد و از تسلیم آن شرعا عاجز باشد مثل مال

که رهن گذاشته باشد صحیح نخواهد بود مگر با اجازه رهن

۱۶۶ اگر کسی بگوید اگر گله بفروشد بدون تعیین باطل خواهد بود

۱۶۷ اگر بگوید صاعی از این صاعها را بنور و خمر و اجزای آن صاعها

مقتابل باشد صحیح است ولی اگر صاعها فرق داشته باشند

و بگوید یکی از آنها را بنور و خمر صحیح نخواهد بود

۱۶۸ اگر فروشی از زمین یا جامه را بفروشد و بایع و مشتری درع

کل آنها را بدانند و مقصود بطور مشاع باشد معامله صحیح است

ولی اگر قصد درع معین باشد باطل است

۱۶۹ جایز است خرید و فروش معلوم النسبه بطور مشاع از چیز معلومی خوا

لغوی آن مساوی باشند یا بخلاف مثل نصف این خانه و نصف

این خرمن یا اینکه بایع و مشتری بقدر آن علم داشته باشند

۱۷۰ فروش صاعی از خرمنی اگر چه معلوم نباشد در خرمن چند صاع

۱ صاع در طول عراق است و ۱۹ مثقال صیرفی

۲ قصد درع معین باشد ما در زمین تعیین نشده باشد

صحیح است در صورتیکه معلوم باشد آنچه بفروشد در آن خرمن

مث - و در صورت تلف بیع یا جاهل باشد میفروشد محل نظر

است پس اگر فروشی را در یک صاع از جمله خرمن قرار دهد

بدون اشاره یا وقتی که یک صاع باقی است بیع باقی خواهد

بود ولی بر مقدار اشاره نیست اما از کل تلف بشود از بیع

تلف میشود

۱۷۱ ایهام در ذمه مثل ایهام در بیع مثلاً اگر زمینی را بفروشد

که محصور باشد بمطابق خود و از طرف متبنی شرط معین کرد و یا

معامله صحیح است اگر چه ایهام گفته باشد باطل است

۱۷۲ اگر بگوید زمین را با حقوق بنور و خمر صحیح است مشتری میتواند

از هر طرفی آمد و شد نماید اما اگر زمین را بایع یا مالک مشتری

مقتل باشد محل اشکالات

۱ مشاء نظر بر آنست که لفظ احوال اشاء و غیر اشاء را دارد و حد

اشاء بحق اقرار است

۲ مشاء اشکالات این است که بآن سند حق مشرب است که از هر طرف



۱۷۳ اگر مالی بحکم یکی از خریدار و فروشنده یا شخص ثالثی فروخته شود بدون تبیین قدر یا وصف قیمت یا ملاحظات و مشروطی اگر مال را گرفته باشد ضامن عین است و نباید بمثل یا قیمت روز قرض و قیامد و اگر مال تلف شود بقیمت حاله نری که آن روز گرفته ناموقع تلف پیدا کرده و دکتد و در این مثلین علماء خلاف است تفاوت نقصان و اجرت آن اگر صاحب اجرت باشد هر چند مشرب است اما تفاوت تبیین و او وارد نیست و اگر از عمل تبیینی زیاده در آید مال عینا یا عینا حاصل شده باشد مالی او است الا ربانی حاصله مالی فروشنده است اگر چه منفصله باشد

۱۷۴ در بدین مال او توصیف آن کفایت میکند اگر چه از بدین آن مقبضه گشته و غایب تبیین را موجب نشود و اگر احوال تبیین برود معامله استقصا یا صحیح است اگر تبیینی نماند شود مستقر

۱ مثل آنکه خانه را دلت نماید  
۲ صفتی مثل آنکه شده را صفت بها مورد  
۳ منفصله مثل بچه جوان

اختیار و فتح دارد و اگر مشتری ادعای تبیین نماید قول قول اوانت یا اشکال

۱۷۵ فروش مایه در حق زوجه صحیح نیست و لوق را آن ضمه نمایند  
۱۷۶ فروش شیر در پستان یا انفهام دو شبدا آن صحیح نیست  
۱۷۷ فروش پوست و پشم در بدین گوشتند صحیح نیست و لو چند دیگری بآن ضمه شود

۱۷۸ فروش آنچه در شکم گوشت است و لو با ضمه دیگری صحیح نیست  
۱۷۹ فروش پشم منفردا در بدین گوشتند بقول بعضی صحیح نیست جائز است

۱۸۰ هر مجهولی که مقصود از فروش باشد معامله او صحیح نیست و لو بعد لوی ضمه شود

۱۸۱ اگر مجهولی را بمعلوم ضمه نمایند بطوریکه مجهول نماند باشد معامله آن جائز است

۱ با ضمرا ۲ و حد اشکال این است که طرفین در این معامله متد هستند و متکرر ۳ مثل آنکه چه که در شکم حیوان است مقصود در خرید باشد ۴ مثل آنکه حیوان را بعد از آنکه در شکم بطور تبیین



۱۸۷ و بعد از اینکه از مبیع کانتینا کرد لالت بر نایب بد که از جنس  
او است مثل ظاهر بخرم بکنم پس اگر باطن بخلاف ظاهر باشد  
اختیار دفع برای مشتری

۱۸۲ و بعد از ظاهر بخرم بخرم و در سبب نگو و موهو نکات نمیکند  
و اگر مشتری نمونه نشان داده و بگوید از این قسم فلان مقدار بگو  
فروشم باطل است زیرا که مال و وصف را باین نموده است

۱۸۳ اگر بگوید بکنم بکنم در خانه است بگو فروشم و این نمونه را است  
صحیح است در صورتیکه آن نموده و مال فروخته داخل باشد و  
اگر داخل نباشد اشکال حاصل است و منشاء اشکال این است  
که مبیع ندیده و خبر موضوع خواهد بود و اگر اشکال را قانع شود  
چون نمونه مفقود است و حرج بان ممکن نمیشود

۱۸۵ اگر مال دیده نشده را بخرم و شد ذکر جنس و وصف آن لازم است  
پس اگر بگوید آنچه در دستم دارم بگو فروشم صحیح است اما بکنم  
ذکر جنس و وصف بکنم دفع جهالت نماید مکرر باشد خواه اتمال  
از جهت وصف صحیح باشد یا معذره

۱۸۶ با وجود ذکر جنس و وصف جنس باید بدین خریدار و فروشنده باشد  
۱۸۷ اگر مال به وصف شود برای تابع یا مشتری یا برای هر دو معامله  
صحیح است اگر مال مطابق وصف درآمد مبیع لازم میشود و الا

برای کسیکه ندیده چهار دفعه میباشد در طرف زیادی اختیار  
بافرودشده است و در طرف نقصان یا خریدار - و اگر طرف  
که اختیار دفع دارد قبول ازوم معامله را نمود طرف دیگر حق  
فسخ ندارد - و اگر بد و اعتبار مال زیاده و نقصان پیدا  
نماید هر دو طرف اختیار دفع دارند خواه بقیه مثل فسخ  
شده باشد یا بعد از آن

۱۸۸ اگر بعضی از مناع داده و وصف باقی را شنید و برخلاف آن  
آمد مشتری در تمام اتمال اختیار دفع دارد و بخرم و بکنم  
فوری است

۱۸۹ کسر کردن وزن طرف یا اتمال کسر و زیادتی جایز است زیرا

۱ مثل اینکه گوشتی بخرم و در آن چربی باشد و بگو فروشم  
بخرم بکنم و یا بگو فروشم بکنم و در آن چربی باشد



بر آن جا بزیب مکر یا رضای طرفین و همه بخودن و زن و مرد  
بمناع و فروش بدون کبریا بزار

۱۹۰ اگر مالی را بیلد بپنا و آیلد در دم بطور نسیه بفروشد بپند  
که در اس مدت و راج باشد یا نقد بفروشد در صورتیکه  
مشری بپند فایده در دم و پنا را نداند یا بفروشد بپند  
که بپند بخواهد شد باطل است اگر فروشد در دم را از پنا  
معین نماید صحیح است

۱۹۱ اگر مالی را بپند در دم از قرار بیست درم بپند بپنا و بفروشد  
در صورتیکه صرف در تغییر مذکور منتهی باشد یا بپنا و  
جاهل باشد معامله باطل است

۱۹۲ اگر مالی را بپند بپنا و فروخت بر مشری لازم است که  
بپنا و نصف کرده بدهد و لازم نیست که بپنا و صحیح بدهد  
مگر ادا نصف نموده باشد

۱۹۳ اگر خریقه را بفروشد بپنا بر اینکه هر قیچی بدیناری خنجر  
یا ببطور دیگر و مناع یا با هم بیک و زن بفروشد یا بفروشد

شود و باج و مشتری قدری من و قدری فقیر را بداند معامله  
صحیح است و الا نکاحا ملا باطل است

**مفصل سوم**  
در استنباط و کمال از چند فصل است

**فصل اول**  
در بیع حیوان - در آن دو مطالبات  
**مطلب اول**  
در انشاء از بیع حیوان

۱۹۴ انسان بواسطه کفر اصلی اگر اسیر شود مملوک و باج میشود

۱۹۵ عبودیت در ذریه مملوک و اعقابش سراسر میبکند اگرچه

اسلام آورده باشند مادامیکه آزاد نشده باشند

۱۹۶ اگر طفلی از دار الحرب بر داشته شود مملوک میشود

۱۹۷ طفلی اگر از دار الاسلام انقطاع شود ملک نمیشود

۱۹۸ طفلی اگر از بلاد حربیه در آن مسلم باشد انقطاع شود ملک نمیشود

۱۹۹ اگر کسی اقرار بر قبیله کرده حکم بر قبیله میشود و رجوع او قبول نمیشود



۲۰ مرد مالک دور و نزدیک میشود جز با زده کس را

بدن نمادور - حد و جدّه بدی و نادری هر قدر بالا برود

- اولاد دیر باشد یا دختر و هم چنین اولاد اولاد هر قدر

پایین بروند - خواهر - عمه و خاله هر قدر بالا بروند - دختر

برادر - دختر خواهر هر قدر پایین بروند

همینکه یکی از آنها را مالک شود مجبور ملکیت آزاد میشود

۲۰۱ زن مالک هر کس میشود سواى بد زان هر قدر بالا بروند

اولاد هر قدر پایین بروند

۲۰۲ رضاع مثل نیات قبول بعضی مجتهدین

۲۰۳ مالک شدن نزدیکان غیر از آنچه ذکر شد مکروه است

۲۰۴ هر یک از زن و شوهر میتوانند مالک دیگری بشود ولی عقد

نکاح آنها باطل میشود اگر چه بعضی را مالک بشود

۱ یعنی اقوامی که از شهر حاصل میشوند مثل اقوام بنی هستند  
مثل پسر و پسر و غیره ۲ مثلا نصف زن یا نصف مرد را  
مالک شود - اگر مرد مالک زن شود بود بعد نمیشود با او  
نماید یعنی عقد باطل میشود اما ملکیت میتواند و اگر زن مالک شو  
عقد باطل و ملکیت هم نمیتواند زیرا که نماید

# مطلب دوم

در احکام

۲۰۵ معامله بعضی از حیوان حایر است به واسطه - بکر نشاء - و بکر

علم بنیت

۲۰۶ اگر از حیوان دست و پا یا با و یا نصفی که در آن سر حیوان باشد

و یا نصف دیگر را بفروشد باطل است

۲۰۷ اگر بفروشد چیزی از حیوان یا جزئی یا ضمیمی یا قیمتی باطل است

۲۰۸ اگر نصف یا ثلث حیوان را بفروشد صحیح است چرا که مطلق

آن بر صحیح حل میشود

۲۰۹ اگر فروشد سر و پوت حیوان را استثناء نماید اقرب بطلان

بیع است لیه در مذبح صحیح است

۲۱۰ اگر دو نفر در خرید حیوانی شریک نمایند و یکی از آنها بخواهد

خود سر و پوت یا شرط نماید صحیح نیست بلکه بعد از قیمتی که

داده از مجموع با شاعر حق میبرد

۱ یعنی حیوان زنده است ۲ که اشاعه باشد



۲۱۱ اگر کسی از شیر بکین بد بگیری بگوید فایده برای هر دو باشد  
و خسار برای تو نباشد اقربا است که این شرط باطل است  
۲۱۲ اگر بعد از عقد و قبل از قبض در جوان عیب تازه یافت شود  
مشری مختار است که معامله را فسخ نماید یا بجا نماند و اگر بخواهد  
یا قبول بعضی بگوید بن تفاوت عیب دیگر

۲۱۳ اگر جوان بعد از قبض در سه روز خیار تلف شود و مشری در  
آن سبب نباشد از کسبه با بیع رفته و اگر در جوان عیب تازه  
خاوت شود که از طرف مشری نباشد هرگاه در سه روز خیار  
باشد مشری مختار است که فسخ نماید یا بجا نماند قبول کند و  
گرفتن تفاوت عیب نظرات

۲۱۴ مشری میتواند جوان را بواسطه عیب سابق رد نماید ولی اگر  
بعد از سه روز خیار نباشد یا مشری در آن عیب خاوت کرد  
باشد نمیتواند بواسطه عیب سابق رد کند

۲۱۵ حل جوان در زمان فروشنده یا بر قوه متعلق فروشنده است

۱ احتمال ارش در اینجا میسرود ۲ بعضی در سه روز خیار

مگر آنکه مشری برای خود شرط کرده باشد در این صورت مال  
مشری خواهد بود و اگر قبل از قبض یا در مدت سه روز خیار  
بدون فعل مشری رفسط شود جوان را یا حلی و بدون حل تعین  
نماید و بینیت تفاوت از من رد میشود

۲۱۶ اگر بد بگیری بگوید جوانی یا خانه را بشراکت من یا برای هر دو  
بعد معامله برای هر دو بچین و هر کدام از آن دو نفر نصف قیمت  
باید بدهند هرگاه یکی از آنها تمام قیمت را بآرد و نصف را  
که بر بد بگیری غرامت و لازم است الا فلا و اگر مال تلف  
شود از هر دو خواهد بود و در هفت قیمت برای آنچه با بر وفق  
خود پرداخته بر وفق خود مراجعه نماید

۲۱۷ بقول بعضی علماء بیند مطلقا مالک نمیشود پس اگر در این  
مالی باشد متعلق فروشنده است هر چند فروشنده عالم  
بان باشد پس اگر مشری شرط کند که مال متعلق باو باشد  
صحیح است مادامیکه ربوی نباشد یا ربوی باشد و قیمت یا متاع جنسا

۱ مثل آنکه بده کند مال نباشد و هر دو قبول بخیرند



خلف باشد یا جنس متساوی باشند ولی قیمت یاد نماید  
۲۱۸ اگر بنده بگوید که مرا خسر و غل از چیز بپوشان من است که بنویسد  
بقول بعضی مجتهدین بان ملزم نمیشود

۲۱۹ اگر کسی بخواهد کنیز را بفروشد و آن کنیز حبس بین باشد و  
واجب است قبل از فروش بدین ملک حبس یا چهل و پنج روز را  
استیفاء کند اگر مشتری کثیر مال او را نداند بروی واجب میشود  
که قبل از وی بطور مذکور او را استیفاء کند و استیفاء با طاعت میشود  
اگر شخص موثقی خبر دهد که استیفاء بعمل آمده یا کنیز متعلق بزرگ  
باشد یا صغیر یا ناته یا حامل یا حائض باشد

۲۲۰ حرام است طایفه کنیز حامل از جلو میل از چهارماه و ده روز و اگر  
او را حامل باشد بعد از مدت مزبوره هم گناهت دارد و اگر از  
خبر ناه باشد اشکال دارد - اگر وی نماید مستحب است که غسل کند  
اگر نکرده فروش و لا و او مکروه خواهد بود و مستحب است که از پیش

مثل اینکه بنده صد درهم باشد یا شده باشد و بعد و چند درهم او را بایزدم  
عجزم و در صورتیکه با او معاویت شده باشد و غیر آنست که  
میل از نزال مرده خود را از زن جدا نماید

خود برای او سگی جدا کند

۲۲۱ مکروه است طایفه نرنگه از زمان تولد شده باشد خواه مملکت یا  
بیعد و اگر واقع شود بنا بر آن او را طلب کند

۲۲۲ مکروه است که مملوک تمیث خود را بپوشد

۲۲۳ مکروه است جدا کردن بین بچه و مادرش قبل از رسیدن به هفت  
سال یا در مدت شیر خوردن طفل و در این باب بین مجتهدین خلافت  
است و قولی بر حرمت آن است

۲۲۴ برای کسی که بنده را بپوشد و مستحب است که اسم او را بشیر داده  
شیرینی یا ریحوراند و چیزی بپوشد و صدق نماید

**فصل در فروش موه**  
در فروش موه در آنجا که مستحب است  
**مطلب اول**  
در انواع موه

۲۲۵ فروش موه محل بشرط ظهورش بکماله یا زباد تر باشد و قبل از  
بیش از آنکه بگوید و نیز در وقت خروج نماز یا بعد از آنکه بگوید و بگوید







۲۳۱ نشود و شسته نباید بجز بار میوه مثل از صلاحت چیدن تکلیف  
بریدن نماید مگر آنکه شرط کرده باشد بلکه برقرار شود واجب  
میوه را باقی نگذارد تا زمانی که غرقا میوه نسبت به چیدن خود  
قابل چیدن شود پس آنچه عادت اقتضا نماید که بجز آنچه شود  
تا آن زمان تا مثل میوه و آنچه اقتضا کند رطوبت یا خشک چیدن  
شود تا زمان موقوفه ناخبر می شود

۲۳۲ اگر درخت را درخت میوه را بدو شرط استثناء کرد بر مشری  
با و گذاردن میوه بطوریکه ذکر شد واجب است

۲۳۳ بر مشری میوه و صاحب رخت لازم است آبباری رخت بطوریکه  
قدر رساند و اگر عبود و ضرر رساند ممنوع خواهند بود و اگر  
ضرر یکی و نفع دیگری مقابله کند مصلحت مشری را ترجیح میدهم  
و آبباری را داده از قدر حاجت نباید بشود و در این باب با اهل  
خبر رجوع میشود

و غرض میوه نخل است و لم حکم در بار میوه ها به طور جاری است  
و بشرطیم باه خورده خرما است که بحد مشرب می رسد

۲۳۵ اگر آب قطع شود بریدن میوه واجب نیست و لو یک شیدن رطوبت  
به درخت ضرر رساند

۲۳۶ هرگاه عادت قوم این باشد که میوه را پیش از رسیدن قطع  
نمایند مثل قطع خوره اقرب آنست که اگر عمد بطور اطلاع باشد  
با این عادت حل میشود

۲۳۷ اگر بعضی از میوه ظاهر شود و آرا با میوه که در همان سال چیده  
میشود بفرق شد صحیح است - خواه درخت یکی - و خواه بیشتر  
باشد - خواه جنس آنها یکی - یا مختلف باشد

۲۳۸ جایز است که میوه یک درخت یا یک نخل که معین باشد استثناء  
نماید ولی اگر میوه گذارد یا شرط کند که آنچه غیر از استثناء  
باشد بیع باطل خواهد بود

۲۳۹ فرد شدند اگر چه را اشاعا از میوه استثناء کرد یا چند نخل  
معلم را از آن استثناء نمود و میوه فاسد شد یا آنچه مستثنی شد  
به نسبت کسر میشود

و پیش از رسیدن میوه



۲۴۰ اگر بموه تبدل از قبول گرفتن مشتری بجهت قیامه بدو فروشد  
فاسد شود یا دزد ببرد از مال مشتری محسوب میشود و اگر قبل  
از قبض باشد از مال تابع حساب میشود

۲۴۱ اگر بعضی از بموه قبل از قبض تلف شود یا بجهت مشتری بپست  
قبض آن میتواند قبول کند و میتوان دفع نماید

۲۴۲ اگر شخص اجنبی بموه تلف نماید مشتری بخارات میباید  
و اینکه آن شخص را ملزم بقبض نماید و اقربا نیز است که فرو  
باجنبی ملحق میشود

۲۴۳ مشتری اگر بموه تلف کند مثل این است که قبض کرده باشد  
۲۴۴ بفروشد آبیاری بموه واجب نیست فقط باید در موقع حلقه  
بر آبیاری تمکین نماید

۲۴۵ اگر بواسطه بی آبی بموه تلف شود یا معیوب گردد هرگاه فرو  
منع آب نکرده باشد ضمانت بر او نیست اگر منع کرده باشد ضمانت  
خواهد بود

قبل از قبض = بجهت مشتری بخارات بپست و مطالبه نمیگردد

۲۴۶ فروشنده بموه و زراعت بپست یا بجهت میبایز است - اما فروشن  
خرما بخیرا که در مزاجه میگویند و فروشنده زراعت بداند که  
(مخاطفه) میباشد جایز است اما اگر بعضی آنها مختلف باشد  
جایز است مثل گندم یا دخن - آبا این منع بموه سایر زراعتها  
سراپ میخاید اقرب سراپ است چرا که بنا بر اشکال و ورود  
دانه و در آن مختل است - امع آنکه شرط نیست ممن از زمین باشد  
۲۴۷ حرایا از اول شش شش شده اند پس جایز است فروشنده خرما که  
عیادت از نخلی که در خانه بداریشان کبی باشد و بموه آنرا  
تجینا بخیرا بپست که از آن مختل نباشد فروشنده و نه اگر مکتا  
فاسد باشد در زیاده از یک دخت جایز نیست این معامله بشود  
و اگر مکان متعدد باشد در هر کدام یکی جایز است

۲۴۸ در فروشنده خرما که در زمین و زراعت بپست یا بجهت میباید  
باید معامله بشود پس جایز نیست بطور سلف یکی بپست یکی معامله  
شود

در مزاجه که در مزاجه و مخاطفه مقصود آن نیست که خطا بموه بموه  
همان در دخت فروخته شود بلکه اگر من از دخت یا غیر آن حاصل باشد  
باز حرام است و ضروریست که اتحاد بپست نباشد



## فروع

۲۴۹ واجب نیست که وقت تحمیل مابین میوه عریه و قیمت آن از بابت

خشکی شناخت باشد و جایز نیست که در موقع عقد معامله مثلاً

میوه ضروری و قیمت آن زیاد فی قرار بدهند

۲۵۰ عریه در غیر محل ثابت نیست اگر فروش میوه درخت دیگر بظرفش

ممنوع باشد

۲۵۱ فروش عریه اگر زیاد از بیع و سوا باشد جایز است

۲۵۲ فروش عریه بصادق خان و صاحب بستان یا مسافر خانه و بستان

یا مشتری میوه و بستان جایز است در این باب اشکالات

۲۵۳ اگر فروشنده بجز باری بگوید این خرمن از غله یا از میوه را بفروخت

باین خرمن دیگر بطور تساوی و صورتی که هر دو مقدار و خرمن را

فانند صحیح است الا باطلاست هر چند آن دو خرمن در موقع سخن

مساوی باشند خواه جنس آن دو خرمن یکی یا مختلف باشد

و متعلق صناعات است پسند نیست طلب مجازی و چنانچه هشدار  
در اطلاق است یعنی در فروش مشتری از اشکالات

۲۵۴ جایز است که یکی از دو شرکاء حصه رفیق خود را از میوه قبول نماید

در مقابل قدر معلومی از همان میوه و نه بطور بیع

۲۵۵ جایز است که مشتری میوه را بزیادتر یا کمتر بیل از قبض و بعد از آن

بفروشد

۲۵۶ اگر کسی چیزی از سبزی آلات خرید و بطوری بلیعین بخرد آن خرمنی

که بخریده خود را باین است که اگر فروشنده منافعه بکند بیشتر

اختیار داده که فروخ بکند یا با فروشنده شراکت نماید و اگر

فروشنده با وجهی بکند برای مشتری اختیار فروخ نماید باین است که

۲۵۷ شرایط عریه که عریه بان خریده میشود باین شکل یا وزن

معلوم باشد فقط دیدن کفایت نمیکند

۲۵۸ فروش آنچه مشغول از استخوان مثل دندان و پیر جایز نیست

مگر بعد از کندن و دیدن

۲۵۹ اگر زرافه را بطور قبیل باریشه خرید و ببرد و ببار مسیر شد

بهر متعلق بخریدار است اما اگر پیش از شرط نکند غیر مجاز است

و بیع قبول کند که حصه خود فروخته و در مال بکند



۲۶۰ اگر از خرمن درو شده و انداخته و در سال آینه سبز شود سبز

معلق بیاض اجتهادات نه مضایق مین

## فصل سوم

در صرف

۲۶۱ صرف فروش پول است بمثل خود

شرط آن

(۱) دادن و گرفتن است در یک مجلس اگر چه موصوف باشند معتبر نیستند

(۲) قدر امتزای باشند اگر اتفاق جفت باشند باشند

۲۶۲ اگر طرفین معامله قبل از دادن و گرفتن متفرق شوند معامله باطل

میشود اما اگر از مجلس بیاضی هم بیرون بروند تصرف بحق نمیشود

۲۶۳ اگر قبل از متفرق طرفین وکیل آنها دریافت مبلغ نمود صحیح است اما

بعد از متفرق صحیح نیست

۲۶۴ اگر بعضی از وجه مجلس دریافت شود و همان مبلغ معامله صحیح

۲۶۵ اگر کسی چند در هر روز دیگری خود و پیش از آنکه در اهرم را بگیرد

بآنها چند دینار با بیاع نمود معامله ثانوی باطل است هرگاه

متفرق شوند هر دو معامله باطل خواهند بود

۲۶۶ اگر کسی از دیگری چند دینار طلب است باشد و با او امر نماید

که آنرا بدو اهرم بخوبل کند یا بالعکس بعد از آنکه تسعیر معتبر نیست

باشد بطور توکل صحیح است اگر چه قبل از دریافت متفرق شوند

زیرا که هر دو وجه در یک نفر است بنا بر اشکال و اگر از هم جدا

شوند قبل از وزن و قبل از مترانج در صورتیکه مبلغ مآخوذ است

حق باشد معامله صحیح است

۲۶۷ خوی و بید و زردی شکستگی و رشود موجب و قسم بودن آنها نمیشود

۲۶۸ با اختلاف جنس زیاد بی اعتبار است

۲۶۹ طلا و نقره منشوش اگر قدر آن مجهول باشد هر کدام بهتر جنس خود

فروخته میشود و الا با اعتبار بیجنس خود فروخته شود بشرط اینکه

آنچه از قدر و سال زیاد ماند در مقابل غش قرار داده شود و بجا

۱ یعنی قبل از قبض متفرق شوند ۲ مثلا اگر کسی صد دینار داد و نقره  
الجلس بدون وزن و صرف هزار و دهم گرفت در صورتیکه هزار و دهم مثالی  
یا زیاده از حق گیرند باشد معامله صحیح است اگر کمتر باشد باطل است و  
زیاده از امانت میباشد ۳ مثلاً اگر متعال طلا بچند مثقال خرد  
شروخته شود



ثبت انقاز منشوش مکر و قبیح که صرفش نزد مردم معلوم باشد اگر  
باشد واجب است که آنرا ظاهر نماید

۲۷۵ حال معدن هر یک از طلا و نقره اخیاطا بجهنم دیگر فروخته میشود  
و اگر از هر دو جمع شود هر دو فروخته میشود

۲۷۶ اخیاطا بطلای کمی که در دست و پنداره که در قلع یافت شود نیست

۲۷۷ آنچه از طلا و نقره زرگری شود اگر مقدار هر یک از آنها مجهول باشد

هر دوی آنها یا بجهنم آنها فروخته میشود و اگر تفاوت داشته باشند

هر کدام که ذات فروخته میشود و اگر مقدار هر دو معلوم باشد

هر کدام بخواهد بیشتر و شد در صورتیکه قیمت از عین خودش زیاد

باشد و اگر کمتر باشد هر دو عین یا بجهنم آنها مطلقا جایز است

۲۷۸ حال زرگری هر دو طلا یا بجهنم آن دو قلع فروخته میشود و یکی از

آن دو فروخته نمیشود و اگر صاحب آنرا ندانند از طریق او صدقه میدهند

۱- چنانکه اگر طلا و نقره شغال خرج شده باشد اگر قیمت با پول طلا بدو  
یا نقره زیاد از قیمت در شغال باشد که بایستی در مصالح نشود که گداخته شود  
و معلوم است که اگر صاحب طلا و نقره موجود در خانه زرگری را  
بشناسد باید قیمت را با او داد و علامت و آیه و شهادت کند

۲۷۹ چیزی که یکی از طلا و نقره و نقره سرین شده اگر قدر آن مجهول

باشد بجهنم دیگر یا بجهنم آن دو یا بهمان عین یا بطلای صمدیه فروخته

میشود اما اگر قدر آن معلوم باشد بجهنم دیگر یا بجهنم آن دو

مطلقا فروخته میشود و یا بجهنم خودش یا با زر یا نقره یا بجهنم

مکمل است و بوی قریب و بوی و بی شرط همه شود

۲۸۰ اگر تقیص قیمت شد چون معین شد باید ظاهر را بر دار و مساوی

آنرا غنیمت برداشت

## فروع

۲۸۱ اگر طریقی عین و نقره را معین نمایند و قبض کنند پس یکی از آنها بجهنم

در آنچه گرفته نباید

اگر آفتاب زخم بجهنم باشد معامله صریح باطل میشود مثل اینکه

طلا مس باشد یا نقره قلع باشد - و هر چند است زخم معامله

صریح اگر با نقره یا بوجه صف کانه فروخته باشد و ظاهر شود که نیکم

۲- بنابر آنکه کثرت فلان مال را با نقره پول مختص بر بدیم نمیشود و بدل مساوی

آنرا بدیم عین آنرا باید بدیم - طلا یا نقره یا نقره که میگویند نقره بجهنم

معین نمیشود



معامله باطل میشود - و هرگاه در بعضی از آن معلوم شود که غیر منکر است  
در همان بعضی یا مخصوص معامله باطل میشود و کسیکه مال با و منقل  
شد غنا داشت که فسخ کند و باید بدو حصه معیبه از قیمت پس بگیرد  
اگر معیبه از جنس باشد مثل خنوب فلز و نراییه سکه و سباه منقش  
غیر است مابین رد کردن و نکا گذاشتن و مطالبه بدل و مانند منقح  
برای او نیست - اگر و جنس غنای باشد تا زمانی که طرفین در جنس  
مستند برای طرف دیگر چیز جدیدی رد اگر غنای باشد ثابت است هرگاه  
از مجلس منقرو شوند اگر او شیء گرفته از جنس سالبر بوده و  
ارزش معامله باطل است اگر مخالف با جنس سالبر باشد صحیح است  
اگر من و من غیر معین باشند و معیبه از غیر جنس ظاهر شود هرگاه  
از مجلس عقد منقرون شده باشند معامله باطل خواهد بود و الا  
حوط مطالبه بدل دارد و اگر معیبه مخصوص بعضی باشد حکم بها غیر  
تعلق خواهد گرفت - و اگر معیبه از جنس باشد در صورت اختلاف  
جنس میتواند رد نماید یا ارزش گرفته نکا هدارد - و اگر اتفاق

۱ دو نفر و غیر اختلاف باشد

در جنس باشد میتواند رد نماید یا تحا ناکا هدارد یا مطالبه بدل  
نماید اگر چه منقرو شده باشند بنا بر اشکال - در اشراط  
گرمین بدل در مجلسی که مال معیبه رد میشود اشکالات  
کم و زیاد ترخ مانع از رد نمیشود پس هرگاه صراف و جمعی مساوی  
شد با ده عدد یکدینار و رد کرد اگر نه عدد یکدینار بشود  
صحیح است قطعا و هم چنین اگر باز ده عدد یکدینار باز صحیح است  
اگر یکی از دو عدد بعد از رد و بدل تلف شود پس در آنچه تلف شده  
چیزی از غیر جنس ظاهر شود صرف باطل میشود و باقیها رد میشود  
و آنچه تلف شد بمثل یا بقیمت ضمانت میشود و معیبه اگر از جنس باشد  
با اختلاف جنس ارزش میتواند بگیرد و اگر اختلاف جنس نباشد ارزش نمیرد  
اگر وزن یا بطرف خبر دارد و بعد از عقد نقصانی در وزن دهد  
شد با اتحاد جنس صرف باطل میشود و با اختلاف جنس غیر است  
مابین رد کردن و با بقید حصه پس گرفتن و هرگاه زیادتی پیدا  
شد

۱ مانع از رد معیبه نمیشود ۲ در صرف معمول است که قیمت سکون طلا  
میشود غالباً فرق میکنند اگر وقت صرافه قیمت داشته باشند و معیبه  
تبدل کنند یا ترخ نماید یا بهر چه صحیح است







شود صرف باطل خواهد بود

۲۸۳ معامله در عین و در وجهی با شرط ساختن اکثری رواتب

شد است لیکن از آن جا برینست

## مقصد چهارم

در انواع بیع

(۱) بر حسب مدت چهار قسم میشود

(۲) بر حسب اخبار براساس المال چهار نوع میشود

(۳) بر حسب تساوی قیمت با عوض دو قسم میشود

در این سه فصل است

## فصل اول

۱ در خبر است که عیب ندارد و در وجهی یا در وجهی غیر و شرط کند اکثری  
برای و بیاید ۲ این چهار قسم قریباً ذکر میشود  
۳ اگر اخبار براساس المال نکند آنرا مساوی گویند و مستحق کس آنرا نمیشود  
۴ اگر اخبار براساس المال نکند و با زیادتی غیر و شرط آنرا مرابحه گویند  
۵ اگر اخبار نکند و براساس مال غیر و شرط آنرا تالیف نامند  
۶ اگر اخبار نکند و اکثر غیر و شرط آنرا مواضعه گویند  
۷ اگر تساوی بین عوض و معوض باشد آنرا ردجی گویند  
۸ اگر تساوی نباشد آنرا خبر رجی نامند

۲۸۴ اگر قیمت مشاع فرد و فی الحال معامله و داده شوند آنرا نقد گویند

۲۸۵ اگر فرد و مدت قرار داده شود آنرا کالای بکالای خوانند و اینها باطل

منتهی غنیه است

۲۸۶ اگر مشاع فی الحال اخذ شد و قیمت مدت قرار داده شود آنرا بیع گویند

۲۸۷ اگر قیمت فی الحال برده اخذ شد و مشاع مدت قرار داده شود آنرا بیع میگویند

در آن دو مطلب است

## مطلب اول

در نقد و تلبه

۲۸۸ اطلاق عقد و شرط بجهل اقضای دارند که قیمت بیوریت داده شود

۲۸۹ اگر در شرط عقد شرط نمایند که قیمت مدت داده شود واجب میشود

و شرط باید مضبوط باشد

۲۹۰ اگر مقداری را بیورین تعیین شرط نمایند یا تعیین وقت مجهولی

نمایند مثل و غیره فاجتناب از شرط باطل خواهد بود

۲۹۱ اگر کسی چیز را بدهد و قیمت غیر شد یکی کسر در مقابل بیوریت

۱ اطلاق عقد بر آنست که عقد را بعد از آن مقید نکند



یا زمان کم و دیگری بیشتر در مقابل مدت یا زیاد می مدت یا  
برای بعضی علماء ابرم معامله باطل است

۲۹۲ اگر مال را بینه فروخت و قبل از رسیدن وعده بمبلی زبانه  
یا کمتر آن مال را بعهده باینه خرید جائز است هرگاه در عقد اول  
معامله ثانیه شرط نشده باشد

۲۹۳ اگر مال را بینه فروخت و بعد رسید اگر غیر عین آن را بخرید مطلقا  
جائز است بلکه اقربا این است که عین نیز جائز است و قوی بر آنست  
اگر عین معامله نماید واجب است که نشاوی را رعایت نماید

۲۹۴ فروش بینه و عقد بقیقی زیادتر یا کمتر با علم خریدار جائز است  
۲۹۵ اگر شرط نماید که هرگاه در مدت معینه قیمت نامشتری برآورد  
اختیار دفع خواهد داشت صحیح است

۲۹۶ اگر شرط نماید که هرگاه قیمت زاد در مدت معینه ندهد بیع نباشد  
صحیح نظر است اگر بجهت آن فاعل یا شیم شرط ضروری بنا بر سکا  
باطل خواهد بود

۱ چون ضرر متعلق گردد مایع نیست و منشا با سکا لا اناست که چون متعلق گردد  
عقد فوج بیع است از فلا فاعل است بیع نیست از آنجا که غیر از شرط خواهد داشت صحیح است

## مطلب دوم

در سلف - در آن و بجا است

## بحث اول

در شرایطان - و آن هفت است

## شرط اول

در عقد

۲۹۷ در عقد لا بد است از انجاب مثل اینکه بگوید فلان چیز را بفروزم  
بصفت فلان تا مدت فلان یا بن مبلغ و این معامله بطور سالم

منعقد میشود بطور بیع مجزئ پس برای فروشنده و خوب گرفتن  
دارا مال قبل از جدا شدن از یکدیگر نظر معینی متعینه نه بلفظ  
آن ثابت است نیک یا اتلت یا اتلت یا چیزی که

اجمعی نماید و در استعمال میشود اقربا بلفظ بیع است بلفظ سلف  
پس بگوید این خانه را یا بن مبلغ بطور سالم بفروزم بصفت <sup>البیعه</sup> اتلت

۲۹۸ اگر کسی بگوید بفروزم بدون قیمت بصفت (نیک) یا بگوید

سالم بیع است و لازم بقیمت سلف است و عرض شرائات



بوضوح و ختم بنا بر اینکه قهقی بر تو نباشد طرف هم بگوید (تقیث) قبول کردم آیا این عقد بطور حقه واقع خواهد بود یا نه در آن نظرات منشاء نظر بواسطه الثبات بمعنی و اختلاف لفظ است و آیا اعمال موجب ضمان گیرند میشود در آنها اشکالات منشاء اشکالات برات که مع فساد باعث ضمانات و بی لفظ دلالت بر اسقاط ضمانت دارد اما اگر بگوید (عیت) فرو ختم و متعذر قیث نشود در این صورت مالکیت حاصل نشد و ضمانت ملکی محقق نمیشود

## شرط دوم در شناخت وصف

۲۹۹ واجبات لفظی که دلالت بر حقیقی داشته باشند ذکر آنها بدین کلام مثلاً - هر هر صفتی که تقیث بان واسطه اختلاف ظاهر پیدا کرده و موجب ختم مردم در معاملة تسلی میشود باید ذکر کند یا لفظی که در نزد اهل زبان واضح بوده و بتوان در موضع خلا بان رجوع نمود ولی در اوصاف مزبوره واجب نیست استغناء بجا نه بواسطه الثبات بمعنی حقه واقع میشود بواسطه الثبات بطور واضح و بدون اشتباه

که ندادد الوجود باشد بلکه بقدر یک اسم شامل آن میشود کافایت ۳۰۰ اگر تفصیل وصف بخیر بدشواری وجود شود چنانکه در مرادها بجا برون که محتاج ندکرم و شکل و صفای آن میشوند و هم چنین در با قوت و جواهرات و کثیر خوش سیما بصمیمه اولادش با بصیرت چیزی مثل آن سلم صحیح نیست اگر چه چیزی باشد که سلم در آن جایز باشد برای اینکه نسلیم آن دشوار میشود

۳۰۱ اقرب در مرادها بدشواری کوحال با ضبط وزن و وصف معاملة سلم جایز است بواسطه تنبیهی وجود آنها و جایز است بشرط خوبی بدی و بدتری شود بنا بر اشکال منشاء اشکال قدر مضبوط است

و بوی بعضی جنس خوب لازم نیست که در موقع عقد تعیین شود اما جنس بهتر را میتوان تعیین نماید

۳۰۲ آنچه ضبط اوصاف مطلوب برایش ممکن باشد سلم در آن جایز است ولو از چیزهایی باشد که متر است نماید پس در رجوع بر قبیل از آنکه ۱. چون که خوش بجا با اولاد ندادد و لو جرات ۲. چرا که خاص بر اهراس که جنس مضبوط



تراشیدن باشد جائز است در تیر معمولی جائز نیست و همچنین  
در سبزی آلات - در صوبه جات - و آنچه زمین میرو باند - و  
نخم مرغ - و گریه - و بادام - و تمام انواع حیوان و انسان  
- و شیر - و دروغن - و پیله - و عطریات - و پوشیدنیها  
- و آشپدنیها - و درواها هر چند مرگ باشند و لیکن از این  
آنها واجب است مسلم جائز است

۳۰۳ در دروغن مختلف که هر یک از آنها بوصف خود مضبوط باشد مسلم جائز  
است - در پیش شیرده که واجب نیستی الحال صاحب شیر باشد بلکه  
شیر دادن شائز باشد - و در پیش بخارور - و کنیز بچه آورد  
بقولی - با حامل بیابا شکال که ناشی میشود از حمل بجل مسلم جائز است  
در چه باشد که از کان منصوبه آنها مخلوط هستند و ضبط آنها ممکن  
باشد مسلم جائز است مثل بارچه غنای - و بارچه خز که از ابریشم  
کرک مزوج باشد - و عسل چونکه موم در آن مثل هند است  
در آنچه مخلوط در آن منظور نباشد مسلم جائز است - مثل سیرکه

۱ غنای بارچه است تا بریشم و سیرکه از شام میاورند

در آن چنین مایه باشد - و دروغن بیفته - و دروغن بان - و سرکه  
که در آن با داخل باشد - و روی - و آهن - و فلح - و مس - و  
زین - و سرمه - و کبریت

۳۰۵ آنچه ضبط اوصاف در آن ممکن نیست مسلم در آن صحیح نیست مثل  
گوشت پخته و فخته - و نان - و پولها - و جواهر که ضبط و صف  
دشوار باشد

۳۰۶ در حیوان واجبات - نوع - و رنگ - و نری - و مادگی - و  
سال ذکر شود - و در انسان بملایه قد ذکر میشود مثل اینکه بچه  
و جیاست یا بچ و جیاست میگوید - بید ترک - گندم کون - هفت  
بلند قد - یا کوناه قد - یا متوسط الطامه

۳۰۷ هر چیزی که بدیده کسر قرار داده میشود و جائز نیست هر عضوی را  
وصف نمایند بر او موجب شواری میشود و اقرب جواز شرط چنین  
که و نبودش نادر نباشد اگر چه سنفضا شود مثل قرصی و مجعد بود  
در متن غلام اگر بالغ باشد بخودش و اگر کودک باغای او و اگر او

۱ در این نظایر بعضی غلام و بعضی غلام را داخل هستند اما غلام مشغولند



نماید باهل خبر رجوع میشود

۳۰۹ اگر در چند نوع واحد مختلف شود ذکر صنف واجب میشود و اگر در

یکی باشد ذکر نوع کافی از ذکر رنگ است

۳۱۰ در شتر - نری یا مادکی - وستن مثل و سانه - و رنگ مثل شتر

و نوع مثل شتر خولان - یا شایج آنها مثل شتر بخی - یا غری

ذکر میشود اگر بسیار باشند یا شایج برای آنها شناسند و اگر

یا مثل خواهد بود مثل شیت مبر و بدیشان

۳۱۱ در آب - تن - و رنگ - و نوع مثل اینکه عریض است - یا پدید

عری - و ما در غیر عریض است ذکر میشود و برادر رنگ های داخل

رنگ شایج مثل پیشانی سفید یا دست یا پند واجب نیست

۳۱۲ در پرند ها - نوع - و بزرگی - و کوچکی جزء ذکر میشود

۳۱۳ برای قاطر و الاغ شایج نیست بلکه عوض آن نسبت بیشتر باشد

۳۱۴ در خرما چهار صفت ذکر میشود - نوع مثل خرمای بزرگ - و لا که

وصف مختلف باشد - مثل خرمای جزایری - قد مثل زرد - نازکی

۳۱۵ در گندم و جو یا نیکو - شمر - نازکی - و کهنکی - یا که وضد آن ذکر میشود

۱ خناسان

۳۱۶ در عسل - شمر مثل قتل مکی - و زمان مثل بهاری - و رنگ

ذکر میشود - و باید از موم مصفی باشد

۳۱۷ در روغن - نوع مثل کاه - و رنگ مثل زرد - و از کدام جزا کالان

و نازکی - و کهنکی ذکر میشود

۳۱۸ در شیر بعلایه ذکر امر و زود و پرو زهم میشود - و در شبنم - نوع

و جزا گاه ذکر میشود و در صورت عدم قید لازم است که شیر همان روز داده

۳۱۹ در خامه هشت چیز ذکر میشود - نوع مثل کتان - شمر - رنگ

طول - عرض - ریشگی - لطافت - زبری - و متد آنها - و اگر

ذکر وزن نماید یا مثل خواهد بود بواسطه مدد

شش پی خن جامه نشسته دارد مگر اینکه شرط شستن نموده باشد

در بافته - ذکر نوع - مثل پنبه - و شمر - و رنگ - و خشونت

و زبری یا متد آنها میشود - در پنبه خبر از خشونت و متدش بایستی ذکر میشود

۳۲۰ اگر شرط نماید که جنس پنبه باشد شرط رطاب میشود و اگر قید نکند یا

خانه داده خواهد شد مثل حرما که با هشتاد ش مفاصل میشود بنابر این کلام

یا نادر است که خامه را وزن نمایند و حرف بر این است که خامه با هشتاد ش

میشود و اگر در بعضی بلاد حرف طوری بگویند باشد از آن مقدار بشود و غیر این است



۳۲۱ در چشم - شهر - دوج - وزن - و دزازی - و کونامی -

و زمان ذکر میشود و در شرط اینکه از ریاضت یا ماده نظر است

بر فرزند است که نیم را از از خود و پیشکل بدهد

۳۲۲ در از بر - نوع مثل نام و سرب - و زری مخطوط - و وزن کره

و دوا من بعالیه ذکر کرد و در

۳۲۳ در نظر و فاکر مثلاً مضبوط باشد سلم جاب است

در طشت - جن - و قدر - و باند کاه - و دود - و دراز

باید مضبوط باشد

و در طشت چوب - نوع - خشکی - زنی - دزازی - بها - و بلند

کاه و دود باید مضبوط باشد

بر فرزند لازم است که طوطی و الطوری بخوبی بدهد که اطرافش

بیل بلند و بیل و در باشد اگر طریقه گفت و باشد خبری از

فرزند اولی اگر ناز کم باشد بر مشغری لازم نیست که قبول نما

طشت باید هموار و بدون کوه باشد

۱. بواسطه اینکه در بر و زری تفاوت میکند و از این جهت در بعضی تفاوت  
میباشد و جز این است که بد شود

۳۲۴ اگر صفات چیزی که بیسم معامله میشود بواسطه کوششانی بآن

مثل دواها و عقاقیر یا بعلت غایت اسم آن بین مردم مشهور نباشد

باید طریقی معامله و غیر آنها آنرا بشناسند

آیا استغاضه در این باب مشرب است یا شافعین دو عادل کفایت

میکند و مزید و تحوات

شرط سوم

در بکل و وزن

۳۲۵ در آنچه قابل بکل و وزن است بکل و وزن شرط است و آنچه مشهور

میشود مشهور کفایت نمیکند - بلکه در خبره - و با دجنان - و غم

منج - و انار و لا بد وزن لازم است اینکه در فروش بشود آنها کفایت

میشود بواسطه دیدن اسم اما در سلم بواسطه تفاوت حاصله کفایت

نمیکند بکل هم در اینها جایز نیست بواسطه تفاوتی که در بکل پیدا میشود

اما در گرد و دوا دام بکل و وزن و عدد اجاب است بواسطه اینکه تفاوت

۳۲۶ در معامله آنچه بکل در میباید و وزن یا آنچه بوزن در میباید

۱. استغاضه یعنی شفاعت







هر دو بیت و هم زانبل از غرض دارد که و فرمودند در ردایم  
غیر جشافت قبیم میکنند از این جهت و از هر جنس از کدم و جوبه  
نسبت حد آن از بول محبوب معامله باطل میشود

۳۲۵ اگر غرض از غرض از احواله دارد و فرمودند حواله زانبل المجلس و نبات  
کرد اقوی از آنست که صحیح است

۳۲۶ اگر قبضت از اوقات حق که برده فرمودند دارد قرار بدین مطلق  
است چون بیج دین بدین میشود بنا بر اشکال ولی اگر در ضمن عقد  
نکند بعد از عقد از اوقات طلب خود از فرمودند حساب نماید جایز است

۳۲۷ اگر شرط شود که نصف قبضت فوراً پرداخت شود و نصف دیگر بعد از پنج  
بیش اما در آنچه گرفته نشد بعلت عدم قبض و اما در آنچه گرفته  
شد بعلت یاد آن که بر نصف حد دارد و در هر اقسامه میکنند که  
در مقابل نقد گذارد شده پیشتر باشد از آنچه در مقابل و نقد  
گذاشته شده و این زیاده بقی محمول خواهد بود

۱ یعنی طلب باشد و در این نزد است که اگر چه بیک برده شود یکی از طریق  
معامله درین شرط میشود بطوریکه حواله آن باطل باشد بانه

### شرط پنجم

آنچه قبلم فرموده شد

۳۲۸ باید آنچه قبلم فرموده شد در غرض باشد پس در ضمن عقد نمیشود  
بل در ضمن بطوریکه منفعده میشود خواه آن عین دین شود یا وصفت

### شرط ششم

مدر بطوریکه مضبوط باشد که قبول افغان نکند

۳۲۹ اگر شرط نماید که آنچه قبلم فرموده شد در موقع رسیدن غله یا قی  
دخول خواقل بپردازد باطل خواهد بود و هم چنین اگر بگوید هر وقت  
ازاده کنم یا هر وقت بتوانم بدهم شرط باطل است

۳۳۰ جایز است که مدت بیا هبهای غرض و روم و نوروز و مهر جان موقت  
شود زیرا که نوروز و مهر جان اطلاق میشوند بوقت انتقال اقسا  
با اول برج حمل و اول برج میزان و جایز است جمیع اقسا را با بغیر  
جهود موقت شود اگر مسلمین این دو عهد را بشناسند

۳۳۱ اگر وقت غرض حاج را مدت قرار دهد محمل است که باطل باشد  
و محمل است که با اول زمان غرض را جع شود هر چند این است در هیچ  
نمیکنند بر هیچ با حادی قرار داده شود غرض را در اول و جاری الا و خواهد بود



۳۴۲ سالها و ماهها یا قمری حمل میشود و ماهها از اول خللالت

۳۴۳ اگر در اول ماه معامله را منعقد نمایند ماهها از اول خللالت

اعتبار خواهند داشت و اگر در بین ماه معامله واقع شود ماهها

که بعد میباشد از اول خللالت منظور شود و کسر ماه اول از قرار میگیرد

برای آنکه آخر حساب میشود و احتمال دارد که بحساب روز بیشتر رفته

و کسر ماهی در ماه بعد تکمیل شود و هر ماهی جدا اعتبار شود

۳۴۴ اگر بگوید یا نایار رمضان یا نایار میکم نیز در جمعه و روزها

حامل خواهند شد و در اول جمعه یا رمضان و غیره و اگر در

میشود و اگر بگوید وقت یا نایار رمضان است اقرب بطلان است

۳۴۵ اگر بگوید یا اول ماه یا نایار آخر ماه احتمال دارد باطل باشد زیرا

که تغییر میشود بجمع نصف اول و جمع نصف آخر و احتمال دارد که

جمع باشد و حمل شود بر جزء اول

۳۴۶ اقربا بر آنست که مدت شرط نشود پس سلم فی الحال صحیح است لکن

باید فی الحال بودن را تصریح نموده و اگر متبدل نکند حمل بمدت میشود

و همچنین در شبین و جمعه اول ماه و در اول ماه و آخر ماه و روز آخر ماه  
چون خبر مفهومی سلم مدت است اگر متبدل نکند حمل بمدت میشود

و شرط است که مدت مستقوت باشد و اگر بطور اطلاق ذکر شود

مدت را ضبط نمایند و پس از آن قبل از تفریق ضبط کنند باطل خواهد بود

۳۴۷ اگر بگوید یا یکماه و نه ماه یکدارد منقضی است که یکماه از زمان عقد

منظور شد و وقت یا نایار آن باشد و هم چنین است اگر بگوید یا دو

ماه یا سه ماه اما اگر ماه را معین کند یا و لآن حمل میشود چنانکه گذشت

۳۴۸ شرط نیست که مدت تفاوتی در قیمت داشته باشد پس هرگاه بگوید

تا نصف روز صحیح است

## شرط هفتم

و چون چیزی که تسلیم میشود در وقت معین ممکن باشد

۳۴۹ چیزی که تسلیم میشود در وقت سبب و عهد باید وجودش ممکن

باشد تا تسلیم صحیح شود اگر چه در زمان عهد و بعد از عهد هم معتد است

۳۵۰ اگر آن چیزی در ولایت دیگر موجود باشد و نقل آن برای معامله

شد معتاد نباشد کتابت نمیکند

۳۵۱ اگر محض تسلیم آنچه محتاج بر حثت یا در باشد چنانکه در موقع نوبت میوه

مکلف باشد که مقدار تسلیم نماید اقرب صحیح معامله است



۳۵۱ اگر بعد از انعقاد سکلم مالیکه معامله کرده تا باریت باشد چنانکه  
در چیز که در خودش عینیت است سلم فروشی کرده و بوی استعانت  
تا باریت شد و یا وقت رسیدن و عین یافتن شد ولی در تسلیم بواسطه  
عارضه تاخیر شدن و بعد از تا باریت شد بطلان عین امد و مشتری  
اختیار دارد که معامله را فسخ نماید یا صبر کند

۳۵۲ اگر بعضی مشتری گرفت اختیار دارد در تمام یا در آنچه را بماند  
فسخ نماید یا صبر کند

۳۵۳ اگر قبل از وعده عجز فروشنده از اداء واضح شد احوال دارد که  
اختیار فسخ برای مشتری قوی باشد و احوال دارد تا شرط تاخیر

## بحث در شرط

### در احکام شرط

۳۵۴ ذکر محل تسلیم شرط نیست باریت احوال اگر چه محل مال فسخه خرج باشد

۳۵۵ اگر شرطین محل را شرط نمایند در آنجا تسلیم میشود و اگر اتفاق  
کردند که در موضوع بکر تسلیم شود جایز است

۱ چون باید بطلی که سبق خوانده میشود محل شود

۳۵۶ اگر قبل از عمل نمایند واجب میشود که در محل عقد معامله تسلیم شود

۳۵۸ اگر طرفین معامله در صحرا یا در غیرت باشند و قصد هر دو این باشد

که قبل از رسیدن و عین از آنجا مفارقت نمایند تعیین مکان واجب است

۳۵۹ بر فروشنده واجب است که مال را بطوری که وصف شده ببرد از هر که

خبر جنس بدهد یا خبریست تربدهد بر خریدار قبول آن واجب نیست

۳۶۰ اگر مال قبل از تسلیم مادی جنس موضوع باشد یا بهتر باشد قبول آن واجب است

۳۶۱ اگر طرفین اتفاق نمایند بر اینکه فروشنده از جنس بی تربدهد

ولی از جهت کثرت زیاد نر باشد هرگاه مال در بوی باشد یا باریت

جایز نیست و الا جایز است

۳۶۲ خریدار حق دارد که مال را با کمز وصف آن تسلیم بکند

۳۶۳ خریدار حق دارد که کمند را خالی از کاه و خالی از خاک که کز باد

از خانه است باشد در یافت نماید

۳۶۴ خریدار حق دارد که خود را داخل بکند اما واجب نیست که غشکی

۱ فتاوی علامه است ۲ و در اشکال ناشی است از اینکه تسلیم است  
یا معاوضه و یا بار در همه مواضع داخل است یا در بعضی نه داخل است  
۳ یعنی قسم اعلى را حق ندارد



بنهایت رسیده باشد

۳۶۵ آنچه بیکل و وزن در میان بدین حد در یافت نمیشود

۳۶۶ خود را خود دارد که بیکل بر باشد یا اندازه که جا میگیرد ولی بدین

دست و دین و کویک و تکان ندادن

۳۶۷ فروش آنچه بیکل خود قبل از رسیدن و بعد از آن نیست و به

بعد از رسیدن و بعد از آن که در آن فروش آن سید و کار و غیره

او جایز است با کراهت - و جایز است فروش بعضی از آن و

جایز است همان و بعضی از آن به بیع توبه فروخته شود

۳۶۸ جایز است که بیکل چیز را بخرید و در آن شرطهای جایز نماید

مثل فرض و فروش و سلم و رهن و ضمانت

۳۶۹ اگر کوفتند بیکل خرید و بیع برهای معین را با آن شرط کردند

۳۷۰ اگر شرط نماید که جامه باید باشد پس معینی باشد یا خرمای از محل

مشخصی باشد بیع لازم نمیشود اما اگر خرمای را نسبت دهد بچیز که

عاده الحال نباشد مثل خرمای بخرای و بیجایز است

بیع توبه قریباً ذکر میشود

## فروع

۳۷۱ اگر متاعی نامتناهی که موضوع بیعتات مقرر شده باشد بطوری که

فروختن در سرعه تسلیم کرد قبولش واجب است

۳۷۲ اگر طریقی را بخرید تسلیم شود اختلاف نمایند یکی بگوید بکنم

دیگری بگوید چو بوده است بگوید با من میدهند عقد دفع میشود

۳۷۳ اگر در شرط و عند اختلاف نمایند یکی ادعا نماید که وعده قرا

داد شده دیگری انکار نماید اقربا بر این است که قول مدعی وعده

با من منسوخ است اگر عقد معامله بلفظ سلم بوده باشد بنا

بر اشکال و قبول آنکه میگوید معامله سلمی خالاً صحیح است اشکال

قوی تر خواهد بود

۳۷۴ اگر در زیاتی اختلاف نمایند قول منکر منسوخ است

۳۷۵ اگر در نقصان اختلاف نمایند قول قول فروشنده است بزرگه او منکر

۳۷۶ اگر اختلاف در ادای مال معلی نمایند قول قول منکر است

۱ چون هر دو مدعی هستند منکر ۲ منشاء اشکال امثال عقد

شرط است ۳ قول علامه قدس سره بر این است ۴ یعنی در وقت عقد

اختلاف نمایند و در مدت وعده متضمن باشند



۳۷۷ اگر اخلاف در کسر قیمت نمودند قول قول فروشنده است اگرچه

از مجلس عقد منفرد شده باشند زیرا که او متکرات است

۳۷۸ اگر بعد از انقضاء طرفین بقسم اخلاف گردند بر اینکه قبل از عقد

قبض شده باشد از آن قول مدعی صحت مقدم خواهد بود و در چنین

اگر هر دو طرف شاهدان را نمایند مدعی صحت مقدم است

بجمله اینکه اثبات منضم صحت پیشو

۳۷۹ اگر فروشنده بگوید قیمت را اگر ضم لکن قبل از فسخ نهاده کرده

قول او بر غایت صحت مقدم خواهد بود

۳۸۰ برخیزد و اجابت سر و حد مثل آنچه خریده قبول نماید یا زمه

فروشنده را برمی تابد پس اگر امتناع کرده و فروشنده بجا آید

رجوع کرده خاک مال را نخواهد گرفت

۳۸۱ اگر فروشنده پیش از آنچه فروخته بدهد برخیزد و قبول آن

واجب نیست بخللاف اینکه اگر چنین بدهد

۱. منطوق صحت معارضه با اصالت عدم حصول بعضی و امثل  
صحت مقدم است

۲. عرض از خاک مال را می جامع الشرایط است

۳۸۲ اگر فروشنده غیر چنین بدهد یا ترا بجهت جائز است هم چنین اگر بجهت

بدهد یا مال بیست برده بدهد قبل از وعده ولو شرط قبض شده

باشد جائز است

۳۸۳ اگر قبل از وعده فروشنده چنین بدهد برخیزد و قبول آن را

بیست خواه برای فروشنده در آن غرض باشد مثل اینکه دفعه

صحنه نماید یا ضمانت را دفع کند یا بیست مد که سر و حد آن مال

باشد فسخ یا غرض دیگر بر آن نهاده باشد خواه خریدار غرض داشته

باشد مثل زمان غارت باشد یا جوانی باشد که علف آن مشکل

باشد یا غرضی نداشته باشد

۳۸۴ اگر نضرانی بضرانی دیگر شراب پیش فروشنده بکشد و یکی از آنها

قبل از گرفتن شراب مسلمان شد معامله باطل و خریدار بویلیکه

زاده پس بگیرد و محفل است که معامله نافذ شده و قیمت خوا

تقویم کسانی که حلالش میدانند مطالبه شود

۱. یعنی بعضی مال را بدهد یا مال بیست را بدهد و خریدار شراب گرفته  
باشد که اگر نضرانی بدهد یا بویلیکه آن صرف نظر نماید

۲. یعنی در عدم قبول



۳۸۵ همیشه مال گرفته شد معبر شده و زنده فرو شده بری مقبول  
 پس اگر بخرد از ائمه مال را معیوب یافت ملکیت خریدار بواسطه آن  
 زایل شده و خواور زنده فرو شده از باب مال سالمه نقل خواهد کرد  
 ۳۸۶ اگر فرو شده در قیمت معیوب بد هرگاه از غیر جنس باشد صورت  
 قبل از عتق عوض نداده باشد یا قیمت معین باشد معامله  
 باطل خواهد بود - اما اگر از جنس باشد فرو شده یا از جنس  
 میباشد و خواست اگر قیمت معین نباشد بدل بگیرد و اگر گزین  
 شده باشد اشکال حاصل است - اگر قیمت معین باشد فرو  
 غنای است که ارزش قبول کرده یا زنده نماید توقیف مسلم باطل خواهد بود  
 ۳۸۷ اگر قیمت مستحقا لغیر زاده اگر معین باشد معامله باطل خواهد بود  
 بود اگر معین نباشد هرگاه قبل از گرفتن عتق شود معامله باطل خواهد بود  
 ۳۸۸ اگر دین بیکدفعه بقیه پیش فروش کرد صحیح است خواه  
 مختلف باشند یا مماثل و اگر شرط نماید که در اوقات متفرقه ادا  
 کند تعیین نماید که هر کدام را در وقت بدهد صحیح است و الا صحیح نیست  
 ۳۸۹ اگر شرط ضمن یا ضمانت کرده باشند و معامله را فسخ نمایند یا قیمت

بواسطه عیبی زنده شود در ضمن باطل و ضمان بری خواهد شد  
 ۳۹۰ اگر مال مسلم را معیوب نماید بعد از وعده یا مال دیگری غیر از مال  
 مسلم را معیوب خواهد شد بجهت اینکه در ضمن بیعوض مال الصلح  
 نقل میگردد و بخود مال الصلح

## فصل در ضمانت و مر

در ضمانت و مر

۳۹۱ مرایه قرضه است یا اخبار براس المال و آنچه بر آن زیاد میکند  
 و اینجا بآن مثل بیع است یا زیاد سودی که علاوه میشود  
 ۳۹۲ واجب است استیناس مال و سود پس اگر بگوید قرضم بیو یا آنچه  
 خریده ام و بفیلان سود و بقیه قرضم معلوم نباشد صحیح نخواهد بود  
 و هم چنین است اگر بگوید اس مال را بمانند و سود را بمانند  
 ۳۹۳ واجب است که صرف پول و وزن ذکر شود اگر اختلاف را آید باشد  
 ۳۹۴ اگر امانت در قرض و مال داده شود چنانکه بگوید اس مال را مرصید  
 و یا بفعده بلی بیو قرضم یا بگوید قیمت میدهم است بلکه شرط را بگوید  
 یا غیر از وزن و وزن پول است که مجهول نباشد و ممکن است که وزن بیع باشد



راست المال من دست با پنجه خریدن ام بیلا و در مجده بفرود ختم  
 ۳۹۵ هرگاه فرو شدند در مال علی نگرفته باشند صحیح است که بگوید فلان  
 مبلغ خریدن ام با برای من انقدر رقیام شده با خودم شد یا راست  
 من فلان قدر است

و اگر در آن مال علی کرده که در با دق حاصل نموده باشد میگوید  
 بقلا نمیبلغ خریدن ام و فلان کار را در آن کرده ام و اگر در آن کار  
 اجیری گرفته باشد صحیح است که بگوید بر من فلا انقدر رقیوم شده  
 یا برای من انقدر تمام شده و اجرت را ضمیمه نماید

۳۹۶ اگر بگوید فرو ختم بنویس با پنجه برای من تمام شده است تمام خارجی را  
 که با التزام آنها صدقه کرده بیلا و قیمت منقح خواهد بود  
 مثل حق دلال و اجرت خانه و اجرت کیل و وزن و مزد نگهبان  
 و حق مال و درخت خوردنک ز شیر طبع که مقدار همه آنها را بداند  
 حق مطالبه خارجی که اسباب بنای ملک ندارد مثل خوراک و  
 پوشاک و علف چهار پا و اگر کار پر خودش کرده باشد مثل  
 شستن لباس یا بکجه داده باشد که تجارنا علی کرده باشد حرمی



معاشرت ندارد و اجرت خانه اگر ملای خودش باشد حق ندارد  
 ۳۹۷ اگر ملای را که خود عیبی داشت آتش آتشی گرفت حالا که میفرود  
 آتش را با پا بداند قیمت کسر نموده بماند و راست المال قرار دهد  
 ۳۹۸ قیمت نماء نازه کسر نمیشود

۳۹۹ بر فرو شدند و اجبات کمره و قدر و قیمت براسنی حفظ امانت  
 نماید و عیبی که در دست واقع شده و مانع نقص باشد یا خنثی  
 که اختاف افتاده اطلاع بدهد و واجب نیست که از عین بفرود  
 ولو پیر یا غلامش باشد خبر بدهد و واجب است که قیمت دهد  
 دانسته باشد که کرده را بپایند

۴۰۰ اگر از فرو شدند بعضی از قیمت اسقاط شده باشد خواه ابر اسقاط  
 در مدت خیال باشد یا بعد از آن جائز است که اصل قیمت را بگیرد  
 ۴۰۱ بر فرو شدند لازم نیست که خرید هر چیزی را با تقسیم قیمت یا جزا  
 اطلاع بدهد مگر اینکه صورت حال را خبر بدهد - خواه آن اجزا

۱- مثل میوه درخت یا بچه حیوان که در دست مشتری حاصل شود  
 ۲- مثل اینکه مال را بصدد در هم خرید باشد و فرو شده ده درهم که  
 کرده باشد و همان صد در هم را میگوید



مشتق باشند - یا غفلت - و در وقت مساری باشند - یا غیره  
 و به غیر اینها را بکند فروخته باشد - یا بفروخته باشد  
 و هر چند است و چنانکه بار داشته و زاید باشد و بخواد بدهد  
 آنرا فروشد

۴۰۳ اگر اجری بهیئت مال را بدو قصد فروش بدلال گفت بر موضع فرو  
 دلال آنوقت را نمیتواند اجبار کند خواه دلال در مذاکره با مال  
 ایستاده که یا باشد خواه یا نباشد بدها نموده باشد

## در توبیه

۴۰۴ توبیه فروخته مناع است و اسامی مال پس فروخته میشود بگوید  
 یا بیفک (فرد هم بگو) یا صیغه که شبیه آن باشد و خریدار بگوید  
 قبل التوبیه او ابیع (قبول کردم توبیه یا بیع را)

۴۰۵ توبیه بیع است بان ملحق میشود احکام بیع از شفعه اخذ در محلی اگر  
 حبس مرایه باشد و علم بر اسامی مال شرط است و ذکر شرط نیست  
 و لازم است مثل قیمت اول از حبس حبس و وصف قدر در یافت نماید

۱ اخبار از آن لازم نیست ۲ بهیئت همان معنی که خوین باید فروشد

## در مواضعه

۴۰۵ مواضعه از وضع یعنی کم کردن است آمد و مقصود این است که از اسامی  
 خریدار حدیث بگوید بیفک یا صیغه که شبیه آن باشد و فروخته را بگویم که بگوید

## فروع

۴۰۶ برای فروشنده مناع جایز است که بعد از ذکر مناع بگوید یا بیفک  
 یا صیغه که شبیه آن باشد و اگر مناع بگوید و زن بگوید یا بیفک  
 قبل از ذکر مناع فروشنده آن مکروه است

۴۰۷ اگر در حال فروشنده خریدار همانا را شرط نماید جایز نیست اگر قصد  
 آنها این باشد و شرط نکند گناه ندارد

۴۰۸ اگر کسی مناعی را بپاشد اگر خود بفروشد بعد خوش نیاید و بگوید  
 اینکه مقدار پیشتر را اخبار نماید جایز است اگر در خرید شرط نشده باشد  
 ۴۰۹ اگر در وضع فروشنده در اخباری که نمود ظاهر شد خبرها و غنایات  
 که بگوید من مال المستحق معامله را امضا نماید یا فتح کند یا و لغایت

۱ مثل اینکه بگوید بنویسم و شتم بشرط اینکه من بفروشم  
 ۲ مال المستحق مبلغ و مقدار است که در عقد معین شده باشد



قبض نمیرسد خواه دروغ فروخته شده و در قبض باشد یا در قبض نباشد  
و سلف یا در قبض باشد - اگر مال تلف شود آیا اختیار فسخ ساقط  
میشود محل نظر است - و اگر خریدار دروغ فروخته شده را بماند برای  
خریدار اختیار فسخ نیست - اگر فروشنده ادعای رباعی یا دینی قبض  
نماید شاهد و قبول نمیشود ولی اگر ادعای علم من یا در اینکند و یا  
شمار میدهد و اگر مشتری قصد بی فروشند را بکند فروشنده  
اختیار دارد که فسخ نماید یا اعتناء نکند

۴۱۰ اگر کسی جائه زاید در هم خرید و بیافزود و در هم فروخت پس از آن  
باز در هم خرید جائه پرات که بهمان ده در هم اختیار نماید کم کردن شود  
که بوده واجب نیست

۴۱۱ هرگاه دو نفر جائه را به بیست در هم خرید و یکی هم و بنی خود را  
بازده در هم خرید بیست یکده و سحر را اخبار میکند

۴۱۲ اگر یکی از دو نفر نصف مناسی زاید در هم و دیگری بیست در هم خرید و با  
دیگر قعه بطور سراجی آنرا فروخته و بیست و میان آنها نصف میشود  
۱ بیست و بیست یکده و دیگر شش کرده از ده در هم کم نماید بیست و پنج در هم میماند

۴۱۳ اگر کسی مناسی را قبول بفرود شد و فروشنده اول از او قبض  
کند و برای فروشنده دومی تمام قبضاتش اگر قبض از تولیه گیر  
شد باشد اگر بیع یا آنچه فروشنده بر داخه واقع شود برای فروشنده  
باقی قبضاتش و اگر فروشنده اول همه قبضات را قبل از تولیه گیر  
کرده باشد اگر فروشنده دومی بگوید آنچه اداء کرده ام یا آنچه بر من  
تقویم شده فروشنده تولیه حج نیست

## فصل سوم

در بیع - در آن دو مطلب است

## مطلب اول

در حکم بیع - در آن دو شرط است

## شرط اول

هم جنس بوداریت

۴۱۴ ثمن و ثمن اگر در جنس مختلف باشند جائز است که در نقد و نقد

۱ بعضی فروشنده اول بکند و دومی تولیه چیزی کند نباید به بعضی آنچه  
گرفته باشد موضوع نبود و باقی را قبض قرار داد و بیعت کند فروشنده ها را  
بر داخه بوده است ۲ در برابر چه در هم بیعت کند چیزی بماند که بقولیه اس مال  
قرارداده شود



و بنی مخالف شوند اما در صرف نیا هیچ نیست

اگر در جنس متفق باشند و کل و وزن و آنها داخل شود با جماع علما  
واجب است که در عقد و عقد متفق باشند و الا واجب نیست

۴۱۵ داد و ستد در مجلس پیش از تقوی شرط نیست

۴۱۶ فروش در جنس مخالف بیکدیگر بطور شبه هر چند قدر مساوی  
باشند و صوتی که کل و وزن و آنها داخل شود مکرر است بنا بر این

بعضی میگویند

۴۱۷ در غیر بیع و بایه ثابت نیست

۴۱۸ ضابطه اتفاق در جنس قبول لفظی است که مخصوص میان جنس باشد  
مثل لفظ کسدم و لفظ برنج نه لفظ اطعمه که افراد مختلفه دارند

۴۱۹ کسدم وجود دنیا بکچین شمرده میشود بنا بر این بعضی علما

۴۲۰ پیوه نخل کلا جنس واحد شمرده میشود اگر چه منافض مخالف باشند

مثل خرما و پست و اعلی

۴۲۱ پیوه مؤنث جنس است

بنا بر این در قسم است یا نه جنس که ایجاد کردند و برای هر یک در کتاب بیع

۴۲۲ اصل هر چیزی در فرع آن بل جنس شمرده میشود

مثل کسدم و دارد و نان

مثل دقشایب و خرما

مثل سرکه و انگور و دقشایب انگور که بل جنس هستند

مثل شیر و سرشیر و پنیر و کشک و روغن

مثل کچین و دوغ و غیره

۴۲۳ آنچه از طلا و فشره و بیهانه و مروی آنها فروخته میشود یا بیکدیگر

آنها باز با دق که آنرا با دق و مشابه بل جنس مکرر قرار داده میشود

۴۲۴ گوشه نایع اصل خود هستند - گوشت گاو و خوک و بکاو و مرغ و بکاو

خواه گاو و مرغ بکچین است - گوشت شتر و خوک و مرغ و بکاو و مرغ و بکاو

بکچین است - گوشت گوسفند و میش و بز بکچین است - هیچ

و برش و بز و جغی و ابله در جنس هستند - کبوتر بکچین است بنا

بر اشکال - ماهی و بکچین است

۴۲۵ شیر و روغن نایع اصل خود هستند و هم چنین سرکه

و غیره که در روغن و فشره و بیهانه و مروی آنها فروخته میشود یا بیکدیگر



۴۲۶ دوزخ و آنچه از او ساخته میشود مثل دوزخ کج و دوزخ نبشته کجند

۴۲۷ خوب بد نیست شکسته بل منع بل جنس است

۴۲۸ لایا و مکول آن بل جنس است

### شرط دوم - در بیان وزن

۴۲۹ زبانه در مکمل و معوز است با تفاوت و اگر عوض و معوز از جهت

مساوی باشند معامله آن نقد است صحیح است

۴۳۰ اگر دوزخی کج و وزن هر دو استعمال نشود جایز است که با زبانه

بنقد و شبهه معامله شود مثل بل جامه بد و جامه و بل تخم مرغ بد

تخم مرغ و داخلان قیمت تفاوت قیمت فرقی نیست

۴۳۱ در نقد بر کج و وزن بغداد شرع حواله میشود پس آنچه ثابت است

که در زمان پیغمبر صلی الله علیه آله مکمل و وزن در میان دو حکم

میشود که بدان کج و وزن استعمال شود و اگر عادت شرعیه

معلوم نباشد رجوع بغداد میشود و اگر عادت شهرها مختلف

باشد برای هر شهر حکم خود آن شهر جاریست بنا بر این بعضی علماء

۱. بینه بکنند و باین مصلحت بکنند مثلا بفرموده و باین مصلحت

۴۳۲ زبانه در آب خال ثابت نیست جز در کجی است

۴۳۳ زبانه در آب خال نیست که مکمل و وزن در میان دو اگر چه بواسطه

کجی مکمل و وزن در میان دو مثل بل جنه و دوزخه و با بواسطه

زبانه در میان دو مثل قطعه آهن

### فروع

۴۳۴ اگر منع بواسطه ضعف وزن خارج شود یا در آن جایز باشد

قرینه بر یکجا آمدن جامه ظروف آهن و زبانه اگر عادت بوزن آنها باشد

۴۳۵ قرینه بر یکجا آمدن بوزن در میان دو بوزن و وزن و با با کج

جایز نیست و همچنین کج شدن بدون کج و با با وزن جایز نیست

۴۳۶ اگر عوض معوض در حکم کج نباشد در نقد مختلف باشد مثل کج

که با کج نقد بر شود و اگر کج باشد شود احتمال دارد که فرق

آنها با کج با با وزن بواسطه اختلاف نقد در حرام نباشد و احتمال دارد

که با وزن جایز باشد

۴۳۷ فروشنده آن بنان جایز است اگر چه اختلاف اختلاف در آنها بواسطه اختلاف

۱. بینه قطعه آهنی که بزرگتر از این باشد که مکمل و وزن در میان دو اگر چه بینه  
در نقد شود صحیح است اگر بینه باشد با بینه مساوی باشد



۳۳۸ هر که را میسر که فروختن جایز است  
**مطلب دوم**  
 در احکام

۳۳۹ آنچه در مخالفت داشته باشد از زنی خشک فروش بصره بصره از کمال  
 خال جایز است پس طب بمثلش و انگور بمثلش و مویهای تر بمثلش  
 و گوشت تازه و کدوم تر بمثلش فروخته میشوند - خرما و مویز و  
 مویهای خشک و گوشت خشک و کدوم خشک هر یک بمثل خود فروخته  
 میشوند - جایز نیست که با اختلاف خالین معامله شود پس طب  
 عنبر و انگور و مویز و هم چنین هر یکی بمثلش فروخته میشوند خواه  
 حادث بقبضه یا فسخ حکم بکنند یا نکنند

۳۴۰ اگر یکی از مخرج معوض شامله و جنس دیگری باشد بیع اند و بیع  
 یکی از آنها با باینکه یا در حق صحیح است مثل فروش یک خرما و یک درهم  
 بدوین خرما یا بدوین درهم یا بدوین خرما و دو درهم  
 اگر این درهم مقبوض تلف شود یا مستحقا تلف شود یا بحدس یا بحدس  
 بجهت نداشتن که خرما یا خشک چند بار طب تعاون دارد

اول طلاق در هر معامله - دوم طلاق رخصت مخالف - سوم  
 ۳۴۱ اگر یکی از دو عرض مثل بر دیگری باشد در صورتیکه مقصود در  
 باشد معامله صحیح است مطلقا مثل فروش خانه طلاق کاری شد طلاق  
 ۳۴۲ فروش کوزه و جوان اگر جنس آنها یکی باشد جایز است با اشکال اما  
 با اختلاف جنس جایز است

۳۴۳ فروش مرغی که تخم داشته باشد بجنم مرغ یا بمرغ جایز است  
 ۳۴۴ فروش میوه که در پستانش شیر باشد بمثل آن و به بیش به شیر و  
 بیش اگر چنانچه شیر جنس خود باشد جایز است  
 ۳۴۵ فروش کپلی از کدوم بمثلش جایز است اگر چه یکی از آنها گاو و قوه گاو  
 و خال داشته باشد بقدریکه حادث بر آن جاریست

۳۴۶ اگر دو کس بخواهند و چیزی که تفاضل داشته باشند و بیسابقه  
 باشند و معاوضه نمایند یکی از آنها متاع خود را بقیضه که از جنس  
 آنند و چیزی نباشد بفروشد و دیگری آنرا بخرم یا متاع را بمثل آن  
 ۱ مثلا در رخصت مخالف که خرما است معامله باطل میشود یا بقدر آن درهم  
 بهر خواه تقسط شده بپیران تلفات کسر میشود و چون وزن  
 نمیشود و تقطع بر کراهت آن وارد شده



بفرد و فاسد میفرودند و زیاده را حبه میکنند یا قرض میدهد  
و در هر یک بکری را بر می کنند

۴۴۷ چنین پدر و پسر را با هم پیش هر یک میتوانستند زیاده بگیرند - اما  
اما و بنده عاشق او - و میبازن و شوهر - و بین مسلمان و اهل بیت  
۴۴۸ مسلمان میتواند از حق در دوزخ الحریک دار الاسلام زیاده بگیرد  
اما هر که میتواند از مسلمان بگیرد

ما بین مسلمان و اهل ذمه برابر است با نایب است

۴۴۹ قیمت عیار است از قمر حق و فروغ شریف پس و آنچه را نایب است  
قیمت جایز است اگر چه از حق زن و فتنه زیاده باشد  
چنانکه اگر یکی زینب قبول کند دیگری خود جایز است

۴۵۰ برگرداند و با او اجابت اگر صاحبش را شناسد یا و دکترا کو  
نافذ باشد بوزن او بدهد و اگر شناسد برای او صدقه بدهد  
خواه با علم بجهت گرفته باشد خواه بدین علم بنا برای عیبه بخورند

**مفصل پنجم** - در لزوم بیع

! بیع شرط نداشتن باشد

۴۵۱ اصل در بیع لزوم است از اصل خود بد و امر خارج میشود - یکی  
بیع چهار - و دیگری ظهور عیب

و در این فصل است

**فصل اول** در بیع - در آن و مطلب است  
**مطلب اول** در بیع - و از بیع است  
**اول** بیع عیار

۴۵۲ بیع عیار بیع است به بیع و در هر خرید و فروشی بعد از عقد اگر  
سقوط آن شرط نکرده باشند ثابت میباشد اگر شرط شده باشد  
شافط میشود و اگر یکی از طرفین شرط سقوط کرده باشد نسبت به  
با خصوص شافط میشود

۴۵۳ بیع عیار برای فروشنده و خریدار نافذ است و بیع عیار بیع است  
اگر چه بیعین آنها خالی قرار بدهند یا اگر آه مثل زدن یا برون  
آنها را از هم جدا نمایند و آنها ممکن با اختیار نباشند اما از عیار  
با هم بیرون بروند هرگاه یکی از دیگری قبل از بیع اختیار ارجح  
شود خواه هر دو بدانند یا ندانند یا یکی نداند و دیگری نداند یا یکی



قرار کند خیار ساقط میشود و هم چنین اگر مرد و سقوط خیار را ملزم  
شوند یا بلب طرف سقوط خیار را واجب نماید و دیگری را بعه شود خیار  
ساقط میشود اگر چه از طرفین ملزم است ساقط خیار شود خیار را و ساقط  
۴۵۴ اگر چه دیگری بگوید یا خیار را کن فسخ یا امضاء را و او ساکت بماند  
هر دو باقی خواهد ماند بنا بر این بعضی علما

۴۵۵ اگر چه از طرفین و هر عقد معامله را جاری نماید خیار نسبت به طرفین  
باعتبار فساد است که در عقد شرط است ساقط نگردد باشد یا بعد از عقد طرفین  
ملزم به سقوط نموده باشد یا بنا بر قولی معارفت از مجلس نگردیده  
و احتمال دارد که خیار ساقط شود یا عیب ثابت بماند تا بعد از ساقط  
انرا ساقط نمایند

۴۵۶ اگر خرید برای کسی باشد که بیع یا تمسک است از خیار می خواهد بود  
و هم چنین است بقیه که خود را بخرید اگر چه بزرگ باشد

۴۵۷ اگر چه از طرفین معامله فسخ شود احتمال است که اختیار فسخ ساقط شود  
چونکه معارفت بنا بر این است ساقط از معارفت مجلس اول است احتمال  
این احتمال برای این است که طرفین در مجلس عقد حاضر نباشند و مثل  
اینکه برای سید و بنده

که ثابت بماند و بوده مشغول شود - و اگر در آن حاضر نباشد خیار  
ببر و در طرفین قرار است که مرد و طرفین در مجلس هستند - اگر  
در آن حاضر نباشد بنا بر این است که خیار ساقط میشود هرگاه عیب  
مرد را ساقط نمایند - و یا خیار ساقط میشود یا مستند مجلس که  
بوده برسد و آن نظرات و تمام اینها و قیست که طرفین از مجلس معارفت  
۴۵۸ اگر یکی از طرفین را ببرد و از اختیار منع نماید خیار را و ساقط میشود  
بنا بر اشکال و برای طرفین که در مجلس است اگر از خیار یا مضایح  
طرفین منع نماید خیار ساقط نمیشود و الا اقرب سقوط خیار  
دو است پس خیار دیگری هم ساقط میشود

۴۵۹ اگر یکی از طرفین دهنده شود یا برای او اعطاء حاصل شود خیار ساقط  
نمیشود و بنا بر مصلحت است فی الواقع مینماید

۴۶۰ اگر طرفین متفقاً بمانند و یکی را آنها بگوید که متفرق شدیم و بیع  
لازم شد دیگری کار نماید اگر وقت طول نکشیده باشد و متفرق  
شد

۱ یعنی عیب از مجلس باشد عیب از مجلس ۲ یعنی در وقت مجلس مرد و  
اعتبار در بیع ۳ مصلحت که ببرد خیار ساقط است از آن مجلس ساقط خیار  
است ۴ مثل اینکه دهان را بگیرد که نتواند غذا را ببلعد



که شاهدان را میخواندند اما اگر طول کشید باشد احتمال دارد که باز  
 افاده شاهد بر مدعی باشد برای اینکه با فساد اصل و ظاهر اصل  
 بر ظاهر ترجیح داده میشود و احتمال دارد قول مدعی مقدم باشد  
 واسطه ترجیح ظاهر اما اگر هر دو متفق باشند بقرین و در رفع اشکال  
 دانسته باشند قول قول مشکوک است

### دوم خیارجوان

۴۶۱ خیارجوان نامست و از زمان عقد بنا برای بعضی بجهت بعضی میشود  
 و از برای خرج بار خصوصاً بنا برای بعضی علماء ثابت است هر چند غیر بیون  
 ۴۶۲ خیارجوان ساقط میشود بشرط اینکه در ضمن عقد اسقاط شود یا  
 بعد از عقد سقوط خیارجوان لازم شوند یا خرج بار در منافع تصرف  
 اگر چه تصرف لازم نباشد مثل عیبه قبل از قبضه و وصیت

### سوم خیارجوان شرط

۴۶۳ خیارجوان شرطی بعد از عقد میشود بلکه بر حسب آنچه در طرف شرط نمائند

۱ اصل عدم تصرف است ۲ ظاهر عدم قبضه متفق بود ذاتی و مثل  
 اشکال و یا با وجهی در وقت ۳ جویند و بعد قبل از قبضه و معتقد  
 قبل از قبضه و بعد از آن است و میتواند منع نماید

مسترد میشود بشرطیکه مضبوط باشد و در اصل عقد ذکر شود پس اگر  
 شرطی نمایند که مضبوط نباشد مثل و در خارج عقد باطل خواهد بود  
 ۴۶۴ اگر مدعی تا قبل از عقد یا بعد از عقد شرط نمایند لازم نخواهد بود  
 ۴۶۵ جایز است که خیارجوان برای هر دو طرف و یا برای یک طرف یا برای شخص سوم  
 یا برای هر دو یا برای یکی از آنها یا با شخص سوم قرار داده شود  
 ۴۶۶ جایز است اختلاف مدتی اگر صاحب معامله معتقد باشد جایز است عقد  
 اشکال است جایز است شرط مشاوره و یا با خیارجوان اگر چه در ضمن باشد  
 ۴۶۷ مشتری باید در مدت تعیینی که فروشنده قبضه دارد بکند عوض را در  
 نماید و اول وقت آن رسو و بکند و بکند و از زمان عقد معامله است  
 از وقت تصرف بطریق و نه از زمان گذشتن خیارجوان که مستوفی است  
 ۴۶۸ منفعه معامله باطل است خیارجوان منوط بحصول مدعی و حکم فاضولیت  
 ۴۶۹ اگر در یکی از دو عین یا یکی از منافع در خیارجوان شرط مهم گذارد شود

۱ مثل اینکه بگوید مدتی و از آنجا استیفاء خواهد داشت ۲  
 شرط نمایند که با کسی در خیارجوان مشاوره نماید ۳ مثل اینکه در منافع  
 خریدار باشد و دیگر خیارجوان شرط معترض شود اما این نباشد که در کلام است  
 معامله در هر دو باطل است و هم چنین برای یکی از منافع در خیارجوان  
 شرط نباشد ولی معین نباشد که کلام است



عقد در صورتی آنها باطل است

۴۷۸ شرط چهارم بر بود و معامله که یا زاری بنده موجب بشود صحیح نیست

۴۷۹ ثبوت چهار شرط در صراحت عمل اشکالات

### چهارم خیار عین

۴۷۲ برای مقبوض خیار ثبوت است بدو شرط - یکی ندانستن قیمت در وقت

عقد - دیگری ندانستن زیادی و یا کمی فاحشه که بمثل از عین تمام

میشود در وقت عقد - پس مقبوض با خصوص اختیار دارد که آنچه عقد را

واقع شده فسخ نماید یا امضاء کند - و اگر فاین تفاوت را مقبوض ببرد

خیار و تلف بمقتضا بنا بر اشکالات

۴۷۳ خیار عین بمصرف ساقط میشود مگر اینکه از مال مقبوض بفروش یا مثلاً

خارج شود یا اینکه کلیه اموال آن مانع گردد مثل اولاد آوردن کثیر یا از ادای

۴۷۴ در عین ارش (تفاوت) ثابت نمیشود

### پنجم خیار و ناخیرین

۱ از فسخ نقل مینماید که اجماع بر عدم ثبوت است - از این طرف بخواهیم  
برویم از طرف دیگر خیار است و از طرف دیگر خیار را عدم جزو دلیل ساقط نمیشود  
مذکور از مزبور و دلیل نیست

۴۷۵ اگر کسی شاهی بفروشد و قبلم نکند و قیمت در یافت نخواهد و ناخیرین

شرط نکرده باشد معامله ناسد و در برای او لازم است - اگر خریدار

قیمت را آورد حق او خواهد بود و الا فروشنده بخارات که دفع نمائ

با سیر کند یا مطالبه قیمت نماید - اگر قیمت را خریدار قبل از فسخ آورد

اختیار دفع مطالبه برای فروشنده نیست ولی بعد از سه روز بوسیله

قیمت استبداد فسخ از فروشنده ساقط نمیشود

۴۷۶ اگر بیع در سه روز چهار رالت شود راجع بفروشنده است بنا بر این بیع

علماء و اگر بعد از سه روز رالت شود راجعاً با او است

۴۷۷ اگر چیزی را خرید که در یک روز فاسد و بیسود و خیار فسخ در آن معامله ثابت

و اگر در آن روز تلف شود در مسئله خلاف است که از کسب فروشنده میروند یا از خریدار

۴۷۸ اگر قیمت را در یافت نماید یا بعضی اموال را تسلیم کند حکم مسئله از عدم

جهت هانت که در ماده (۲۷۵) ذکر شد

۴۷۹ اگر شرط شود که بعضی از قیمت نقد و بعضی دیگر بوجه داده شود

ثبوت خیار فسخ با ناخیرین اشکالات است از طرف عدم ثبوت است

۱ اگر در موردی که مال فروخته شده باشد و خریدار ذکر شده باشد



۴۸۰ اگر تا آخر وقت شرط شود و خریدار از وعده عقب بیندازد برای خرید  
خیار منع نخواهد بود

### ششم خیار در وقت

۴۸۱ اگر حق موقوفه متصرف را بخرید و مطابق در پیادار اختیار دارد  
که منع نماید یا امتناع کند

۴۸۲ در اجزاء معامله واجب است فقط یک مال یکبار بر عین مال یکند و او را میگوید اگر  
یکی از آنها را نبرد شود بجهالت ثابت ماند ذکر نماید

۴۸۳ بدون فروخته شده شرط نیست اگر مال را بوسه بکشد فروخته محسوب می‌گردد  
فروخته شده خیار منع دارد

۴۸۴ اگر بخواهد از مال را بخرید و بایده برای او وصف کردند و مطابق بود  
باید خیار منع در تمام اتمال برای او خواهد بود

۴۸۵ اگر بعضی را بماند باقی را بخرید بشود آنکه باقی را نماند همان وقت باید تمام معامله را بخرید

### هفتم خیار عیب (بعد از کسب)

### مطلب دوم در احوال

۴۸۶ خیار شرط در هر عقدی غیر از وقت نکاح ثابت است و طلاق و ازواج

بند و دایره ثابت نیست و خیار نیز بر بقرین مطلق میشود - و اگر چنانچه

مشترک باشد سقوط آن مخصوص است بکسی که تصرف با او است اگر کسی

بدیگری اجازه تصرف دهد نگاه او تصرف نماید خیار هر دو طرف

ساقط میشود و اگر تصرف نکند خیار را اجازه دهند ساقط خواهد شد

۴۸۷ تمام انواع خیار و مثل مال میان ورثه و مقتضات موقوفه غیر از زن و اولاد

که از خیار را جمع بر این می‌باشد اشکال حق نمیدارد و اقربا بر اشکال است

که مشق می‌دهد و اختیار می‌بخشد که زن از مقتضات است - اما ورثه

حق دارند که جدا جدا و خیار خود عمل کنند و زن نظرات اقربا بر

است که حق ندارند اگر چه نصیر خود یا بستند مشق می‌بخشند

۴۸۸ اگر هر دو بتواند که در حال عقد حاضر بوده وضع شود قطعی و غیر قابل

اود و بایست خیار را بخواهد و در هرگاه اقدام ولی مخالفت مصلحت نباشد

۱ به کسی را بخری کردن ۲ منشاء اشکال از آنست که خیار منع  
است از زمین بخری و در وقت میده و از طرف دیگر از آنجا که خیار در حقوق  
منع از زمین بخری و در وقت میده و از طرف دیگر از آنجا که خیار در حقوق  
نماید و در وقت میده و از طرف دیگر از آنجا که خیار در حقوق  
و دیگر می‌فهمد



۴۸۰ بیع قبض عقد ملک خریدار میشود بنا بر این بعضی علماء پس میفرماید که بعد از

عقد حاصل شود متعلق بخریدار است اگر چه در مدت خیابان باشد پس اگر  
مشتري معامله را فسخ نماید پیش از آنکه فروشنده اصل مال را استر و او بگوید

۴۸۱ اگر بیع قبل از گرفتن خریدار تلف شود از کسبه فروشنده و غنای آن پس

قیمت مشتری بر میگردد نه چیز دیگر - و اگر مال بعد از گرفتن خرید

و گذشتن قبض خیابان تلف شود از کسبه خریدار میرود - و اگر تلف

مال در مدت خیابان بدون تصرف بشود و غزای فروشنده یا برای طرف

یا برای شخصی خاص خیابان باشد از کسبه مشتری میرود - و اگر خیابان

فسخ برای خریدار یا مخصوص باشد تلف را جاع بفروشنده خواهد شد

۴۹۱ مقایست با کسبه یا فروشنش او یا از آن خود بنا و با هیبه کردن او و لو

بر پس خودش نباشد سبب فسخ معامله اوست

۴۹۲ اقربا و حقوق مختصات بیک وقت فروشنده برای خریدار اجازه حاصل

۴۹۳ آنچه از مختصات فروشنده در موضع خیابان سبب فسخ قرار داده میشود

اگر از طرف خریدار و بعلل مابعد اجازه بیع است

۱ از طرف فروشنده که کسب دیگر میرودند

۴۹۴ اگر خریدار در مدت خیابان فروشنده یا خیابان مرد و بیع را بخرود

یا وقت کند یا هیبه کند معامله منعقد نمیشود مگر با اجازه فروشنده

و همچنین است از آزادی بنده بنا بر اشکال - بلی برای خریدار است

بنده و منفعت بردن و مقاربت کردن با کسبه مشروع است اگر قبض

شود اقربا بر این است که یا فسخ فروشنده مشتری قیمت آنرا میدهد

## فروع

۴۹۵ خیابان تلف شدن غیر مال باطل نمیشود اگر مثلاً باشد صاحب آنرا

مطالبه میکند و الا قیمت و مطالبه مینماید

۴۹۶ در مدت خیابان و بیاعت قیمت یا گرفتن بیع کراهت ندارد

۴۹۷ فروش بوصف مرد و قسم است - یکی فروش بجنس مشخص است که موضوع

صفات سلم باشد این بیع بواسطه رد مال بفروشنده و بواسطه تلف

از قبیل از قبض فسخ میشود و جدا شدن از یکدیگر مثل از گرفتن قیمت و

پیش از قبض مال بنا بر است - و بگو فروش بجنس غیر مشخص است موضوع

۱ اشکال مداین است که آیا بدون آن فروشنده آزادی حاصل میشود

یا منوط با اجازه او است - چون او ندارد خود او رد نمیشود - و مثل

کندم و جور عین



سلم بر آید و شنیده بخیر بنابر غیر آنچه وصف کرده تسلیم نماید و بی  
کند و مطالبه بدل نماید و معامله باطل نمیشود و هم چنین اگر مطالبه  
و مستحق باشد و مشتری و ذکر کرده بدل آنرا بخواهد صحیح است یا اگر بگوید  
فهیئت و مجلس و گرفتن منیع و اجابت محل نظر است

۴۹۸ اگر خیار برای اجتناب شرط شود فسخ واجب با و پیشتر شرط کنند مگر

اینکه بگوید شرط خیار برای اجتناب شرط است برای خود او و تو بکل است برای

۴۹۹ اگر شرط خیار را مثلاً نقیض از کف شدن مدتی معین قرار دهد احوال و

که شرط باطل باشد بجهت اینکه واجب بخلاف شرط نمیشود و احوال را در

معامله علاوه بر شرط صحیح باشد بر غیر از انقضای مدت اخبار خواهد داشت

۵۰۰ اگر مشتری بجهت خیار معامله را فسخ کند مالمالیکه در دست او است و

مطالبه او نخواهد بود و اگر فروشنده فسخ نماید آن مال در دست فروشنده

امانت است بخیار اشکال

## فصل دوم

در عیب و در آید عیب و مطالب است

در عیب و در آید عیب و مطالب است که بعضی لازم میدانند برای خیار از دوین بدین وسیله  
لازم میباشد که عیب اشکال از آنست که چون منعی از طرف فروشنده  
شد مال در دست مشتری برضای او است و ضمانت نمینماید

## مطلب اول

۵۰۱ عیب و عیب از عیبی است بواسطه زبانی یا کجی که مورد غرض

ماند است شود مثل - زبانی - خورا - پی - کوبی - بلندی

کجی - قرص - دق - عری - کجی - کجی - انواع

ناخوشه خواه مستمر باشد چنانکه در هر جنس زبانی یافت میشود خواه

باشد و لوسب پوی باشد - انگشت زبانی - پی پی - گودی چرم

سبیل که زبانی است - تپل - نخست بودن - خسته بودن - طبع

الک یا بیهوش اگر پیر بر قیمت بند بپزند - بول و دلبند و بزرگ

گرم یا بودن - قطع جگر و مدت ششماه برای نیکه در دست جنس

باشد - فصل خارج از عادت و روغن و روغن مخان - غارت

بزرگ و دودی - پوی و دهان - پوی و بزرگ و بزرگ که در هیچ پذیرفته

بیکدی که در اشکال باشد یا مالک است که زبانی داشته باشد - بند

که متعلق فتل باشد بواسطه زده گرفتن یا متخاص یا بواسطه زدی

در قرن بسکون زار چهره و در قرن که مانع نزدیکی میشود - مدتی

بشدت عیبی از جنس است - مره که کاروانان کند - خسته و در

نار و آلت هر دو فاسد باشد - بینه و سق و مثلاً باید قطع نماید



جناب دیگر مستحق مطلع باشد - بنده که برای اقامت من درست کند  
- خسته نشدن بزرگ امان و بچه و کتیر و کتیر از بلاد مشرق و غرب  
شد باشد و مشرقی جلیب و از اینها عیب نباشد

۵۰۶ ثبته بودن - روزه گرفتن - احرام داشتن - علق داشتن - تزویج -  
تأسیس غنی - داشتن نوحه گری - عسریا و اشکال - کفر - ولد  
الزنا بودن اگر چه کتیر باشد - ندانستن طبع و نماند برای غیر آنها عیب

### مطلب دوم در احکام

۵۰۳ آنچه از صفات مفسوئه که فساد آنها عیب نمرده نشود و مشرقی شرط  
نماید در صورت عدم اختیار دفع برای شتر ثابت میشود مثل شرط اسلا  
و بیکار و مجتهد بودن و کتیر که و نماند که ابرو با دانستن طبع و نماند  
مست بکریا اینکه جوان صاحب شتر باشد یا پوز شکاری باشد

۵۰۴ اگر چه بکیر مفسوئیت شرط نماید و خلاف آن ظاهر شود اختیار دفع نخواهد  
بود مثل اینکه شرط نماید بر غیر مجتهد بودن مو با نادانی را

۵۰۵ با کیر نبودن ۵۰۶ چون در کتیر باشد روزه داشتن و غیره و نماند  
باشد از این جهت که کتیر که موجب عیب است ۵۰۷ تزویج عیب شود با داشتن  
عسریه و غیره و نماند که در شتر است ۵۰۸ منشاء اشکال خروج و نماند  
از غیر اینها و امکان انقاع است از دست دیگر

۵۰۵ اگر در کتیر کفر و عدم بکار ترا شرط نماید و فساد آن ظاهر شود اختیار دفع  
خواهد بود پس اگر چه بکیر و غیر مسلمین طالب کتیر که کتیر که مکلف میباشد  
بیتنهاییا است بنا میشود که شخص قاضی از کتیر باشد

۵۰۶ اگر شرط نماید که هر روز حیوان قدر معلومی شیر دهد یا مقدار مشخص  
آبیا نماید صحیح نیست

۵۰۷ اگر شرط نماید که حیوان حامل باشد صحیح است

۵۰۸ اگر شرط نماید که حامل باشد و معلوم شود که حامل است هرگاه کتیر  
است اختیار دفع دارد و اگر چهار پا است احتمال کتیر و عیب اینکه ممکن است  
اراده یا کتیر نداشته باشد و حیوان بواسطه حمل طایر از آن باشد  
و احتمال عدم خبر بر دبیست اینکه حمل زیاد فساد در بیع اگر  
حمل قول شیخ منظور شود

۵۰۹ اطلاع از عقد و اشعار و احتیاط متبعضی است از عیب هستند اگر شتر  
حبیب بافت که قبل از عقد بوده و طایر از آن بود اختیار دارد که دفع نماید  
نماید با تفاوت بکیر

۱ شیخ طوسی قدس سره میفرماید که حمل را علی بیع است اگر شرط نمیکند



۵۱۰ اگر فرشته در موضع عقد از عیوب تیری کرد هر چند بطور اجال باشد  
یا چیزی را قبل از عقد عالم بر عیبت نماید بعد از عقد اسقاط اخبار کرد  
حقیر کردن و در شرک کردن از او ملاحظه میشود

۵۱۱ اگر مشتری قبل از علم بعیب یا بعد از علم بعیب در حال کرده یا عیب بکس  
نزد مشتری بعد از قبض از طرفی مطلقا حادث شد یا از غیر طرف از  
حادث شد ولی اعمال از وقوع حیوان باشد در مدت چهار حق تفاوت  
خصوصا دارد - اگر بی شرط قبل از قبض باشد مطلقا مانع از رد می شود

۵۱۲ مزارع را است که مشتری را عیب گاه کند یا بطور تفصیل تیری نماید  
هر گاه بحال هم تیری کند بری خواهد بود

۵۱۳ اگر کسی در چیز از صفتی خرید و در یکی از آن وجهی عیب که سابق بود  
عقد بود مشاهده کرد یا اختیار دارد که هر دو را رد کند یا تفاوت بگیرد و بگوید  
چیز بی عیب را رد نماید - و در هر یک که مشتری تصرف نماید خصوصاً در آن  
و ملاحظه میشود

۱- چیز فرستاده می شود یا قید عیب و غیره یا من مرقه در جهت خیال هست  
۲- حیوان یا استخوان حیوان نباشد یا حیوان بعد از عقد مال مشتری  
۳- دوا عیب باشد یا عیب بلعاید و در شرک می تواند کرد

۵۱۴ هر گاه دو مشتری صفتی مانع را بخرند نمیتوانند یکی از آن را بخواهند دیگر  
رد کنند یا اگر چیزی را بخرند و تفاوتی داشته باشند ولی در عیب که اشکال  
است مانع اگر چهار عیب بود اشکال منقل شود و در جور یا توافق اشکالی نیست  
۵۱۵ اگر فرشته مانع را بدو نفر دهد و در وقت قبض یکی از آنها را رد کند و بگوید  
آنها اشکالی نیست

۵۱۶ اگر فرشته مانع را از دو نفر بخرد میتواند یکی رد کند و از دیگری  
ارش بچک و بخواهد عقد واحد باشد خواه مفرد

۵۱۷ اگر مشتری از قیمت است قیمت درش قیمت مثل قیمت نقص قیمت بی عیب  
از صحیح - طرفی از شرک است که مانع از قیمت بی عیب باشد و حال و شما  
دارد که قیمت و وقت عقد یا قیمت و وقت قبض یا قیمت کمتر یا مانع از این باشد  
وقت ملاحظه کرد - و از قیمت بی عیب تفاوت بین صحیح و بی عیب اند  
نماید و اگر متوجه اختلاف کردند مقدس را میگیرند

۵۱۸ اگر چیزی را به دو مشتری بدو نفر بخرند و آیینش را قریباً بخرند که

۱- مشاهده اشکال این است که در صفت و تفاوتی باشد مثلاً مشتری و عیب  
۲- اگر عیب ظاهر شود در هر کدام جداگانه نمیتوانند شرکاً به بیع از اجزاء  
فردی بخرند و در حال عیب و اشکال عیب



بواسطه سبب ما بوی مشری بشود اندک از آنجا بدو سبب حمل که زیادتی  
است اگر آیین بود و در مشری نمایند و بجز آمدن مشری از آنجا نکند  
بجز از هم باید رد نماید

۵۱۹ اگر نبیند از یکدیگر بفرود شد که در پیش او اسباب ازادی پیدا شود و هیتکه  
خریدار دانست از او میشود و چیزی هم برای خریدار نیست  
۵۲۰ اگر کسی از خود را بخرید و نکاح با طلق میشود

### مطلب سوم در رد لیس

۵۲۱ تدلیس چیزیست که هیت بستان از مختلف میشود و اختیار بین فسخ و  
ثابت میشود و در صورتیکه مشری ضرر نمی نکرده باشد و اگر ضرر کرده  
باشد در صورتیکه مال معیوب نباشد برای مشری چیزی و از روی  
مثل سر می کردن صورت و وصل کردن مو و امثال آن

۵۲۲ ضرر بهیترند لیس است عیب چیزیست بهیتر یا مثل شیر بکده و وقت بهیتر  
اگر آن شیر منقوض شد یا باشد و منقوض و آنچه بعد از آن حاصل شده و  
۱ بهیترند لیس است که شخص چیزی را از او بپوشد و در وقت بهیترند لیس  
که در وقت بهیترند لیس بود و از او بپوشد و در وقت بهیترند لیس  
۲ ضرر بهیترند لیس است که شخص چیزی را از او بپوشد و در وقت بهیترند لیس  
شیر یا پیش نقد میشود و اگر شیر منقوض شد یا باشد مثل آن یا بهیترند لیس

نمی شود بیا بر اشکال

۵۲۳ اگر کسی منبج حق را از بستان را نماند و در آنجا بدو اگر از منبج  
ناشد هیت باز او منظور میشود

۵۲۴ هیچ جازده بیع با وجود تصرف ثابت نیست مگر در ضرر و در کسب ازین  
با اینکه مشری غنا نیست کرده باشد

۵۲۵ در نکاح و داده و شش ماده اقرب بیعت ضرر است اما در داده الاغ  
میلور اطلاق ثابت نیست

۵۲۶ اگر کسی در بستان میسر بخودی خود جمع شود اقرب بخواند که خبر فسخ  
ساقط میباشد

۵۲۷ امتحان ضرر بهیترند و زان اگر ضرر بهیترند قبل از سه روز نماند و از این  
برای مشری نیست که اگر بعد از سه روز نماند و زان برای او ثابت نخواهد شد

۵۲۸ اگر مشری آگاه از ضرر باشد برای او خیاری نیست

۵۲۹ اگر مشری قبل از سه روز بصریه آگاه شد بضرر بهیترند اختیار فسخ برای او  
مثلاً

و منشأ اشکال آنست که عموم حکم جایز است که شیر را باید یا پیش رد کرد اما  
از آنجا که در بهیترند لیس مقدار مال مشری نیست و غیر از اطلاق  
اینست که در وقت قیدی نشد میباشد



۵۲۰ اگر مشتری بصره را بخواهد شهادت بکند که با کسی معامله کرده است و آن مشتری بگوید  
باشد می تواند رد بکند اگر غیر از آن باشد می تواند رد بکند

۵۲۱ اگر زیاده ای بشود در معاد بان و مانجه الاغ شرط شود و خلاف از ظاهر  
کرد و دفع از برای مشتری خواهد بود

۵۲۲ اگر پیش از اسطوخودا اطرافش بر نشود و مشتری بگوید می تواند رد بکند  
است یا اینکه تا هر چند با لباس او را بپوشاند و مشتری خیال نماید  
که کانی است یا خلفه پشانه های پیش بزرگ باشد و معتبر کار کند  
که شهرت یابد بپندهد اخبار دفع برای مشتری نیست زیرا آنچه کان  
کرده مقبره بکسره است

۵۲۳ اگر پیشی که نصیب کرده باشند و گفتند که ندانیم و از آن می پورند  
چیزی برای مشتری نیست و همچنین است اگر نزد مشتری قبل از آنکه  
بدان لیس کام شود محبوب کردند

### مطلب چهارم در لواحق

۵۲۴ اگر فروشنده اقامه نماید که از محبوب تبری کرده و شکرانگاری

۱ دودید مشتری

قول مشتری اگر شاهد نداشته باشد مقدم است یا اینکه قسم بخورد  
و اگر مشتری اقامه نماید که عیب در سابق بوده قول فروشنده را نگیرد  
می دارند یا قسم و در صورتیکه شاهد نباشد و نهان حال باشد

۵۲۵ خیار عیب فوخت ندارد و اما اسقاط نکند اسقاط نمیشود اگر چه

مشتری از عیب گاه بوده و زمان سکوت و طول کشیده باشد

۵۲۶ برای دفع معامله بجهت طرف و بجهت خود اگر اختیار نیست

۵۲۷ اگر عیب قبل از قبض و بعد از عقد حادث شود بنا برای بعضی علماء

مشتری عیب است که مال را رد کند یا ارزش بگیرد

۵۲۸ اگر بعضی از مال را مشتری گرفت و در آنجا عیبی حادث

شد مشتری میتواند ارزش بگیرد یا هر را رد کند فقط مال معیوب را

نمی تواند رد کند بنا بر اشکال

۵۲۹ اگر عیبی در حیوان بعد از قبض و قبل از گذشتن مدت بخار حادث

شود و دان در مدت سه روز مانع نخواهد داشت

و بشماره مال کامی قطع حاصل میشود که عیب در وقت و غیر حاصل نشده مثل  
اینکه بپزد انگشت نمایی داشته باشد و مثلاً اشکال این است که چوب بر روی مال  
واقع شده و بعضی نمیشود و از آنجا که عیب بعد حادث شده و زمان باز می آید پس دان  
میشود و نمیشود غیر از طرف مشتری



۵۴۰ اگر مبیع زبدا شود بعد مشری بطلب بیایان آگاه بشود میتواند رد کند  
اما زبدا در منفصل متعلق بمشتری و زبدا در متصل مال فروشنده است  
۵۴۱ اگر بکل چیزی بخرید مشری میتواند بواسطه حبیب بکل رد کند  
و اگر رد بکل در مشی بطلب بیایان بودن حبیب امکان عدول است  
قبول نمیشود پس اگر مشری بواسطه بی اطلاعی بکلیات از بکل  
رد نماید و بکل نمیتواند بکل خود رد کند چونکه موکل میتواند در  
براث خود قسم بخورد اگر بکل انکار حبیب نماید باید قسم بخورد و هرگاه  
تکول کند رد قسم مشری بشود احتمال دارد که مبیع بکل رد شود  
چون بمن مردوده جاری مجرای اقرار است و احتمال دارد رجوع  
بموکل قهر برای بکل ثابت باشد چون بمن مردوده قائم مقام ببند است  
۵۴۲ اگر گنیز برای شرط بکارش خرد و ادعای عدم بکارش کرد بشاوا  
چهار نفر زن موثقه حکم میشود

۱ زبدا در منفصل مثل بیع حیوان و زبدا در متصل مثل بزرگ شدن رخ  
و آموختن سبک استحقاق یا بر ضرر موکل و این در صورتی است که  
موکل قبول حبیب نماید وقت تکول و بکل اقرار است بر عیب ضرر موکل  
است و میتواند رد کند و چون بمن مردوده را بصفه جاری مجرای اقرار  
میدارد بعضی جاری مجرای عیب

۵۴۳ اگر مشری مال را بواسطه عیب رد کرد و فروشنده انکار کرد که این مال  
او نیست قول و یا قسم مقدم است

۵۴۴ اگر مشری مال را بواسطه خیار فسخ رد کرد و فروشنده انکار کرد که  
این مال او نیست احتمال مساوات در قول آنها مبرور و احتمال مبرور  
که قول مشری با قسم مقدم باشد برای اینکه تابع و مشری را استخفا  
فسخ اتفاق دارند بخلاف مسئله عیب

۵۴۵ اگر بپوری از طلا و نقره بمشتری بخرد و قدری از آن فروخته شود  
و مشری در آن عیب بیاید که از قدیم بوده و نزد مشری عیب لازم  
بزان قاعده آید برای مشکی ندارد میباید در نه اینکه بخانه رد کند  
نمایند که با اثر رد کند - نکا خداشن مال معیوب هم بخانه او  
بیت پس با اثر است که معامله فسخ شده و مشری عیب را از خود  
جست قبول کند بطوریکه در مقابل عیب قدری معیوب تقویم شود و رد  
مقابل عیب بپیدا سالما و احتمال دارد که باریضای فروشنده فسخ

۱ که در عیب مرد و اخلاق ندارد و اگر مشری بگوید که در نزد مشری ندارد  
و چون عیب قدیم مردوست فروشنده باید در احتمال معیبات ثابت شود  
و عیب جدید در دست خود پیدا بوده و حق رد بمشتری با باریضای عیب را منظور ندارد



شد و مشتری همین را با ارزش رد نماید در این صورت در باء حاصل نمیشود  
و بر از بود و در مقابل قیمت ارزش برای عیبت است که مشتری ضمان  
بوده مثل مال ما خود برای عموم

## مفصل شد

در احکام عقد — در آنچه در فصل است

## فصل اول

در آنچه در مبیع مندرج است ضابطه آنرا فیضال است یا آنچه  
لفظ لغت و عرف قابل تر شامل نمیشود

(الفاظ شری هستند)

## اول — زمین

و آنچه در معنای مبیع است از قبیل عرصه و ساحل

۵۴۵ دوش و بنا و زراعت و درشته بقولات و تخم اگر چه زبر زمین باشد

در زمین مندرج نیستند اینها مانع صحیح فروش زمین نمیشوند

و لکن مشتری اگر آنها را نداند ولو گفته شود زمین بخود و یا فروخته

شود و یا معلوم شود که اگر در زمین مندرج است عیبت در آن است و اگر در آن  
میشود معلوم شود که در آنجا عیبت در آنجا معلوم شود

میشود اختیار دارد که فسخ نماید یا بجا نماند عیبت کند — اما اگر گفته

شود زمین را با آنچه در آن است بپوشد یا آنچه در او هست و یا آنچه

حدود و بر آن است املاات معامله میکنم هر چه هست داخل معامله

میشود — و اگر گفته نشود داخل در ضمانت مشتری میشود و یا بدین

بیان نماید که چه انتفاع مشتری از معامله مشکل باشد

۵۴۶ سنگها که طبیعتی باشد یا در بنا داخل باشد در زمین داخل است و اگر

در آن گنبد باشد داخل نیست پس اگر مشتری آنرا بداند عیبتی برای

او نیست اما میتواند بایع را بکشد و سنگها بچوب نماید و برای مشتری

انحراف جهت عقد کند زمین اگر چه طول بکشد — فروشنده گوید اما

باید بشود و نماید و اگر مشتری نداند اختیار دارد که فسخ نماید یا انشا

کند — اگر بیانات که برای مدت کردن سنگها و یا بایع بودن

نوعی برای مشتری چیزی نیست چرا که این مدت مثل مدت حل انتفاع

میشوایست — و اگر با خود بکشد سنگها بچوب نماید و برای مشتری

در آنجا است

۱ بیع انتفاع مشتری بود و در آنجا است و در زمین مشکل نبود ۲ اگر  
جای زمین باشد یا شرط شده باشد که بیعی عیبت داخل باشد



۵۴۸ اگر فرستند سنگها را بخردند و بکار و بکار کنند و بکار و بکار کنند

خوار مشرق ساقط میشود و در بحر و اعراض فرو شدن مستحکم است

میشود بلکه عقد معامله لازم است

## دوم - بستان باغ

۵۴۹ در بستان و باغ درخت و زمین و دیوارها داخل میشوند

۵۵۰ در دخول بنا اشکالات اقرب داخل بود است

۵۵۱ عرش که بر شاخها و امیکداوند بنا بر اشکالات داخل است

۵۵۲ ذاه و قریب بنا بر اشکالات داخل است

## سوم - خانه

۵۵۳ در خانه زمین و بنایا اختلاف از حق تمام که استیانت است بر خانه است

داخل میباشد

۵۵۴ طبقه بالا و طبقه زمین داخل در خانه هستند مگر آنکه عمارت آنها

بجز اعراض فرو شدن از سنگها و عدم تصرف را تا مشرق زمین مال آنها  
نمیشود بر این مامله نمایند و عرش چیزیست که از جوی هر مثل تفت  
بماند که بر شاخها و انکور و غیره بر آن میگذازند و در اشکالات داخل است  
دخول در بستان در این باب جوع بعرف میشود و اشکالات دوشربان  
برای اینکه است که از دخول لفظ بر آن میباشد ولی ظاهر این است که قرینه فاجعه  
انها نیست و هر دو لازمند

دهد که طبقه بالا است نعلات

۵۵۵ آنچه در خانه ثابت باشد خواه از اجرای خانه مرده شود مثل سقفها و

درهای منصوب حلقه ها و کلونها - خواه از اجرای خانه مرده نشود

بلکه برای بهولت باشد مثل بدجوبه منصوب و رفهای ثابت و غیره

کوبید و داخل خانه هستند

۵۵۶ استیانتات تقارهای ثابت و جوی بناس و نور و غیره ای مدقونه و

گنجهای بنان و سنگهای مدقون و غیره داخل میشوند

۵۵۷ آنچه متصل است مثل فرشها و پردها و درها و پنجهها قرار داده باشند

بدون کوبیدن قطب دلو و چرخ و قفل جزو خانه نمیشوند

۵۵۸ کلیدهای خانه داخل هستند

۵۵۹ در الواح دکا که اشکالات از جیب آنها که نعل و تحویل میشوند مثل شمشیر

حساب میشوند و از جیب آنها که در دکا شمشیر میشوند داخل میشوند

۵۶۰ ذاه داخل خانه است اگر کوبیده خانه را بمشوقش فرو خیم و راه منعقد

باشد تمام داخل میشود و اگر نکوبد محل اشکالات است مگر در راهها

و غیر مرتبه ثابت که نصب کرده باشند



داخل بدانیم یعنی نیت والا واجبات که تعیین نمایند

## چهارم - قرین درخت

۵۶۱ بناها و ضاهائیکه احاطه بر آنها دارند و از برای عبور و تردد داخل درخت

۵۶۲ در دخول درختهاست که مباح است یا نه باشد اشکالات اقرب عدم دخول

۵۶۳ مریضه هائیکه در اطراف درخت اگر چه بگوید که بر بخت و قوت فروخته میشود

داخل نیستند مگر اینکه درین درخت باشد مثل اینکه نایع و مشوی اتفاق

نمایند در معامله آنشود و متزاع آن تعیینی که باز قیاس کل آن خرید

شود یا نه دایره شده باشد که صلاحیت هم داده باشند باشد

## پنجم - درخت

۵۶۴ شاخهای نرود و برکنار درختها بدو نایعها داخل میشوند

۵۶۵ اگر نایعها نرود و داخل درختها میشوند و متبک صلاحیت برید

داشته باشند آنرا قطع کنند

۵۶۶ صلاحیت درختها را بیکه درخت برپا باشد مستحق بقاء است و اگر

محل آریست چنانکه اگر درخت را بیکه خسرناطه میشود

۱. اگر در صورتیست که درخت کعبه در میان بکری باشد

۵۶۷ اگر درختی را بخت و قوتها بخرد مالکین درختها مستحق بقاء آنرا دارند

۵۶۸ مشیری خوا بقاء درخت خشک در محل ندارد مگر اینکه شرط شده باشد

یا بوشهای آن عوض درخت نمایند

۵۶۹ میوه متفرقه در درخت متدرج نیست خواه نایع نایع کرده باشد خواه

درخت شوشه و یا در گردا داخل کرده باشد مگر اینکه مشری شرط

کنند - در صورتیکه شرط نشده باشد مشری باید نارسید میوه

چنانچه آنرا نایع بکند - و در رسیدن میوه خرما رجوع بقاء درخت

آنچه باید بر چند نایع که بخت بریده برسد نایع میشود و آنچه باید

رطب چیدن نایع است که رطب بود آن بکمال برسد و آنچه تر چیده

میشود و قبضت که خشک شده و خشکی آن بحد تمام برسد

۵۷۰ اگر کعبه میوه را بخرد از برای ابقاء میوه است

۵۷۱ اگر میوه میوه نایع باشد و شرط داخل در معامله درخت میشود

اول - آنکه نرود درخت خرما باشد پس اگر درخت خرما درخت خرما بخرد

و میوه آن ظاهر باشد داخل در معامله نخواهد بود خواه میوه درخت

۱. میوه نایع در داده (۵۶۳) ذکر میشود و این مخصوص خرما است یعنی درخت



باشد که بیرون آمدن یا بیرون نماندن باشد و خواه میوه به علان باشد  
و در آنکه نبرد و غارت شدن باشد پس اگر درخت خرما موثر باشد و بعضی دیگر  
موتور باشد مثل سلع بیوض یا بیغیر میوه یا بیغیر میوه  
یا اجاره یا صدای یا غیر اینها داخل در معامله درخت میشود

## فروع

۵۷۷ اگر میوه پیدا شود درخت ظاهر شود اگر در زمان عقد موجود بود

معلق بجزایرات مگر اینکه فرو شدن برای خود شرط کرده باشد

۵۷۸ اگر مقصود از درخت نقل بوده و در حال عقد موجود باشد معلق

بفروشدن درخت است اگر چه باز نماند باشد

۵۷۹ تا بیرون داده نقل محصور است برای اینکه تا بیرون رفتن از شقوق آنها

نقل داده در زمین شکوفه نقل نرزد آن پس اگر شکوفه نقل نرزد وقت

فروش موجود باشد برای مشتری را از حق نیست

۵۸۰ اگر فروشدن بعضی از درختهای خرما را تا بیرون کرده باشد میوه آنها

چون شکوفه نقل از برای بیرون آمدن است و مثل میوه است که در وقت  
فروش موجود باشد مال تابع است شکوفه هم مال تابع است

معلق با و است میوه درخت تا بیرون نماند معلق بخرما را است خواه درختها

در نوع متحد باشند یا مختلف خواه نشان یکی باشد یا متعدد اما اگر

بعضی از طلع درخت خرما موثر باشد و بعضی دیگر موتور باشد احتمال

دارد که خبر موتورها داخل در معامله باشد و احتمال دارد که مطلقا

میوه داخل نباشد زیرا تمیز دادن مشکل میشود

۵۷۶ شاعه خشک درخت میوه و درخت خرما یا بیرون اشکال داخل معامله درخت

نیست در برک قوت نظر است

۵۷۷ اگر خوف ضرر یکی باصل درخت بواسطه بانی گذاردن میوه باشد قطع

میوه واجب نیست ولی اگر ضرر بسیاری احتمال داشته باشد جزو ضرر

میوه اقربا باشد در گرفتن نظر است

۵۷۸ گفته شد که اگر میوه درخت خرما موثر باشد معلق بفروشدن است پس

اگر در درخت خرما میوه دیگری بمقدار تا بیرون شدن مال خریدار است -

اگر تا بیرون رفتن درخت غیر داده نشود خریدار و فروشدن در میوه آن دو

موتور و غیره موثر و وجه اشکال این است که چون جزء درخت است داخل است  
از اجزای آنکه داده قطع آن لازمست خارج میشود و از اجزای آنکه قطع نمیشود  
از اجزای آنکه داده قطع نمیشود و از اجزای آنکه قطع نمیشود و از اجزای آنکه قطع نمیشود  
تا بیرون شدن



درخت شربلک هستند اگر ندانند آنچه هر کدام معانی میبکشد و صلح میبایند  
فتح جائز نیست بجهت اینکه بیلیم حق هر یک امکان پذیر است - و اگر  
مشتری کند و بوی بخورد که با کندی و بوی فرشته قبل از گرفتن  
مزدوج شود برای خریدار اختیار فتح است

۵۷۹ اگر زمین را بفرود و آن در زراعت باشد آن زراعت مشایق بفرود  
است خواه زراعت ظاهر شده باشد یا نه مگر اینکه خریدار شرط  
کند که زراعت را بپوشد در این صورت خواه ظاهر باشد یا نه باشد  
چنین است چنانکه هر دو با هم معامله نکرده برای اینکه در نوع تابع زمین  
است حق فروشنده است که زراعت و نماز زمان و در وجه آن باقی بماند  
اما اگر فروشنده قبل از درو آنرا بکند که زراعت دیگری نماید حق  
ندارد و لو مدت سپید حاصل دومی کمتر از سپید حاصل اول باشد  
۵۸۰ بر فروشنده زمین لازم است که اگر پیشه های مضر و زمین باشد  
مثل ریشه چینه و درخت بکند و گوشت را باطل بکند

۵۸۱ اگر برای زراعت پیشه ناپسند باشد که بعد از زمین اول یا حاصل بد  
این وقت که فروشنده زراعت را برای خود نگاه داشته باشد

برای بیع لازم است که بعد از زمین اول زمین را از آن فارغ نماید بنابر  
اشکال و نه اقرب صبر است و ریشه مریود کند شود

۵۸۲ اقرب بر این است که مفاد آن داخل در فروش زمین نیست اگر فروشند  
غالبه بعد از این باشد - هرگاه بگوئیم معدن در فروش زمین داخل  
فروشنده اختیار فتح خواهد داشت

۵۸۳ چاه و چشمه را آب آنها در زمین داخل هستند

۵۸۴ اگر فروشنده بلد درخت خرما را استثناء نماید برای او را و اندوخته  
وخصایزای کشتن شاخهای درخت لازم است - اگر آن درخت کشته  
شود صاحب آن نمیتواند درخت دیگری بکار و مگر اینکه زمین آن را  
استثناء کرده باشد - و همچنین است اگر زمین را بفرود دهد  
آن درخت خرما و درخت میوه باشد

## شماره - بند

۱ چون برای بیع زمین زراعت دو طرف است یکی اول حاصل که بین  
اول باشد یکی آخر حاصل اگر زمین اول غرض باشد باید بعد از آن  
کند شود و اگر زمین آخر منظور باشد باید صبر کرد و اقرب صبر است  
۲ بیع زمین باید بعد کند شود ۳ بیع زمین را بفرود شد  
درخت را بفرود شد



۵۸۵ مالیکه افای بند با و قبل از کرده فروشنده شامل آن مال  
نمیشود مگر اینکه مشغری شرط کرده باشد - اگر بگوئیم که بند  
مالک میشود مال و باینکه بخریدار منتقل میشود و قرار داد در آن  
برای مشغری ابقای مال است برای بند پس جایز است که مال بخریدار  
باشد یا غایب باشد - اما اگر مالک بگوید که را جایز ندانیم و او  
با آنچه را اوست بفروشد آنرا جزو بیع میشود و شرایط بیع  
آنهاست - ایا لباس غلام داخل در معامله است در آن اشکال  
است قریب آنکه آنچه عرف متفقین میدانند داخل است

## فصل دوم

در بیع - در آن دو مطلب است

مطلب اول - در حقیقت بیع

۵۸۶ حقیقت بیع - در آنچه نقل و تحویل در آن نمیشود مثل از آنچه  
اینکه در آنها مطلقا تخلیه است برای بعضی علماء - و نقل است  
در منقول - و کل و وزن در آنچه قابل کل و وزن باشد بر آن  
بعضی علماء - در انصاف اگر با کل بخرد و با کل بفروشد بر آن

هر یکی که ضرر بازه لازم است تا قبض تمام باشد - و قبض تمام  
میشود بیع بیع فروشنده بخردار یا بخریدار  
۵۸۷ خریدار میتواند برای خود قبض کند چنانکه پدر و بنی منولی طریقی  
عقد میشود قبض میکند برای پدرش از جانب خودش و قبض میکند  
برای خودش از طرف پدرش

۵۸۸ واجب است که منیع تسلیم شود در صورتیکه فایده از امتناع بیع  
باشد پس اگر در خانه منای باشد واجب است که نقل شود - و اگر  
در زمین زراعت سبزه باشد نقل آن واجب است - و همچنین  
نقل ریشه مضرت مثل ریشه دانه و نقل سنگ مدخون که مضرت  
باشد واجب است - بر فروشنده است که زمین را نشویند نماید  
اگر منای غیر آب کردن چغری باشد خراب نماید و اگر از خرابی  
او خسارت برسد تفاوت بدهد

۵۸۹ قبض بیع قبل از پرداخت ثمن و بعد از آن با اختیار فروشنده یا بخریدار  
اختیار او صحیح است

۱ که قاشم مقام او باشد و بیع منولی طریقی معامله بشود



۵۹۰ اجرت کمال کنند و وزن کنند و شمارند و دلال فروش مناع بر

فروشنده است - اجرت خراف ثمن و وزن کنند آن و دلال خود

مناع و حال بر خردار است - برای کسی که تبرعا یکی از کارهای

مردم را بکند اگر چه مالک مناع اجازه داده باشد اجرت نیست

۵۹۱ دلال واحد برای بیع و مشتری نمیتواند عمل کند که اجرت از هر دو

بگیرد بلکه برای یک طرف عمل میکند و اجرت فروش بر کسی است که

حکم بفروشد و میبکند و اجرت خرید بر کسی است که امر بخرد و میبکند

۵۹۲ اگر مناع در دست دلال بدون تعهد تلف نشود دلال ضامن نیست

ولی اگر تعهد کرده باشد ضامن است و عدم تعهد اگر شاهد

نمایشند یا شاهد قول و باقیم مقدم است - و اگر تعهد بواستفاد

اقرار او باشد ثابت شود در قیمت قول و باقیم مقدم است

## مطلب دوم

در حکم قبض و وجوب آن

۵۹۳ حکم قبض - انتقال ضمانت است بخیر یا روقط او است و رضوت

مطلقا برای بعضی علماء بجهت آنکه در فروش آنچه قبض نشود خصوا

کند و وجوب است بی اقوی حل این نهی بکراهات

۵۹۴ اگر کسی چیزی بغير بيع مثل ميثاق و صدق و عوض خلع منتقل شده

باشد میتواند قبل از گرفتن بفروشد

۵۹۵ اگر کسی از دیگری بطور سلم کند و بطلب باشد یا نباشد و دیگری

مثل آنرا سلماء مقروض باشد و حواله نماید اقوی کراهت است

اگر بنا بر حرمت باشد همین معامله باطل است برای اینکه او حق

مال خود را گرفته قبل از اینکه دفعش حق خود را گرفته باشد

۵۹۶ اگر کسی مال بدهد و حکم کند که کند و بجزای خود بخرد جمیع

نبش بگیرد و برای او منعین نمیشود اما اگر بگوید که با مال کند

و بجزیره باسم من قبض کن پس از آن برای خود قبض کن خرید جمیع

۵۹۷ در قبض و قول است اگر قبض عوض یا آنچه حواله میشود قرض باشد

جمیع است و همچنین جمیع است که بفروشد مال را بکسی که از او طلب دارد

۵۹۸ صاحب دین یا مضارب یا شرکت میتواند آنچه در دست دارد و

بدخل آنست که کراهت از طرف زوج یا شریک یا مالک آن نباشد که بگوید

او را طلبان بدهد و این در صورتیست بویکه میدهد بطرف طلبان کرده  
باشد و مضارب آنست که سر یا باز بگوید و عمل از دیگری بوده و در مضارب شریک باشد



با غامیل یا شریک دارد فروخته شد و هم چنین است هر امانتی که داد

دست نمیرد باشد مثل نکاحی که در رهنه و وکیل

۵۹۹ اگر آنچه میراث میرد فروخته شد صحیح است مگر آنکه قبضه چیز را در

وقتی نکرده باشد در این صورت مسئله خلاف است و همین اشکال

در صدق و فساد دادن و نظایر آن است

۶۰۰ اگر یکی از دو طرف معامله ای بخرید خود بکری قبل از قبضه

معامله اولی باطل میشود و فروخته شد دوم نمیشود و فروخته شد خود نمیشود

۶۰۱ اطلاع معامله مقصود است که ثمن و غیره تسلیم شود پس اگر دو طرف

معامله امتناع نمایند یا بجا نیاورند شد و اگر یک طرف امتناع

کنند بجا نمیشود خواه ثمن چیزی باشد یا نه اما اگر یک طرف را بجز

آنچه بخرید دارد شرط نماید صحیح است

۶۰۲ اگر فروشنده شکای نماید از بیک طرف یا بوی خود بپردازد فی شرط نماید صحیح

است بجز در بیکه با و میرسد صدق قرار میدهد ۳ اگر کسی اسیر را بخرد

مثلا معامله نماید و بیکه بپردازد و بیکه بپردازد و بیکه بپردازد

چنانچه در دو سال و نصف خود معامله او باطل میشود ولی چون اسیر

فروخته شد قیمت آن فروخته شد میرسد ۴ بینه فقره معامله بدو

نهد ۵ از تسلیم ثمن و عووض آن

۶۰۳ اگر آنچه فروخته شد پیش از قبضه خریدار تلف شود فروشنده

ضامن است عهده معامله فروخته میشود

۶۰۴ تلف کردن خریدار و بیع را مثل در یافت کردن یا و است تلف کردن آنچه

بنا بر اقوی موجب فسخ نمیشود بلکه برای خریدار خسارت ثابت است و

این است که تلف فروشنده مال را مثل تلف کردن اجنبیات

۶۰۵ اگر مال بجنایات اجنبیه میبوی شود مشتری میتواند فسخ نماید بخواهد

از جانی مطالب تفاوت نماید اقوی این است که حکم جنایاتی که

فروشنده دارد آورد همین است

۶۰۶ اگر بیک بواسطه آفت سفاوی باشد خریدار میتواند مال را رد

نماید یا تفاوت بکیر نماید بر اشکال

۶۰۷ هر جمله مالی که بعضی از آن تلف شود و برای تلف شده سهمی از قیمت

باشد تمام تلف شده از قیمت کل کسر میشود و اگر نمانده سهمی از قیمت

۱ خریدار میتواند اجنبیه برای گرفتن مثل ثمن رجوع نماید

۲ این در صورتی است که در بیع تابعی بیع متصل بود یا در وقت خیار

۳ وجه اشکال این است چون مال از مشتری بیع سلفه میبوی شد تفاوت

نشد ولی چون مال در ضمان تابع بوده ارزش دارد میباشد



نداشته باشد مثل بریدن دست مشتری خود را و دگر نه  
و دگر گرفتن از دست نظر است

۶۰۸ اگر سقف خانه خراب شود بیع در آن منتفی می شود و بعد از فهمیدن آن  
از کل قیمت خانه کسر می شود

۶۰۹ اگر چیزی را بیکدیگر بیارند و در آن معامله بخل با یکدیگر بدارند و در وقت  
فروشنده امانت است برای خریدار در برابر فروشنده امانت نیست

۶۱۰ اگر خریدار را تا کند که مال نقصان دارد و شاهد نداشته باشد  
وقت بکلی و در زحم حاضر نبوده باشد قول و یا قسم مقدم است و اگر

حاضر بوده قول فروشنده یا قسم مقدم خواهد بود بجز آنکه اگر  
فروشنده ادعای کند که تمام میباید و خریدار کفر می کند

۶۱۱ اگر کسدم و جو در عرافت می افتد و اجب نیست که در غیر عرافان  
بدهد و اگر قیمت آنرا از خریدار مطالبه کند برای بعضی علما جایز است

۱ چون آنهم بطوری از من نداشته اند و او را غلبه می دهد و چون قیمت بواسطه  
آنهم تفاوت میکند و او را می دهد ۲ و او انکار نماید اگر حاضر  
باشد قول خریدار یا قسم مقدم است ۳ اگر قیمت آنرا از خریدار مطالبه  
کند مثل این است که فروشنده بگوید که بعضی نداده و دوباره بخرد  
این مکروه است

برای اینکه فروشنده جنس پیش از قبضه مال اگر جنس منور و قرص  
باشد یا نداشت که بهر عرافان و بافت شود - و اگر کسدم و جو  
دست کسی غصب باشد و او اجب است که مثل آنرا در هر جا هست  
و اگر منعقد داشته باشد قیمت وقت تنگی را باید بدهد

## فروع

۶۱۲ اگر قبل از قبضه و بعد از عقد از مال غنائی حاصل شود متعلق به خریدار  
است - اگر اصل مال قبل از قبضه تلف شود بیع باطل می شود و

قیمت هم بر مشتری وارد نیست لی غناء متعلق به مشتری است - و اگر غناء  
بدون بخری بخر و فروشنده تلف شود و ضمان نخواهد بود

۶۱۳ اگر میباید پیش از قبضه غیر آن مخلوط شود مشتری اختیار دارد که بکس  
کند یا با فروشنده شراکت نماید

۶۱۴ اگر میباید پیش از در یافتن عصب شود هرگاه پس از آن فروشنده  
ممکن باشد مشتری حق فسخ ندارد و الا اختیار فسخ دارد -

و در اینکه اجرت مدب عصب بر فروشنده لازم باشد  
۱ منعقد باشد که مثل بدهد یا بد قیمت وقت تنگی که اگر اثر است



نظرات - و اگر تابع از تسلیم منافعت نماید بر او اجر مدتی منع دارد

## فصل سوم

در شرط

۱۵ عقد بیع قابل شروطی است که منافی بیع نباشد

۱۶ شروط و قیود است - یکی آنکه خود عقد نقضی از آزاد

مثل - تسلیم - و خیار مجلس - و گرفتن و طرف - و خیار جوان

صورت وجود این شروط مثل عدم آنها است - و دیگر آنکه عقد

نقضی آنها را ندارد در صورتی که با مصالح متعاقبین متعلق است

مثل وعد - و خیار - و رهن - و ضمانت - و شهادت - و صیغه

که مفسود در مال باشد مثل زدگری - و کاپیت - این بیل شرط

اجماعا جایز است - و با متعلق نیست را بر این مورد با نافی مقتضی

عقد نیست مثل شرط منفعی برای فروشنده مانند - خیاطی جامه

و هر نظری است که چون عین در دست فروشنده در ضمانت بود و مفسود

مقبول است و چون عین است که قبل از قبض در دست تابع حاصل شد

و از انواع مال نیست چیزی بر فروشنده نیست و مثل تحلیل هر قری یا قرار

شرط که منافی شرع نباشد و عین اگر شرط هم نشود عقد بیع این شرط را

نقضی ندارد و عرض خیار شرط است و خیاطی جامه غیر از جامه که فروشنده

بازدگرمی نفوذ - یا شرط عقدی و عقدی مثل آنکه بفروشد بکشتی

فقط بیکه از او بخرد - یا با و بفروشد - یا برای او تزویج نماید - یا بکف

با و بفروشد - یا قرض بدهد - یا از او قرض نماید - یا با و اجاره

بدهد - یا از او اجاره نماید - یا شرط نماید چیزی که بنای آن بر تعلق

سلب است مثل آزادی بده تمام این شروط جایز است - و با متعلق

مقتضی عقد است مثل آنکه شرط شود چیزی که مستحق فسخ و فسخ

باینده را آزاد نکند - یا مال را ضایع نکند - یا اگر غاصب زخمی

غصب نماید از فروشنده مطالبه عین نماید - یا اگر بده را آزاد میکند

و لاء آن برای فروشنده باقی باشد تمام این شروط باطل هستند

۱۷ ضابط شرط این است که آنچه منافی شرع نباشد و با متعلق محال نیست

عوض قیمت بشود باطل است افزونی اینست که با چنان شرط بیع باطل

جایز است آنچه از منافع فروشنده تحت تدبیر و تدبیر شرط بشود و غیر

آن جایز نیست مثل زنا عت یا سبیل کردن یا بیک را بیک کردن

۱۸ آنچه مجرب و باید خبر آن باشد که بیفروشد و لاء جوی است که

بواسطه آن برای چند بیعت است مثل آنکه که غلامی را بکند شرط

کند که بعد از مردن او و با فایز



۲۱۹ اگر قبایض حاصله اشترط نماید صحیح است

۶۲۰ اگر درینده کتابی باشد بیرون شرط نماید صحاح

اگر شرط نماید که خسارت باقره دهند باشد صحیح نیست

فروع

۴۲۲ اگر شهادت می بکنند که طهر و حیض را می دانند قبل از آن و بعد از آن

نواهند شد مثل اینکه تا خبر صفت با انتفاع از مبع را مدت زنی  
و عد بگذارد تا قریب صفت است یا بر اشکال

۴۳۳ اگر مدت مجبوری شرط فرار از دوشور و بیع باطل خواهد بود بلیت  
اشتمال بر حیوانات یکی از دو عوض

۶۲۲ اقربان است تبیین دهی که شرط بنا بدو وصف باشد واجب است

۴۲۵ تبیین کفیل یا باسم و نسب یا شاهد یا بوصف لازم است شایسته  
بگویند مرد دارند مؤلف است

[illegible]

در شهر و احباب تبعین نیست بلکه ضابطه در شاه و عدالت است اما

اگر تغییر آن شرط شود اقرب تغییر است

۵۲۷ ایضا شرط است که در همه غیر مبیع باشد در آن نظرات علی مغایرت و بیع

شرط است چنان که بگوید این را بشو و فرغم بشرطیکه او را این بفرماید و شیء میبویشد

اما اگر شرط کند که بفدای شخص بفیروشد صحیح است

۵۴۸ اگر خرمیانه در سببیکه در نبات من کفیل شد اختلال نماید فروشنده در فتح

مقامات را است و اگر فرستند اجازه بدهد برای خریدار خواهد بود.

۶۴۱ اگر دو شاهد بگویند سبّیه انداخته است از محل شهادت نمودند بر او سبّیه

خبر از فتح خواهد بود

۶۳. اگر ریه به تلف شود یا پیش از قبض عیب نماید یا عیب قدیم در آن دیده شود

فرستند بخوار فتح خواهند داشت و ای کربدا از فیض جیب تا بدخوار خواهند رفت

۶۳۱ اگر شرط کند که چهار پا حامل باشد صحیح است اما اگر چهار پا و حشر را

فروخته باشد یا طل است نه برا چنانکه فرو شو محل منها صبح نیست اگر جز

و وجه نظر این است که بواسطه اصال عدم جانها و بواسطه اینکه هر  
 بابی ملک باشد و جمیع هنوز ملک نیست جان نیست



مقصود معامله هر باشد صحیح نیست اما اگر تابع باشد صحیح است

۶۳۲ اگر بیع مساوی الاجزاء بفروشد بنا بر اینکه قدر معین باشد و بی زبانه  
بیاورد یا در وقت معلوم بفروشد است برای خریدار هم چهار قسمت نیست اما اگر  
باید خریدار اختیار دارد که قسقه نماید یا بقدر حصه خودش از ثمن امضا کند  
۶۳۳ اگر بیع مختلف الاجزاء باشد و کم بیاورد بنا بر این بعضی علماء معتبرند باین  
قسقه و امضای آن بقدر حصه خودش از ثمن بخار است

۶۳۴ اگر در مبیع که فروخته کم بیاورد و فروشنده زمینه در کار آن داشته باشد  
برای بعضی علماء خریدار حق ندارد از آن زمین بگیرد و هرگاه بیع با بیش  
احتمال بطلان معامله مبرور و احتمال صحف ندارد در صورت صحف باید  
معلق بفروشنده است تمام ثمن هم باو میرسد و خریدار بواستطاعت عیب  
شرکت چهار قسقه خواهد داشت اگر تابع تمام زمین را بیکبار بکند  
خیار را در ساقط میشود

۶۳۵ اگر بیعی این است که اگر بیع زیاد بیاورد فروشنده اختیار دارد که قسقه  
نماید یا در تمام امضا کند خواه بیع مساوی الاجزاء باشد خواه مختلف

۱ یعنی مادامی که معامله باشد و چه تابع باشد و مثل کسب و جو

الاجزاء و اگر کم بیاورد چه در صورت مساوی الاجزاء و چه مختلف  
الاجزاء خریدار اختیار دارد که قسقه کند یا در تمام امضا نماید  
۶۳۶ اگر کسبه ندفع از زمین بفروشد بگوید از اینجا تا آنجا و زمین صحف است اما  
اگر بگوید از اینجا تا آنجا بیکه ندفع مثنی میشود صحف نیست بجهت عدم تمییز  
۶۳۷ اگر بگوید نصیب خود را از این خانه فرو فرختم و فروشنده و خریدار عقد  
آنها ننمودند و بگوید نصف خانه خود را از آنجا که پیش خانه فواست بنویس  
فروختم باینکه در اکثر مشایق آن صحف نیست  
۶۳۸ هر شرطی که متضمن جهالت یکی از عوضین باشد بیع بان باطل میشود  
و اگر متضمن جهالت نباشد اما فاسد باشد اقوی بطلان بیع است  
و علیکن برای مشتری و حاصل نمیشود خواه قبض شده باشد خواه نشده  
باشد و تصرف مشتری در آن ملک بفروش با عیب یا غیر آنها نافذ نخواهد  
بود و بر خریدار است که بیع را با تمامی متصل و تمامی مفصل و اجزا  
المثل آن و اگر نفعی پیدا کند یا اثرش آن رد کند و اگر تلف شود بجهت  
رد تلف را یا احتمال دارد غایب تریمت را باید رد نماید



اگر مشتری بخواهد فاسد را بخرد و بفروشد و بگوید که مال من است و حق دارد  
که از خریداری و فروشی آنرا بگوید و در قیاس اگر جاهل بفاسد باشد بخیر یا بد  
اولی برای مظلومین مرا جسد میکند - اگر مال در دست خریدار بود  
تلف شود فروشنده در رجوع به مال بخیر است پس اگر قیمت از ثمن یا  
نریاشد و مال در دست خریدار و قوی برای مظلومین رجوع کند چون تلف در  
دست خریدار و فروشنده برای زیاده یا قوی رجوع نمیتواند کند  
و اگر برای قیمت بخیر یا بد و قوی رجوع کرد زیاده یا بد از خریدار و مطالبه  
- اگر قیمت مال در دست مشتری اول زیاده باشد بعد کم شود تا قیمت  
اولی برسد احتمال دارد که مال زیاده را از او مطالبه نماید چون  
زیاده و در حق مضمونه است احتمال دارد مطالبه کند برای اینکه زیاده  
را اصل میشود تحت قاعده که در مقابل زیاده و قوی نیست و احتمال اگر  
مال بخرید مشتری تلف شود ضمانت خواهد بود و الا ضمانت نخواهد  
بود اگر فروشنده ثمنی که از معامله فاسد کفایت کرده باشد بعد بفاسد  
بفشد بخرید که هر شقی از ثمن و ثمن و ثمن است که در معامله حق  
منافعه داده باشند و بینه تفاوت قیمت برتن و بینه مال که در دست  
مشتری در ضمانت بوده است

شود باین مال با و بر میگردد و یا مشتری بخرید و بفاسد میشود  
۴۴۱ جایز است که در یک عقد باین دو چیز مختلف و زیاده ترجیح نماید مثل  
فروش سلف - یا اجاره و فروش - یا نکاح و فروش و اجاره -  
پس در جهتی که در عوض گرفته میشود و قیمت بجمع و اجاره مثل و مهر مثل  
تعیین شود و مهر و مهر است مخصوص نیست باین اشکال و اگر یکی از حقوق  
وعد داشته بجان و وعد قیمت میشود

۴۴۲ جایز است که روض یا ظرفش فروخته شود و جایز است که بگوید این  
روضه زینت یا با ظرفش از قرا و هر طریقی بگوید روضه فروخته شد

## فصل چهارم

در اختلاف

۴۴۳ عقد بطور اطلاق قضای عقد شهر را دارد و اگر عقد داشته باشد هر  
کدام اقلیت دارد منظور میشود اگر متضاد بی باشند باید لفظا تبیین  
شود پس اگر مبهم بگویند معامله باطل خواهد بود و همچنین است در  
و بینه مشتری حق خود را از فروشنده بگوید و مهر مثل مهری که باید  
نزد میبشد نظیر اینها مال او داده میشود و مهر مثل مهری که  
در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله جاری بود



۴۴ اگر خبری از فروشنده در وقت بابتن کردن انداد و وصف آن کالا  
نماید ولی اتفاق داشته باشد که در عقد ذکر شده و شاهد نباشد  
و متاع موجود باشد قول قول فروشنده است باشد و قول بینه  
این است که اگر متاع در دست فروشنده باشد حکم آن بطوری است که  
ذکر شد و اگر متاع تلف شده باشد قول قول مشتری با قسم خوردن او  
و قول بینه این است که اگر متاع در تصرف مشتری باشد حکم بطور مذکور  
است احوالات که قول مشتری مقدم باشد زیرا که او متکرات است  
احوال است که بکلیه بکری اضم بدهند و بیع باطل باشد و احوالات  
که مستحب باشد قتل فروشنده را اضم بدهند زیرا که ملک باو بر میگردد  
و بجانب او فوتی است احوالات ذاب که اول مشتری را اضم بدهند زیرا که  
او متکرات باشد و احوالات دارد که هر دو مساوی باشند برای آنکه  
هر یک از آنها هم مدعی هستند هم مدعی علیه پس فروشنده مدعی  
در باره احوالات متکرات که بعد از قیام و خبردار مالک بینه میشود  
و خبردار بر عکس آنست پس میان آنها قرع شده میشود و احوالات دیگر

این قول این چند است

این است که هر یک از فروشنده و خریدار بکلیت تمام جامعی بین نفی و اثبات  
بخورد پس فروشنده بگوید که بدن در هم فروخته ملک به بیعت در هم فروخته  
و مشتری بگوید به بیعت در هم فروختم بلکه بدن در هم فروختم با قسم بر نفی  
بخورند - و هر گاه یکی از آنها بعد از قسم رفیق خود که جامع بین نفی  
و اثبات باشد از خوردن قسم نکول نماید حکم بر خلاف او صادر میشود  
و بعد از آنکه یک طرف مشر بر نفی خورد قسم اثبات باو بر میگردد و اگر  
نکول نماید مثل این است که هر دو طرف قسم خورده باشند زیرا که بیعت  
قسم باو بر میگردد و اگر نکول نماید مثل این است که طرف او قسم خورده باشد  
- اگر بیع تلف شده باشد واجب قیامت و زلف در موضعه بیعت  
قسم میدهند داده شود و احوالات که قیامت و زلف واجب باشد  
- اگر بعضی از مال تلف شده باشد یا مبیوع شده باشد یا مشر  
بند را مکتوبه نموده باشد یا رهن گذارده باشد یا نه فرار کرده باشد  
باید اجازه داده باشد پس بیعت برای قیامت تلف شده و از شرط قیامت  
مکتوبه و رهن و فرار از مال اجازه مشتری جوع میکند - حق

در مکاتبه کتابت بند ذکر شد



فروشنده است آنچه را جاریه داده شده بخود راجع نماید مادام که فروشنده  
بگذارد تا آخر مدت جاریه و از این باب است این الماده حق مشتری است  
او باید اجزه مثل بخر و بدهد اگر بعد از آنکه قیمت را مشتری  
داد موافق رخص شود یا بهیچنی که بنده فراری بر کرد یا در هین فلش شود  
یا کتابت بنده باطل شود اقربا بر است که ملک فروشنده باین  
یا ویر میگرد و در قیمت مشتری میور میشود و تمامی مفصل هم از مشتری  
بنابر اشکال

۴۵ اگر فروشنده و خریدار در ناخبرین و تعجیل آن اختلاف نمایند یا در وقت  
و حد اختلاف نمایند یا در شرط هر دو آن فروشنده یا ضامی دان  
او برای درک معامله اختلاف نمایند یا در بیع اختلاف نمایند  
مثلا اینکه فروشنده بگوید یک جامه بنو فروخته ام و بگوید دو  
جامه خریدم و شاهد هم نباشد قول فروشنده باقیم او مقدم است

۱ اجزای است که در دو نوع مقدمه گشته باشد ۲ اجزه مثل آن میگویند  
که هر دو یا مالان مالان جاریه معلق میگردد ۳ مثلاً اشکال بر است که  
مبیع بدوین عوض داخل ملک مشتری شده پس تمام او است و چون ملک  
فروشنده عود کرده معلوم است که علاوه ملکیت فروشنده بر او نمانده بود  
پس تمام از فروشنده است ولی قول اول را ترجیح داده اند

و اگر بگوید غلام را بجد بنو فروخته ام و مشتری بگوید کنیز را فروخته  
بلکه بگوید باقیم میبدهند بیع باطل میشود - و اگر فروشنده بگوید که  
این را ببنده فروخته ام و مشتری بگوید که این را آزاد فروخته ام - یا  
یکی بگوید قبل از تعزیه از مجلس فسخ کردم و دیگری انکار نماید قول  
مدعی تحت یا مقدم است - و اختلاف در سه مثل اختلاف  
تو در خریدار و فروشنده است

## فروع

۴۶ اگر بگوئیم در اختلاف یکدیگر باقیم میبدهند پس اگر در قیمت مال  
تلف شده اختلاف کردند قیمت مثل مال که موصوف باشد بجا  
آن رجوع نمایند و اگر در وصف مال اختلاف کردند قول مشتری  
باقیم او مقدم است

۴۷ اگر مبیع را آقا که کند یا بواسطه عیبه بعد از گرفتن قیمت رد شد پس  
از آن در مقدار قیمت اختلاف کردند قول فروشنده باقیم او مقدم است

و بر آنچه را مشتری بعد از فسخ ادعاء میکند و منکر است  
۱ برای یکدیگر باطل نماید چون فروشنده را باطل است ۲ قول مدعی تحت  
که فروشنده باشد مقدم است ۳ آقا که فسخ است چنانکه میباید



۶۴۸ اگر فروشنده گفت که من وقت فروش خود را بودم احتمالات که قول  
مندی صحیح باشد و مقدم باشد و احتمال است قول فروشنده مقدم باشد  
بنا بر اصله جلاء ولی اگر بگوید و نه بودم و سابقه معلوم نباشد  
قول مشترک باقیم و مقدم است الاحکام آنهم مثل حکم کودرات  
۶۴۹ اگر کسی بگوید که اینها را از من گرفته کسی دیگر بگوید اینها را از من گرفته  
فرض محتمل دارد که هر یک بر حق آنچه دیگری ادعاء میکند قسم بخورند  
مال آنها لکس بر گردد و احتمال دارد قول کسیکه ادعاء میکند باقیم  
و مقدم باشد

۶۵۰ اگر فروشنده بگوید بندگان که تمین آن و عدل داشت بجز رد کردی و  
مشری بگوید بلکه تمین آن فوری بود و هر دو در جنس و نقد و تمین  
اتفاق داشتند باشند قول قول فروشنده است و اولی اکتد  
جنس و قدر اختلاف داشته باشند بگوید باقیم میدهد و بیع  
باطل میشود

۱- مدعی حجت مشری است که تمین قبضه اداء میکند و قول  
اصلی نهاده قول فروشنده است که میگوید در آنوقت برگرد  
باجه بودم

## خامنه

۶۵۱ اقاله فسخ است نه بیع بیع در حق طرف غیر عقد بیع در حق غیر آنها -  
شرط اقاله عدم زیاده و کسایت رقبیت و بدو این شرط باطل  
است - و هر کدام از عوضها اگر موجود باشد بیضا حبس و دیگر  
و اگر موجود نباشد مثل آن باقیمت آن را بر تفصیل بر میگردد  
۶۵۲ با اقاله شفقه ثابت میشود و این دلال فروش ناقص دیگر  
۶۵۳ اقاله صحیح است و تمام و در بعضی و در سلم و در غیر آن  
۶۵۴ اگر طرف غیر معامله در رقبیت مال تلف شده اختلاف نمایند قول  
قول کسی است که زیاده یا منکر باشد باطل و

بفصل فی الزکوة و انکاح و طلاق و غیره  
دری القعد الحرام من غیره و انکاح و طلاق و غیره  
والله اعلم بالصواب

۱- تفصیل اشاره است آنچه گذشت از باب احتمالات تمین که تمین  
روایت منقول میشود باقیمت روز تمین



## توضیح

مادۀ ۱۲۷ کما از ظلم افتاد

در اینجا مخرج دوازده قرار داده میشود بین شریکین که یکی  
از آنها اصراف نماید که نصف متعلق بدیگریست و صورت تضاد  
شریکان سهم از مقروض سهم از شریکان و بقدرله داده میشود  
و در صورت نکذیب چون نکذیب در حکم تلف است کانه سهم  
از دوازده سهم تلف شده و بالتسبیح از مقروض بقدرله کسر شود  
لهذا و سهم از مقروض و باین سهم از مقروض شد و بقدرله مآ  
میشود در این صورت دولت مآ فی بد مقروض بقدرله داده میشود

## کتاب

## قضاء و شهادات



# کتاب قضاء و شهادت

## در آن چند مقصدات مفصل اول

در قولی است و عزل

در آن چند فصل

## فصل اول

در قولی است

- ۱ قولی باذن امام یا نائب امام ثابت میشود و نصب اهل شهادت ثابت میشود
- ۲ اگر متذاعبین بحکم بعضی از عینت اجنبی شوند و حکم آنها با طاعت حکم او برای آنها در تمام احکام حوزی و دنیوی لازم است و در آنچه احکام قضا در آن نفوذ نمیشود نفوذ حکم او هم جایز نیست اگر چه بعد از حکم طرفین و اذیت نشوند و در صورتیکه آن شخص بشرا باشد قاضی مضروب از طرف امام باشد

۱ قولی مباشرت بقضا و شهادت

در قاضی حکم در زمان محبت شریک نمیشود و در هر محبتی میتوان در قضای قضاوت نمود

بلی اگر چه از خطای قبل از صدور حکم از سبک است و بر کرده حاکم است و تا خطا نخواهد بود

- ۳ در عینت امام قضاوت ضعیفی که جامع شرایط فتوی باشد نافذ است پس کسیکه از حکومت وی عدول کرده نزد قضاة جور محاکمه نماید گناه کار خواهد بود

- ۴ اگر قضاة که شرایط مربوطه را احراز کرده باشند معتقد باشند اختیار با مدعی است تا بر آنکه در توافقی هر کدام بخواهد رجوع نماید

- ۵ هرگاه یکی از قضاة در زمان عینت فصل باشد مراغه با و سبب خواهد شد
- ۶ هرگاه و یا بر دو قاضی یکی افضل باشد و دیگری زاهدتر و دیندارتر باشد مساوی باشند برای مراغه افضل معین خواهد بود

- ۷ در حال حضور امام اقریب تر است که عدول بمفضول جایز باشد زیرا که خطای او بنظر امام جبران میشود و هم چیز است حکم تقلید و فتاوی
- ۸ کسیکه در مقام بشرا بی قضاوت نبیند خود اعفاء داشته باشد محتاج عینا مشول قضا نمیشود و واجب است کفایت

۱ کسیکه فصلش کثیر باشد و قضا است که انکس خصم باشد و الا واجب نیست



۹ بر امام واجب است که بشهر یا قضاة مأمور نماید که اهالی شهری از  
راضی نزد او امتناع نمایند برای قبول آنها قتل یا آنها حلال میشود  
۱۰ اگر امتناع جامع الشرايط منتهی و مساوی و شرائط باشند که اگر از آنها  
از راضی امتناع نماید و را اجبار نمایند مگر اینکه امام او را الزام نماید  
۱۱ اگر قاضی جامع الشرايط غیر از یکی پیدا شود برای امتناع حلال نیست  
مطابق بلکه هرگاه امام عارف بآل و نیات بر او واجب است که حال خود  
با امام معترف نماید چو که قضا از باب امر بمعروف است

۱۲ جائز نیست که مالی بیدان نماید و از آن منوب قضا نماید مگر آنکه بر کسی  
قضا واجب عینی باشد و بداند که خاکم ظالم را و از بدون مال خاصیت  
در اقبال بدل مال جایز است

۱۳ ولایت و طرف ظالم جائز نیست مگر در قبیله بدانند که در حکم حق  
خواهد بود و الا اگر نماید حلال نخواهد بود مگر اینکه الزام نماید  
انوقت جایز میشود مگر در حکم قتل کسی که قتل او حلال نیست و راضی  
حرام است مطابقا

در این مورد برای احوال ذکر کرده اند و الاختیار امام حفظ از حال و رعایت

۱۴ اگر کسی متهم برای قضاوت باشد ولی برسد که مبادا احتیاط نماید  
بر او واجب است که در خواست قضاوت نکند و حیانت نکند و اگر از خود  
صالحی برای قضاوت بیابد بر او حرام است که در خواست نماید  
۱۵ بر قاضی لازم است که خلیفه قرار دهد و صورتی که از آن صریح نماید  
فقوی را شناسد یا نباشد حال معلوم باشد مثل اینکه ولاهی که با او  
سپرده شد وسیع باشد و یا بکفرا مر آن منضبط نشود ولی اگر او را  
اعلام از خلیفه گذارد مع کرده باشد با بطور اطلاق و را معین کرده  
باشد حرام است

۱۶ ولایت قاضی با شفاعت و شهادت ثابت میشود هم چنانکه نسب و مالک  
مطلق و مرک و کساح و وقف و آزادی بان ثابت میشود اگر بحد ایضا  
نرسد و غیر شاهد بر ولایت و با او روانه نمایند یا نبیند شاهد  
قبول قول او واجب نیست اگر چه امارات غیبی شاهد باشند

۱۷ حکم قاضی بحکم مجری است اگر چه در ان شهر قاضی باشد اما ابا او بعنوان  
دفعه از طرف امام یا بعضی نفی احتمال داده اند با اطلاق هم جایز است  
چرا که امام نظیر بکار عام را با و تفویض فرموده و اگر مصلحت بدانند تعیین  
خواهد کرد



میر کند یا عقوبت نماید اصل اشکالات و حکم قاضی محکم بر ضرورت  
ضروری که محکوم و رضایت داده اند تا فدییت حق و بی خطا را  
از ظالمه کسب کند محکمت را نصبت بکام او میکنند

۱۸ جایز است که قاضی را توالت بدهند بموم نظر در خصوص عمل یا بیعت  
که در تمام احکام برای شهر مخصوصه و زامفتر دارند در این صورت  
حکم او نافذ است نسبت باهل آن شهر و کسیکه وارد آن شهر شود و هم  
جایز است که مخصوص نظر در عموم عمل او را مقرر دارند چنانکه بگویند  
حکم تو را بر قروض مخصوصه در جمیع ولایات خود قرار دادیم پس حکم او  
چون در مسئله مزبوره نافذ نخواهد بود

۱۹ اگر امام بگوید کسیکه در بین فلان و فلان حکم نماید او را قاضی قرار  
دادیم و رضاعت ولایت با بر چهار نظر است

۲۰ اعاظیکم ولایت قضا با انها منصفه میشود هفت لفظ است و این

۱ از آنجا که امر معروف و نهی از منکر است چنانچه او را از آنجا که حکم قاضی  
محکم حکم قاضی منصوب از طرف امام میت نمیتواند  
۲ و چون نظر باین و ابهامی است تا چه کسیکه صلاحیت تولیت ندارد و  
حال آنکه در تولیت قضا باید متبیین و مجتبی باشد  
۳ و نیز او را حکم قرار دادیم

قلدك استنبك استخلفك ردك الیک الحکم فو  
الیک جعلك الیک

# فصل دوم در صفات قاضی

۲۱ شرط است در قاضی که بالغ باشد - عاقل باشد - مرد باشد - انبیا  
و عدالت و طهارت مولد داشتن باشد - و طایر باشد

۲۲ تضاد و تباين كودك اگر چه نزد يك بلوغ باشد و تضاد و تضاد و تباين  
وفاق و وزن هر چند سایر شرایط هم جمع باشد و تضاد و تضاد و تباين  
و بی اهل احکام نافذ نیست

۲۳ کسی که مشغل بشروط ضوئی نباشد محکمت نافذ نیست و کفایت میکند  
دانستن فتوای علماء بلکه واجبات که بنام آنچه ولایت دارد ظاهر  
باشد - ضابط باشد بر فعل واجبات - محافظ باشد - این باشد

۲۴ اگر قاضی غیر اموشی علیه نماید با قرائن و شواهد و کثرت است و تولیت

۱ و نور مقلد کردم ۲ نور اناب قرار دادیم ۳ نور اخلاص قرار دادیم  
۴ حکم نامی و جامع کردم ۵ حکم را بنوعی و صریح کردم ۶ حکم را برای  
نور از دادیم



## جایز نیست

- ۲۵ در شرط اینکه قاضی باید عاقل و بالغ و رشید باشد اشکال و تخلف چنین در باب دیگر  
میباشد اما اقرب این است که هر دو شرط لازم است چنانکه شرط  
آزادی سلامت از کفلی لازم است اما اگر کسی عیب ندارد  
۲۶ اگر شرط منع شده و متغلبین از قضا در و لا باطل قلبه کردند حکم  
کسی که صاحب جور معین نماید نافذ نخواهد بود  
۲۷ تعدد قضا در ریل مهر جایز است خواه آنها را شرایط قرار بدهند یا  
هر یک از آنها را مستقل نمایند یا با آنها محله یا طریقه را و اگر در آنجا  
اگر اتفاق دو شرط آنها را در حکم شرط نمایند اقرب جواز است  
۲۸ اگر چند قاضی در تمام بلد مستقل باشند مدعی اختیار دارد که تنزد  
هر کدام بخواند مراغه نماید  
۲۹ اگر مصلحت قبولت کسی را که شرایط در او کامل نباشد نفعاً نداشته باشد  
در جواز این مطلب را رعایت مصلحت نظر است  
۳۰ کسی که شهادت بر دیگری قبول نمیشود حکمش نافذ نمیشود مثل شهادت  
۱ از یک طرفه یا اسلمه عدم شرایط جایز نیست و طرف دیگر باقتضای مصلحت جایز است

- مبنی بر اقا - دشمن بر دشمن - اما بد در بر نفع و ضرر پس - و برادر بر  
برادر حکمش نافذ است  
۳۱ جایز نیست که حاکم بکسی از متنازعین باشد بلکه واجب که غیر آنها باشد  
۳۲ اگر کسی قاضی شود که متعین برای قضاوت نباشد افضل این است که  
اگر صاحب کفایت باشد با و از بیست مال و مقرر داده نشود و میشود  
داد صحت اینکه از مصالح است  
۳۳ جایز است برای قاضی گرفتن روزی اگر متعین باشد و صاحب کفایت  
نباشد و اگر کفایت روزی داشته باشد جایز نیست برای اینکه  
ادای واجب میباشد  
۳۴ اگر از محتاجین حق ایمنه بگیرد هرگاه متعین نباشد و ضرورت  
باعث شده باشد قوله بر جواز است اما اقرب بجهت این است که قبولند  
حق ایمنه بگیرد و اگر متعین باشد و کفایت نداشته باشد جایز نیست  
۳۵ برای شاهیدان جهت ادای شهادت و برای تحمل آن حلال نیست

۱ یعنی قاضی متنازعین حق ایمنه بگیرد  
۲ یعنی حاضر شود که براسری شهادت حاصل نماید



۳۶ برای مؤذن - و مباشرت - و کتاب قاضی - و مترجم قاضی  
و مباشرت بکل و وزن - و معلم قرآن و ادب شرع - و صاحب بیان  
و دال بر بیست مثال کوفتن و وزنی از بیست مثال جا بزاز برای اینکه

اینها از مصالح نموده میشود

## خاتمه

۳۷ شرایط اجتهادی که سر اوارضا و وفاء و وفاداری علیت دانستن  
نیز چیز است - کتاب - سنت - اجماع - خلاف - اولی عقلیه  
از اسطحاب اصل برآید و غیر آنها - زبان عربی - اصول عقاید  
اصول فقه - شرایط برهان

اما معرفت کتاب بدانست و چیز محتاج است - دانستن -

۱ خواننده و قرآن ۲ اخبار ۳ مسائل اجماعی و عقلا ۴ مسائل فقهی  
بین علماء و مذاکره خلاف باشد ۵ اصول دین یا دلیل برهان ۶ از خلق  
۷ عام است که شامل همه باشد بدون حصر مثل کل من علیها فان  
خام است که انحصار بر بعضی داشته باشد مثل یا ایها الناس ارجعوا  
مطلق است که دلالت بر تمامیت نماید بدون قید مثل یا ایها الناس اتوا  
عقبه است که قید داشته باشد مثل ایها الذی عدل منکم  
محکم است که معنای آن واضح باشد و تاویل برادر نباشد مثل و قسروا  
الاندر الا ایاه  
منشایر صفات مثل کتب و اوابل سوره که از این تعبیل باشد (چندین)

عام - خاص - مطلق - مقید - محکم - قشابه - مجمل - مبین -  
ناصح - مشوخ و زیادت متعلقه با حکام که تقریباً با ضابطه هستند  
پس دانستن جمیع آیات قرآن عزیز بخواهد دانستن

اما دانستن سنی محتاج است بشناختن آنچه از احادیث متعلق  
با حکام میباشد و غیر آنها لازم نیست و شناختن - متواتر -  
احاد - مسند - مقبل - منقطع - مرسل - شناختن راویها  
شناختن مسائل اجماع و خلاف

(تقریباً مقبول) مجمل است که دلالت بر واضح نباشد مثل ثلاثه فروع که فروع  
هم بعضی را میگویند هم ظاهر را  
مبین است که توضیح کند مثل الخط الابصر من الخط الاسود من الفجر که من الفجر مبین  
مشوخ آید سکه حکم آن بر داشته شده باشد مثل الزمان لا ینکح الا زانیه  
ناصح است که فائز مقام آید مشوخ نباشد مثل انکحوا الا یا می منکم  
و محکم است که معنی آن از چندین اخبار باشد استنباط شود مثل وجوب نمازهای پنج  
آحاد غیر از آن است  
مسند است که سلسله مستدینا تماماً بدانند  
مقبل است که معصوم اتصال داشته باشد  
منقطع است که در وسط یکی از راویها قطع شده باشد  
مرسل است که همه روایان از شیعه شده باشد  
که راویها گفته باشند یا صحیح یا حسن یا غیر آن



والتن ادله عقلیه و معارض و تراجم

و از زبان عربی آتش - ثقی - صوف - نقد ریکه قران و

حدیث مان محتاج باشد

۳۸ شرط است که چند صاحب قوی باشد که لبیب آن تواند استخراج

قرنیه از اصول نماید و قوی قوه استخراج حفظ همه آنها گنایانیکند

۳۹ والتن مسائل که عقلاء بیان نموده اند شرط نیست

۴۰ و تخریج اینها و استکالات افریقات که جایز است

## فصل سوم

در عزل قاضی

قاضی مثل قاضی دیگر عزل

اول

۴۱ وجود چیز که مانع از تصاون شود مثل حقیق و دریاگی و غای

یا کونی و قمر امویی - اگر مصرع شود و بد خوب شود و در

۱ معارض اول کتابه شد و جامع و عقل و تراجم و اشعار و مقارنه که  
با طریق ترجیح داده میشود و تخریج اینها و استکالات و تخریج اینها  
مخصوصا اینها و نماید و در بعضی دیگر بخوبی بیان است

و بلا یست شرعیه قول ضعیفی است خواه امام او را عزل نماید یا ننماید

خواه اشهاد غیرا و نماید یا ننماید اگر با اجماع حکم نماید حکمش نافذ نخواهد

## دوم

۴۲ از کار افتادن قاضی اصلی - پس هرگاه منق قاضی اصلی معلوم شود

یا دیوانگی او یا عزل او یا مرگ او واقع گردد نایب و معزول میشود خواه

امام او را عزل کند یا نکند و قوله برای این است نایب عزل نمیشود بچون آنکه

نایب قاضی مثل نایب امام است چرا که نصب نایب مشروط باذن امام است

ولی در این نظرات

۴۳ اگر امام وفات نماید اقربا بر آنست که قاضی را عزل میشوند

۴۴ هرگاه امام یا نایب امام عزل قاضی را بطوری مصلحت بدارند یا بواسطه

وجود کسیکه کامل تر از او است لازم بدارند قاضی را عزل مینمایند

و یا عزل قاضی اقربا یا جانشینان و زمان نظرات

۱ یعنی بعد از وجود نایب عزل و از این طرف اجازه و در بعضی مرعات  
دلالت بر آن ندارد و از طرف دیگر نایب قاضی که از طرف امام است مثل  
نایب امام است و بنی مرتضی و بیل خود و از این جهت که منصب است  
که از جانب امام داده و وقت بخواند و از عزل مینماید بکند و از این جهت که  
شرعیت و کار و برای مصالح عموم بدو مصلحت نمیشود عزل کرد



۴۵ ایا عزل فایض متوقف بر رسیدن خبر یا و است یا نه مسئله و احتمال است  
و منشاء آن بر آن است که از یک طرف فایض یا و کل باشد و جهت از طرف  
دیگر اگر قبل از رسیدن خبر عزل شود قطعا موجب ضرر مردم خواهد بود  
۴۶ اگر فایض بکفیه شود که وقتی این کاخذ را بخواند معزول و فایض کاخذ را  
خواند معزول خواهد بود و قبل از خواندن کاخذ معزول نمیشود و رد  
اینکه با عزلا و هر یک یک از طرف او در شغلی باشد و نایبهای او در هر  
نایبه معزول بشوند مثلا فاست

۴۷ اگر فایض بعد از عزل بگوید که چنان حکم کردم بدون شاهد از اوقول  
۴۸ اگر فایض یا اتفاقا شاهد عادل متعادل بدهد که این حکمی است که  
فایض کرده و احکم خود را ذکر نکند در قبول ان اشکال است لی اگر قبل  
از عزل بگوید بدون مجاز از اوقول میشود

۴۹ اگر کسی بر فایض معزول دعا نماید که از او رشوه گرفته فایض مانع  
قائم معزول را حاضر نموده مابین آنها حکومت مینماید

۱ چون فایض مثل و کل را رسیدن خبر یا و شرط نیست را بخواند و علامه  
قدس سر بر آن است که اگر خطا از آن است که رسیدن خبر یا و قبل از آن است  
و چون فایض معزول را ندانند بهجت اینکه شاهد فایض حکم خود را منظور و در وقت

۵۰ هم چنین اگر کسی بگوید مالی از من بیهوده و فاسق گرفته شدن  
و اگر چه بگوید مال را ذکر نکند اقرار بشنیدن دعوی است بجهت اینکه  
یا فایض بر فایض در حکم اگر چه خود او نکر فایض باشد غیر بر فایض است  
۵۱ اگر کسی بگوید که فایض بیهوده و فاسق بر من حکم کرده احضار فایض  
واجب است اگر چه مدعی شاهد کافی نداشته و قنیه فایض حاضر شد اگر  
اقرار نمود بجهت از خسارت ملزم میشود و اگر گفت حکم نکردم مگر بیهوده  
دو عادل قوی را بر آن است که چون اقراران بقتل مال از مدعی میکند  
و ادعای او هم رافع ضمان از خود او میکنند و او شاهد میخواهند  
ولی در این نظرات چرا که حکام ظاهر در احکام خود احتیاط بخا  
مینا و رند پس واجب است که قسم بخورد برای اینکه ادعا او مطابق ظاهر  
۵۲ اگر نایب فایض معزول بگوید این مال را در مقابل اجر بکارم گرفته ام  
قبول نمیشود هر چند فایض معزول هم تصدیق نماید مگر جوی بیاورد

در اکتفای قسم او در قدر اجزای المثل نظر است  
۱ در صورتیکه فایض معزول در حکم کرده باشد و بشمارت و فاسق واضح حکم  
فاده باشد و اقرار بر خود فایض است بر بیهوده مال و چون حکم از استقامتی  
طرف حاصل شده باید اقرار است بدهد و ادعای او که بشمارت و دو عادل حکم  
کرده ام رافع ضمان از فایض مینماید و اگر بگوید که فایض قسم بیهوده و رشوه  
دیگر بر آن است قطعا قسم با و فایض مینماید و غیر از اجزای المثل است که نایب فایض بگوید



۵۳ اگر بعد از شنیدن شاهد و قبل از دادن حکم دانه معتدل شود و در

باره معین شود واجب که دوباره شهید را بشنود اما اگر بعد از شنیدن

شاهد از ولایت خود بیرون رفته و دوباره برگردد واجب نیست

## مفصل در

در حکم کی حکم

در آن چند فصل است

## فصل اول

در آداب حکم

۵۴ منزل دار است که فایده و فواید بسیار که ولایت دارد میبرد - حال

آنکه شرف از اهل آن ببرند - و از آنها آنچه محتاج بشناختن است

بشناسد - و وقتی وارد میشود و در خود را انتشار میدهد

- و اهل آن را برای خواندن حکم خود روزی دعوت نماید - و وسط

شهر منزل کند - و برای قضاوت در محل ظاهری بنشیند مثل یکا

و بیچون قضا کا می نارسد و با انسان باشد - و شروع کند

تجویل گرفتن دیوان حکم از معتدل و تجویل گرفتن آنچه در دیوان

منزل و از وثیقه های مردم هست - و تجویل گرفتن محاکم که قضاوت میکنند

حاکم ثابت است - تجویل گرفتن محاکم که نسخهای حکم حاکم باشد تجویل

گرفتن تحت ها و اسناد مردم - و هر نوعی را در محله عظیم بگذا

۵۵ فایده باید برای قضاوت در بعضی بیرون بیاید و از غضب

گرسنگی و تشنگی و خستگی و در درو احتیاج بقضا واجب و

چرت زدن خالی باشد

۵۶ اگر در مسجد قضاوت کند وقت داخل شدن بمسجد و در وقت نماز بگذرد

و پشت بقبله بنشیند برای اینکه روی اشخاصی که مراعات دارند بر

قبله واقع شود و گفته شده که رو بقبله بنشیند

۵۷ در اول جلوس باید با مردم جوین نظر کند پس هر کدام که بظلم یا بزرگی

اشهر خبر شنیده اند تا دعا دهد و هر کدام اظهار کند که حاضر میور شد

نگاه بدارد

۵۸ اگر مجوس بگوید من مظلوم و من بینه مصترم اگر طرف تصدیق نماید

۱ غرض جلدیت که در آن اوراق گذارده میشود و باید در روی آنها

تغییرات را ذکر نمایند

۲ ندارد



آزاد میشود و اگر کند بی نماید هرگاه خود مدعی مال باشد و بایست  
ثابت شد باشد که برای مجبور مال به دست مجبور برسد و مگر اینکه  
بعلت مال شاهد فاسد نماید - و اگر دعوی شامل گرفتن مال نباشد  
و برای او هم اصل مال ثابت باشد در ندادن و قول قول مجبور است  
باعتبار

۵۹ اگر مجبور بگوید که من مظلوم قسم برای اینکه حق بر من نباشد از قسم  
شاهد طلبید میشود اگر اقامه شاهد کرد باینجه میباشد و الا بعد از  
اینکه قسم بخورد آزاد میشود

۶۰ ایما مجبور بگوید که من مظلوم واقع شده و قسم او را حاضر نگذاشته باشد  
میشود آزاد کرد اگر با بر است که جایز نیست

۶۱ اگر مجبور بگوید که من خصمی ندارم و نمیدانم چرا حبس شده ام بگوید  
تو این خصم و بنابر خواهی که بگوید اگر حاضر نشود از مجبور آزاد  
شد و اگر بگوید من خصم و غایب است و کان شود که مجبور مظلوم است  
آزادی و نظر است اگر بگوید باینجه است که او را نمیدانم و آزاد  
از اینجه که بعد از حقوق است تا موجب ثابت نشود پس باید کرد  
از طرف دیگر چون تالیف میکریم ظاهر باینست که حق باشد

میباشد بلکه در سخت مراقبت میدارند تا ختم او حاضر شود و با او  
میتوانند که بخیل نماید اگر حاضر نشود آزاد میشود

۶۲ بعد از آن نظر میکند در وصایا اموال اطفال و دیوانگان و بیا  
آنچه آنچه موجب تمام باشد قرار میدهند از گرفتن ضامن - یا  
انقضاء وصایت - یا اسقاط ولایت خواه بواسطه بلوغ و رشد باشد  
خواه بواسطه خباثت - یا ضمیمه کردن شرکاء اگر وصی یا ولی عاجز باشد  
بعد از آن نظر میکند در امانی خاک که حافظ اموال ایام و دیوانگان  
و کسان هستند که بعلت سفاهت یا عتد دیگری از مال خود مجبور  
میشوند - و نظر میکند در امانی و ذایع و امانی پرداخت مال  
و صبی و در میان قرضه پس خائن را عزل میکند - و برای عاجزان  
قرار میدهد - و باید بل میکند اگر صالحی بیافشد شود - و منقر  
میدارد کسیکه امین و قوی باشد - و اگر امین خاک تصرف کرد  
و اعلیت داشته باشد عمل او نافذ است و اگر فاسق باشد ولی کفالت  
وصیت برای آنهاست تا بالغ و عاقل و معین نباشند دادن مال مجبور

یا وایای آنها و وصی و ولی



آنها صحیح است و اگر غیر معین باشند مثل قضا و مناکن احوال  
فما ن میزد و چون اگر اوصی تصرف نداشتند و احوال عدم ضمان بر  
برای اینکه مال را با هلس رسانده و هم چنان است اگر غیر وصی  
مال و وصیتی را تصرف نماید

بعد از آن نظر میکند رجوع آنها و مانعهای گشته پس آنچه بیم  
تلف دارد و آنچه خرجش مثبت است را بر میگرداند آنها را میفروشد و  
آنچه پیدا کنند بگوید ملک سال است تعریف کرده و صاحبش را  
نشد اگر ردیف مین باشد و پیدا کنند قبول نماید بخود او تسلیم  
میکند - آنچه غیر از آنها باشد چون جواهر نفوذ نکند میبازد  
تا صاحب آنها پیدا شود

۶۵ بعلما امر میکند که در وقت صد و بیستم روز و حاضر باشند که  
اگر خطای از او واقع شود و از انکار نماید و اگر چیزی بر او مشکوک  
شود از آنها استیضاح نماید تا بداند بطوریکه آنها را مقلد حکم نماید  
۶۶ اگر فایده خطا نماید پس تلف کند اما مال خود ضامن نخواهد بود بلکه  
چون آنها و مال آنها بیکدیگر میزنند و در روزی که جمع شده باشد

از بیت المال اقامه خواهد شد

۶۷ بعد از آن در ترتیب منشی و مترجم و مینا شرفست و مباشر و ذمه و  
صراق وقت میباشد

۶۸ منشی باید عادل و غافل و بی طبع باشد ولی چند نفر باشند مثل پیش  
مترجم باید دو نفر باشند و عادل

۶۹ اگر در قاضی گری باشد کسیکه میتواند باید دو نفر و عادل باشد  
و شرط نیست که مترجم و منعم بگویند ما شهادت میدیم سا آزاد  
بودن هم مدانها شرط نیست اگر منعم اجرت بخواند دو جواب آن بر  
صاحب حواشای است

۷۰ اگر کسی در مجلس قاضی بگوید اول بر زبان او زجر میکند اگر  
اصرار نماید شدن برش میکند

۷۱ اگر دروغ شاهد ظاهر شود او را در ملا تعزیر میکنند و در دفع  
دین هر قدر از مردم اغشاء نماید ۲ و آنچه پیشوندان بگویند دم نمیدهند بگویند  
شهادت میدهند که فلازین بطور گشت است ۳ از آنها بیکدیگر از مصالح عامه است  
انگشت فاد نماید از آنها بیکدیگر نیاید از مدعی میکند میتوان اجرت بخواند  
۴ بیکدیگر او را زد کرده بیکدیگر مانند مردم او را بشناسند که شهادت  
دروغ میدهد



از اجازت بپسند.

۶۳ برای فاضی مکرر است - وقت قضاوت زبان برای خود قرار دهد.

- همیشه برای محل قضاوت مجدداً محل قرار دهد - با وجو غصب

و احوال نظیر آن که خاطر را مشغول میدارد قضاوت نماید و اگر بنا به

حال حکم کند نافذ خواهد بود - برای خود شخصاً خرید و فروش نماید

- بنفشه حاضر حکومت بشود - طوری خود را مضییع و گرفته نشا

بدهد که مانع از اظهار حجت نزد او باشد - طوری خود را از وظایف

نماید که موجب کاستر مقامش باشد - نصب یهود و معتن نماید

## فصل در بیو

۶۴ برخاکه واجب که مابین مدعی و مدعی الیه اگر در اسلام و کفر متساوی

باشند در قیام و نظر جواب سلام و انواع اکرام و نشستن و کوسیدن

و عدالت در حکم بطور تساوی قرار نماید و بر او است که مسلم و اد

محلس بالا را از مدعی قرار دهد که مسلم بالا را از مدعی پیشیند و خانرا

۱ اگر کسی بر قاضی در محضر دیگری قائم و دعوی نماید خود را حاضر شود

مکروه است باید و مکمل بفرستد  
و چند نفر معین نماید که آنها برای همه شهادت دهند

که مسلم بنشیند و مدعی بنشیند - شوهر در مهل قلیه واجب بنشیند

۶۵ اگر کسی از دو خصم آقا نماید گوش خواهد داد و اگر حرف نزنند مستحب

است که قاضی هر دو بگوید تکلم کنید یا بگوید هر کدام از شما متهم <sup>مستند</sup>

تکلم کنید و اگر احسان کند که آنها احتشام او را منظور میگذارند

اسری دهد که کسی دیگر با آنها مشغول بگوید

۶۶ گواهی دارد که فاضی یکی از دو خصم را خطاب تخصیص دهد

۶۷ اگر یکی از دو خصم ادعای خود را اظهار کند از دیگری جواب میخواهد

هرگاه اقرار کرد حق ثابت خواهد شد هر چند قاضی هم قضیت نکند

و اگر انکار کرد بگوید یا شاهد داری پس اگر بگوید ندارم

بعد شاهد بیاورد و اقرب شهادت شاهد است برای اینکه شاهد <sup>مستند</sup>

کرده بوده و بعد بخاطر آورده است

۶۸ اگر بعد از اینها زیاد باشند هر کدام که اول وارد شده باشد و مقدم

است اگر در ورود مساوی باشند قریب بین آنها زده میشود ولی

۱ چنانچه ممکن است یکی از متدافعین در طلب ما بفرماید اما ظاهر است

شاید بگوید  
و قضایت یعنی حکم کردم



مسافر که عجله داشته باشد و در مقدمه میباشد - برای دفعه  
و مدتی هم در قنوی در سبب انقضاء جاری است - هرگز بهر  
درآمد بیک دعوی قناعت میکند اگر چه مدعی طلبه بگوید

۷۹ اگر چه از محتاج صحت بقیه بیان دعوی کرد و دیگری گفت که من  
مدعی منم الشان بحرقا و نمیشود مگر بعد از منتهی شد حکومت  
۸۰ اگر و نفر یکدفعه مبادرت کردند از کسی دعوی شنیده میشود که در  
طرف راست بنویسد و قرار گرفته باشد

۸۱ بر قاضی مکرر است که بکلی از محتاج صحت را بداند و بکری بماند نماید  
و منرا و از بقیه که بماند به محتاج صحت حاضر شود ولی بولایت غیر  
انها حاضر شدن ضرر ندارد اگر چه از محتاج صحت مقصود از دعوی است

۸۲ مستحب است که قاضی چنان داننا خوش بکند و حاضر جنازه بشود

۸۳ رشوه بگریزند آن حرام است و دهند آنهم اگر قصدش رسیدن باطل  
باشد گناه کار است لی برسد بچیز نیست

۱ در شنیدن دعوی آنها  
۲ اگر چه بیک نفر چند دعوی داشته باشد بعد از اینکه در وجه داد بیک  
دعوی قناعت میکند

۸۴ هرگز رشوه واجب است که از او عجله خواهد برای دفعه آن  
حکم کرده باشد یا باطل و اگر رشوه قبل از اینکه بدهند آن برسد  
لغف شود بگریزند آن ضمانت

۸۵ جایز نیست که قاضی بیک ارد و وجه طلبی نماید که ضرر و خسارت در آن  
باشد و ندانند که او را از اعماله بصورت احتجاج نماید و بر قاضی برای  
بستن باب منازعه منصوب است

۸۶ اگر مدعی علیه دعوی مدعی را بدعوی دیگر قطع نماید شنیده نشود  
تا حکومت آن دعوی تمام شود

۸۷ اگر حکم قضیه واضح باشد بر قاضی لازم است که حکم بدهد و مستحب  
است که طرفین فاضل تر عیب نماید و اگر صلح منعقد باشد بخصما  
شرع حکم میباشد هرگاه حکم مشکل شود ناخبر میباشد و ناخوش ظاهر  
شود و حدی برای ناخبر غیر از ظاهر شدن حق نیست

۸۸ برای قاضی کرامت دارد که در اسقاط یا ابطال حق قناعت نماید

۸۹ مستحب است که هر دو خصم را قاضی پیش رو خود بنشاند و اصغر  
بایستند هم جایز است



## فصل سوم در شنیدن قضا

- ۹۰ امام مطلقا بعلم خود حکم مینماید و غیر امام در حقوق مردم بعلم خود حکم مینماید و همچنین در حقوق الله بنا بر اجماع
- ۹۱ در صورت حکم قاضی بعلم خود حضور شاهد برای مشاهده حکم شرط نیست لکن مستحب است
- ۹۲ اگر قاضی دعوی را نداند محتاج میشود بدلیل و حجة
- ۹۳ اگر قاضی فتوی و شاهد بنا در دوح آنها را بداند حکم نخواهد کرد اگر عدالت آنها را نداند از ترکیب آنها مستغنی بوده حکم خواهد کرد اگر جای اهل باحوال شاهد باشد تحقیق خواهد کرد و برای داد حکم دانستن اسلام شاهد با ندانستن عدالت او کفایت نمیکند و صد حکم متوقف بر همانند عدالت ظاهر شده حکم نماید یا منق ظاهر شده رد کند

۱ چه حق الله چه حق الناس ۱ یعنی اگر عدالت بعلم خود معلوم میکند و الا تحقیق و دلیل میبرد و از دست یعنی برای مدعی که شاهد آورده می بیند باید عدالت نبود ثابت باشد

۲۴ اگر بطاهر شاهد ها حکم نماید پس معانی آنها وقت حکومت قاضی شده حکم را انقض خواهد کرد و جایز نیست که قاضی بر حسن ظاهر شاهد اعتماد نماید

۲۵ اگر بید و کار در بینها می زند قاضی اقرار نماید قاضی بعلم خود حکم خواهد داد مثل اینکه او در مجلس حکومت اقرار کرده باشد

۲۶ جایز نیست که قاضی بخط خود اعتماد نماید در صورتیکه ندانند نباشد و هم چنین است شاهد هر چند با او شاهد هفتاد و یکری شناده باشد برای اینکه در خط امکان ساختگی می رود اگر خط محفوظ و از تحریف ایمن باشد میتوان در روایت خبر یکند نه اینکه بموجب آن خط شهادت بدهد یا حکم کند

۲۷ اگر نزد قاضی دو نفر شهادت دهند که او در قضیه حکم داده است در باب قاضی نباشد اقربا نیست که حکم بعنوان یکدیگر بکنند چنانکه محدثی خبر میدهد از کسی که حدیث او را بخودش خبر داده که فلان از قورم چنین روا کرد

۱ یعنی بظاهر استلاح بود شاهد ها حکم نماید  
۲ شاهد بخط خود نباید اعتماد کرد و لو شاهد شده بود لول آن خط شهادت بدهد



۹۸ همچنان فایده دیگر شهادت دو شاهد میبشود بحد حکم فاضل حکم نماید  
اگر او تکذیب نموده و انفراد

۹۹ اگر کسی ادعا نماید که فاضل برای او حکم کرده و فاضل انکار نماید  
فاضل مسترد و ادعای او بطلان مییابد و شاهد قسم دارد نمیشود

۱۰۰ شرا و راست بر خا کو اگر در موضع شبهه بخواد احطاط نماید در  
میان شود و جدا بپای بندازد خاصه نموده که قوی در پیشانی باشد  
امداد نمودن که نموده صاحب بشیر و صاحب بن نوی باشند این  
کار گراحت دارد

## فصل چهارم

در ترکیب شهود

۱۰۱ بر فاضل واجب است که در صورت شک بعد از آن شاهد هر چند قسم  
شاکت باشد شهود را ترکیب نماید مگر اینکه خصم بعد از آن شاهد اقرا  
کند بنا بر اشکال

از اینجا که ترکیب شهادت فاضل حکم نمیشود داد و  
از طرف دیگر اینست که برای او مقتضای است و حق او را برادر کرد مسیح  
است

۱۰۲ آیا بر فاضل لازم است که حال شهود ترکیب را با طریقت دعوی  
معتبر نماید این احتمال میسر و محتمل است که امکان دارد بین آنها  
دشمنی باشد و یا فساد و مال را بد و شاهد ترکیب معلوم میباشد  
احتمال میسر و برای اینکه ممکن است که در مقابل کم شاهد را ضبط  
نمایند در مقابل بسیار - اقرب این است که این ممنوع است برای  
آنکه عدالت بجهت بدترین است

۱۰۳ صفت شاهد ترکیب مثل صفت شاهد اصل است و واجب است  
که ترکیب بواسطه کثرت صحبت و معاشرت قدیم بیاطن کار کسی که بعد  
میباشد خارج باشد طرف معامله بودن شرط نیست اگر چه حوط است  
شاهد بجرم نمیشود مگر او را در فعلی مضر بعد از آن ببینند باید

۱۰۴ میان مردم فصل اول و دومی شایع باشد که موجب علم بشود و قبول  
بکنند باده فخریکه حال آنها معلوم نباشد احکام نمیشود - و اگر  
فرض نمایم که علم حاصل شود شاهد بجرم میشود

بینه در حضور دو شاهد ترکیب عدل عین را هم حاضر نماید بر آن  
شاهد اصل  
از جهت عدد و کمال و عدالت



۱۰۵ قاضی میتواند شهادت در عادل و عدالت یا قاضی شهودی حکم نماید

اگر برای حکومت در عدل و جرح منصوب شده باشد

در عدل و لایق است که شهادت بان داده شود و لفظ شهادت ذکر

نشود یا گفته شود که مقبول الشهاده است پس میگوید شهادت میبدم

که فلان شخص عادل و مقبول الشهاده است

بنا عادل است که شهادت بان مقبول میشود

اگر برای برائت معیار است و قاضی که مقبول الشهاده است قضاوت منو

کرد و شرط نیست بگوید مقبول الشهاده است بر ضرر من و بر نفع من

و کتاب نمیکند که بگوید از او غیر از غیر نمیدانم

خط در عدل کتاب نمیکند و لود و فرستاده عادل بفرستند که

بان خط شهادت بدهند

۱۰۶ اگر بعد از شنیدن شاهد مدعی از قاضی بخواهد که ثابت عدالت

آنها غیر مسلم و احسن نماید بگوید برائت که جایز است برای اینکه امان

در بنا عادل است که گول خورد و غفلت دارد و معروض است

چون مدعی شاهد خود را اقامه کرده تا قاضی عدالت آنها را روشن

نماید خواهش بر سر غریب را نمیکند

شاهد بدعوی خود کرده و لایق اقرب بخواه ابراست که ممنوع است -

و هم چنین واجب نیست که از غریم مطالبه رهن یا ضمانت بشود

۱۰۷ شرا و اراست که سوال از ترک شهادت در نهانه باشد چون که از طاعت

دور تر است

۱۰۸ جرح و تعدیل یا شنیدن آنها جایز نیست - عدالت بطور اطلاق

ثابت میشود اما جرح برای بعضی علماء بدو تقبیح ثابت نمیشود -

اگر شاهد ترکیده و بنا بر ناسبت دهد عاقل نمیشود

۱۰۹ در جرح احتیاج بنا بر معرفت نیست بخلاف عدالت بلکه در جرح

علم بوجوب آن کتاب میکند

۱۱۰ اگر شهود در جرح و تعدیل اختلاف نمایند جرح مقدم خواهد بود

و اگر و شاهد جرح ناید و شاهد تعدیل تعارض کنند بعضی علماء

گفته اند که حاکم در دادن حکم توقف میکند و احضال دارد که عمل

بجرح نماید

۱ باید شجاع حاصل باشد و غرض از اینست که سبب فتی را بیان

نماید شاهد حقیقه فتی نیابد



۱۱۱ اگر عدالت شاهد ثابت شد قاضی با ستم را آن حکم مینماید اما متنافی آن

ظاهر شود ولی اسوطات که بعد از گذشتن مدت که ممکن است تغییر

حال برای شاهد حاصل شود طلب تزکیه او را بکنند و از جهت طول

زمان با ضرر از سبب نظر حاکم است

۱۱۲ اگر بعد از تزکیه شاهد حاکم شک نماید بنوعی این که شاهد شاهد

غلط کرده باشد تحقیق مینماید و از شاهد چند بار و بقبیل سوال

مینماید برای اینکه شاید در کلامش اختلاف حاصل شود اگر شک

اضرار کند در اعادة همان لفظ بر حاکم جایز است که بعد از تحقیق حکم

بدهد اگر چه شبهه مانده نماید بنا بر اشکال

۱۱۳ جرح و تعدیل ثابت نمیشود مگر بشهادت دو شاهد عادل مرد

۱۱۴ بان شاهد جرح تنها یا شهود تعدیل معافی نمیکند

۱۱۵ اگر خصم را آنچه شود که بشهادت قاضی بر او حکم شود صحیح نیست

۱۱۶ اگر خصم بعد از آن شاهدی اعتراف کند در حکم بر او نظرات شرکا

بسیار است که عدالت شاهد معتبر شد قاضی و عادل خواهد داشت  
شهادت و را قبول خواهد کرد اما متنافی آن معلوم شود تحقیق از طریق دیگر  
مثلاً اشکال از یک طرف قاضی و شهادت از طرف دیگر عمل و در شرایط تزکیه و غیره  
که قاضی را نشان مینماید و متنافی نظر را متناقض میگرداند

و درباره او جایز بدینیم بعد از آن شاهد در حق غیر ثابت نخواهد بود

۱۱۷ اگر قاضی علیه فاشه شاهد نماید که این شاهد با این حق در نزد

قاضی شهادت دادند و بعد از آن شهادت آنها رد شد شهادت آنها

باطل خواهد شد

## فصل پنجم

### در نقض حکم

۱۱۸ اگر قاضی حکمی نماید که کتاب یا سند متواتر یا اجماع مخالف آن باشد

و یا جمله اگر مخالف با دلیل قطعی باشد یا بر خود حاکم و غیره

واجب است که آن حکم را نقض نماید و امضای این حکم جایز نیست خواه

بر حاکم آن پوشیده باشد یا نباشد خواه جاهل یا آن حکم آنرا نخبند

کرده باشد یا نکرده باشد

۱۱۹ اگر دلیل قطعی یا حکم قاضی مخالف با نقض نمیشود چنانکه اگر

حکم یقینیه یا اکثریت نماید مگر اینکه حکم بطلان واقع شده و بدون

قران یا غایبی که معنای آن از چندین خبر رسیده باشد یا رأی  
اکثر ائمه است که شفعه میان دو نفر است و قاضی در میان بینر هم نباید  
میدانند



دلیل قطعی یا دلیل ظنی یا عدم استیفاء شرایط اجتهاد حکمی کرده باشد  
 ۱۲۰ اگر اجتهاد قاضی قبل از دادن حکم تغییر کرده باشد بطوریکه تغییر کرد  
 حکم خواهد بود

۱۲۱ بر قاضی تتبع قضایای سابقین او با تتبع قضاء حکام دیگر لازم  
 نیست اگر تتبع نماید باید نظر یا مورد قاضی قبل از خود بکند اگر اهل  
 قضاوت بوده آنچه از احکام او سوابق بوده نقض نمیکند و غیره  
 سوابق نقض میکنند اگر چه حق الله باشد مثل آردی بنده و طلا  
 و اگر حق الناس باشد بمطالع صاحب آن شخص خواهد کرد - اگر  
 از اهل صیانت بوده احکام او را تماماً نقض مینمایند اما اگر حکم  
 به سوابق داده نقض آن محل اشکالات اشکال ناپسند است از اینکه  
 متوجهی و حق رسیدن

۱۲۲ اگر قاضی سابق حکمی داده باشد که نزد خود او خطا باشد و نیز  
 لازم سوابق باشد در نقض او با اینکه خاکی اول اهلیت قضا را داشته نظر است

عنه رسید که باید که قضا سابق چه حکم داده اند - مثلاً نظر حکم  
 حکم است از قاضی حاضر و اهلیت قاضی سابق و از طرف دیگر حکم نافذ  
 میشود و قاضی حکم را از قضا داده و اشتباه شده پس حکم سابق باطل است

اثر بر اینست هر حکمی که قاضی حاضر ظاهر شود که خطا است خواه  
 از خود او باشد و خواه از قاضی سابق این قاضی نقض کرده  
 بطوریکه حق میدانند تجدید حکم مینماید

۱۲۳ اگر محکوم علیه تصور نماید که خاکی اول بر او مباح حکم کرده  
 بر این قاضی لازم است که در آن باب نظر کند و همچنین اگر سند او  
 ثابت شود که حکم اول باطل است آن حکم را باطل مینماید  
 ۱۲۴ حکم حاکم چیزها از صفت خود تغییر نمیدهد ظاهر است باینکه  
 اما باطل مینماید

۱۲۵ اگر کسی که حکم بمنفعه صادر شده بطلان حکم را بداند بخواهد  
 او حکم داده شده بجهت او مباح نخواهد بود خواه مال باشد خواه  
 عقدی باشد یا طلاق باشد یا غیره

۱۲۶ اگر کسی شاهد دروغ اقامه نماید که در بیعت نکاح کرده برای آن مرد  
 مفاد بیعت زن حلال نیست اگر چه حکم بر زن و بیعت او صادر شود و  
 بر زن واجب است تا مگر است از نزد یکدیگر او بیعت ناپسند و بر مرد

و معاود بعد از بیعت نکرد میشود



کلاه و مهر زن و حدایر مثل و ارد میاید و اگر اعتقاد داشتند  
که با این اقدام زن بر او مباح میشود فقط حد ساقط میشود و زن  
میتواند که در باطن شوهری دیگر بکشد لکن با جمیع بیاب و مرد نکند

۱۳۷ اگر دو شاهد که باطن فاسق باشند و ظاهرا عادل بر طلاق

شهادت بدهند طلاق واقع میشود و هر یک از آن دو شاهد هم  
میتوانند با آزن نکاح نمایند بنا بر اشکال

## نکته

۱۳۸ صورت حکمی که نفق می شود از اینست که خاکر میگوید که حکم <sup>نکاح</sup>

با قضیت <sup>بذلک</sup> (یعنی حکم کردم با بطور) یا بگوید یا نقذت (یعنی

انقاد کردم) یا امضیت (یعنی امضاء کردم) یا الزمت (یعنی

الزام کردم) یا اذقع الیه مال (یعنی مال او را با و بدم) یا اخرج

من حقه (یعنی از خوا و خارج شو) یا امر می کند بفرش یا غیره فرم

۱ اگر با آزن نزدیکی نماید <sup>و</sup> منشاء اشکال و فوج طلاق صحیح  
ظاهرا و باطنا چون شاهد ظاهر و اصلاح بوده و از طرفین چون  
شاهد طلاق باید عادل حقیقی باشد و چون نبوده شکل میشود  
<sup>و</sup> یا امر میکند که مال را بفرشند و حق مدعی را بدهند یا غیره  
فرش معادل دیگر نمایند که مدعی بخش برسد

۱۳۹ اگر بگوید ثبت بخدی (یعنی نزد من ثابت شد) یا ثبت حاکم (خو تو

شد) یا انت قد ثبت یا یخبر (تو دلیل خود را اقامه کردی) یا ان دعوا

ثابتة شرعا (دعوی تو شرعا ثابت است) اینها حکم نمیند و جایز است

که باطل شوند

۱۴۰ شرایطی که فاضل قضایای هر هفته را در بیعه ها و تحایر و اشتا

هر هفته را جمع نموده و بر آنها بنویسد که مال فلان ماه و فلان سال

## فصل ششم

### در اعداء

۱۴۱ اگر کسی علیه کیس از اعداء بخواند بر خاک لازم است که بار

کلمت نموده خصم او را اگر در ان شهر حاضر است بطلبد خواه مدعی بخیر

دعوی کرده باشد خواه نکند و باشد خواه حاکم بداند که در این اتفاقا

معاذله بوده یا نداند و اگر خصم او غایب باشد او را نخواهد طلبید

مگر بعد از آنکه مدعی بخیر دعوی نماید بواسطه شفعه که در وقت

۱ در عیوض مقدماتی که اگر قضایای روزانه را با باشد قضایای هر روز

جمع کرده و در روزی قضا را مینماید که قضای روز فلان ماه و فلان سال  
فلان بعد مال صر هفته و هر ماه و هر سال را بطور جمع اوری بنماید  
۲ اعداء اعداء و انتقام برای کسی که با و تعدی شده



هست اگر خبر دعوی کرده و او در قلمر و حکومت حاکم باشد و در اینجا  
خلیفه برای حاکم نباشد و از حاضر میکند - و اگر خلیفه نباشد و حکم  
میکند - اگر در غیر قلمر و او نباشد و لو مدعی علیه حاضر نباشد و  
حکم را با حجه و دلیل بر قاضی ثابت میکند

۱۳۲ مدعی علیه میتواند ولو در همان شهر باشد و کلی معین نماید که اینجا  
او نزد حاکم حاضر شود

۱۳۳ اگر کسی اقطاعی بر زمین داشته باشد که آن زمین میان مردان میر و مشایخ  
حکمران است اگر بخندیده باشد قاضی کیست از نزد او بفرستد  
که در حکم میر او مدعی او در خانه از حکومت نماید یا زن کسی را  
وکیل خواهد کرد که در مجلس حکم از طرف او حاضر شود و اگر قاضی  
بر آن زن وارد آید حاکم این خود را باید و شاهد فرزندان زن میبرد  
که در حضور شاهد ها او را قسم بدهند و اگر زن آفرانده آید و غوطه  
شاهد باشند

۱۳۴ کسی که از حضور خود و فرستادن وکیل امتناع نماید بر حاکم است  
اینکه در مجلسی که مدعی علیه است و قاضی صورت دعوی را بپایان  
آن محل میفرستد تا قضاوت را با تمام برساند

که او را حاضر بر نماید

۱۳۵ اگر مدعی علیه بنحیثی باشد و در در جلو خانه او جاریه میزند که اگر  
حاضر نشود در خانه اش محکوم مهر خواهد شد و اگر بعد از مهر  
حاضر نشد حاکم کسرا میفرستد جا دارند که اگر حاضر نشود وکیل  
از طرف او معین کرده و حکم بر او خواهد کرد - با وجود این اگر  
حاضر نشود همین کار را خواهد کرد و حکم بر او میباید و بر حاکم لازم  
است که ابتدا بر او حکم ضابطه صادر نماید

۱۳۶ اگر کسی بنحیثی معذور ولی او قائم نماید ولی این است بجهت حفظ اقطاع  
قاضی از اهانت حاکم از مدعی مطالبه خبر بر دعوی نماید و قاضی  
خبر ببرد قاضی را حاضر نمایند - خواه ادعای مدعی راجع به  
باشد - خواه راجع بظلم و حکم باشد - خواه بر شود باشد -  
خواه با مدعی متبینه باشد خواه نباشد

۱۳۷ اگر کسی بر دشمنان اقطاع نماید که بر او بدو دفع شهادت داده اند  
قاضی آنها را حاضر میباید اگر شاهد ها اعتراف نمودند آنها را  
ملزم بقرائن میکند و الا از مدعی و اعتراف آنها بینه بخوشد



می شود اگر ندانسته باشد در علم داد نشاهد ما اشکالات را

اینست که قسم داده میشوند

۱۳۸ اگر رقیبه بر فاضی منصوب دعائی داشته باشد اگر در آنجا اما

باشد یا عرض خواهد کرد اگر نباشد و مدعی در غیر حوزه ولایت

اتفاقیه باشد دعای خود را فاضی تحمل اظهار میدارد و اگر در

حوزه ولایت اتفاقیه باشد بخلیفه و نائب اظهار میدارد

## مفصل سیوم

در رد دعوی و جواب دعوی

در آن چند فصل است

## فصل اول

در تعریف مدعی

۱۳۹ مدعی کسی است که اگر دعوی را نراند نماید دعوی مندرک بمیاند - یا

کسی است که خلاف ظاهر دعای نماید - یا خلاف اصل دعای کند

۱ منشأ اشکالات آنست که چون منکر مدعی با آنها وارد میشود و از  
اینجا شک خدای بر آنها ادعا نمیکند و ثابت هم نشد مدعی دارد  
نمیاید

منکر مقابل او است

۱۴۰ اگر زن و شوهری قبل از مفارقت مسلمان شوند شوهر دعای کند

که با هم اسلام آورده اند پس نکاح با قیست زن دعای نماید که بگوید

دیگری اسلام آورده است عقد باطل است پس شوهر کسی است که

یا وجود سکوتش دعوی ترک میشود و زن مدعی ظاهرات که

مغایب باشد بجهت اینکه با هم اسلام آوردن بیهوش است در اینجا

در مقدم بودن هر کدام از آنها در اظهار دعوی احوال است

۱۴۱ گویا که نزدش مدعی باشد اگر بگوید رد کرده ام و قسم بخورد تصدیق

میشود برای رخصت که در آن است اگر قول ماهم همین باشد

۱۴۲ در مدعی شرط است که نابالغ و خافل باشد و ادعای او هم بازاجع

بنقص خودش باشد یا راجع بکسی باشد که ولایت دعوی از طرف او

داشته باشد و در چیزی باشد که غلک آن صحیح باشد

۱۴۳ دعوی بچه و دیوانه و دعوی کسی که مانع برای غیر خود ادعا کند

۱ یعنی ولو سکوت نماید و مدعی است ۲ یعنی اسلام آوردن یکی

تغییر دیگری ۳ یا اینکه بر مدعی است که شاهد بیاورد اما چون  
امین بوده پیشتر از قسم بر او وارد نیست



شبهه نمیشود مگر اینکه آنکس ولایت داشته باشد یا وکیل باشد  
 یا وصی یا خا که یا نا بجا که هم چنین دعوی سلطان را جمیع ثواب  
 و خول و لو بر کافری می دهند نمیشود و اگر قبض شراب خورد  
 ادعا نماید و معامله آتش کنند باشد بر نماز که نزد عی صحاح  
 ۱۴۴ مرد دعوی - صحت و لزوم شرط است - پس اگر کسی ادعای هبه  
 کند شبهه نمیشود مگر اینکه دعوی کند که هبه را قبض کرده بوده  
 و همچنین است در وقت رهن نزد کسی که قبض را در آن شرط میداند  
 ۱۴۵ اگر کسی ادعا کند که فایضه فاسق است شاهد ها فاسق هستند  
 ولی شاهد ندانسته باشد و ادعا کند آنکس که برای او حکم کرده  
 یا کسی که برای او شهادت داده اند اینستند و امیدانند در وقت  
 قسم بر نفی علم یا آنها اشکالات و اشکال ناشی از آنست که اگر  
 اقرار نمایند حکم فایضه باطل میشود و از آن طرف مدعی خواهی بود  
 ادعا میکند و بخواسته کول از قسم و بهین مردوده بطلان حکم نا  
 نمیشود و علاوه آن بطل مثل بر فساد است

۱. بهیچیکوم و دشمنی ۲. زیرا که مردم عریضه و در کس می تواند بر آن فایضه  
 شاهد را قسم دهد

۱۴۶ اگر منکر بعد از آنکه شبهه بر او خواهر نماید که مدعی را بر اسحق  
 خود قسم بدهند اجابت نمیشود و اگر منکر منم مدعی را باشد آن خوا  
 نماید اجابت و لازم نیست

۱۴۷ اگر کسی از مخاطبین ادعا کند که خشم و برحق اقرار کرده او را  
 این است که طرف را بخواهد الزام میکنند

۱۴۸ شبهه در دعوی در نکاح و غیر آن احتیاج یکشتن از خصوصیات اندک  
 اقامه قتل احتیاج دارد

۱۴۹ اگر کسی ادعا کند که این شخص شوهر من است و دعوی نکاح نکند  
 میکند هر چند چیزی را از حقوق زوجیت حقیقه نکند اگر  
 مرد انکار کرده و شاهد نباشد قسم بخورد و اگر نکول بکند از قسم  
 بخورد و نکاح ثابت خواهد بود و بحث مثل همینطور است اگر مرد  
 ادعا نماید

۱۵۰ اگر کسی ادعا نماید که این دختر کنیز من است شبهه نمیشود چرا که

۱. بر ادعا شاهد فاعداست ۲. که این قسم نامستطیع دارد میگویند  
 ۳. بنظر در قتل احتیاج دارد که از جزئیات و خصوصیات تحقیق شود  
 ۴. بنظر در شهادت شاهد دانسته باشد



جائز است که در ملک دیگری تولد شده باشد - اگر کسی بگوید که ما در او  
 در ملک من او را نماند شنیدیم نمیشود یا حمال آنکه شاید دختر  
 آزاد باشد - یا دیگری مال دنیا باشد - شاهد هم در این باب شنیدیم  
 نمیشود ما را میگوید مدعی تصریح نکند که آن دختر مال دنیا است و  
 هم چنین شاهد این تصریح را نکرده باشد  
 و همچنین است اگر کسی ادعا کند که - این موقوفه فعل من است - اگر تصریح  
 اقرار نماید که دختر از کثیر دیگر است و موقوفه فعل دیگر است چیزی  
 بر او لازم نمیآید و اگر تصریح کرده باشد بطوری که متاعی ملکیت او  
 باشد - اما اگر بگوید که این یافته از پنبه او است یا این آرد و نا  
 از کندم او است لازم میباشد

۱۵۱ اقرب است که دعوی مجهول مثل ادعای بر آنچه با جهانه شنیده  
 میشود چنانکه اقرار بیان و وصف بان قبول میشود  
 ۱۵۲ ایاد شنیدیم دعوی جرم بان شرط است در از اشکالات پس

یعنی ملک صادق نمیشود و بعضی ملک صادق نمیشود و بعضی  
 است غیر معلوم و جائز غیر معلوم و از بعضی اصول و عمومات معلوم  
 است که محتاج به جرم است از بعضی دیگر معلوم نیست

اگر شنیدیم دعوی را با نظر جان بدانیم قسم بر نهیم و اقامه نمویز  
 خواهیم کرد اما این قسم بعدی رد نمیشود  
 ۱۵۳ اگر علم بمقتل را شرط بدانیم در ضمن تذکره عین و قدر و نقد محتاج  
 خواهد بود - و در دعوی غیر عین بوضیفه که واقع چنانست باشد  
 احتیاج خواهد بود و در آن تذکره قیمت احتیاج نیست اگر چه که  
 قیمت با احتیاط نزدیکتر است - و در آنچه مثل نداشته باشد ذکر  
 قیمت واجب است

### فصل دوم

در آنچه بر دعوی مشرب میشود

۱۵۴ وقتی که دعوی مدعی تمام شد اقرب است که خود خاک  
 از ختم او جواب نمیطلبد تا مدعی از او خواهر کند بصحبت آنکه  
 سوال حق مدعی است موقوف بظالمه او است

۱۵۵ همینکه خاک از ختم سوال کرد اقسام جواب بر سه قسم است

### قسم اول - اقرار است

قسم منکر است و مثل ملا و نشن و مثل جواهر واجب



۱۵۴ اگر خصم اقرار کند و خود او هم جانی از نصرت باشد در صورتیکه  
 مدعی از قاضی خواهرش نماید بر حکومیت خصم حکم میکند یا بگوید  
 که میگوید تا از منک (نور الزام کردم) یا اخرج الیه بر حقه (خواهد)  
 با و واگذار کن) یا آنچه با بر خصم از ان شبیه باشد

۱۵۵ اگر مدعی خواهرش نماید که قاضی حکم را بگوید بر قاضی لازم است  
 که اگر او را با اسم و نسب شناسد حکم بنویسد یا در دفتر قاضی بنویسد  
 یا فیما بیل شهادت داده شود

۱۵۸ اگر مدعی خواهرش نماید که با اقرار خصم و دفتر شاهد قرار گیرد  
 بر قاضی عمل بان لازم میشود

۱۵۹ اگر قاضی قاضی کاخذ حکم را از بیت المال داد و بیایا و الا کینه  
 خواهرش حکم کینه میکند قاضی بر عهد او است بر خاک و واجب است  
 که قاضی از خود بدهد

۱۶۰ اگر خصم ادعای اعسار نماید و صدق او با باشد که مطلع  
 بحال او باشد یا بصدیق مدعی ثابت شود حبس او جایز نیست  
 ۱ بینه یا تع و شهادت کافی باشد ۲ بینه مدعی علیه میگوید

و مهلت داده میشود تا اذرا شود و اگر با حال فقر غیر در دعوی  
 شافط خواهد شد - اگر در دفع او شناخته شد حبس میشود  
 حق مدعی را بدهد - و اگر خاکه تخفیف کرد در شهادت و ثبوت  
 شود مهلت داده میشود - دادینا و بدت طلبکاران را که از او  
 کار بگیرند واجب نیست - و اگر مشتبه باشد دارا بپنداری  
 اگر مالدار شناخته شود یا اصل دعوی مال باشد حبس میشود  
 تا اندازی و ثابت شود و الا بر فقر خود قسم بخورد اگر نکول دهم  
 بکند مدعی بر قدر دنیا و قسم بخورد و او حبس میشود

### فصل در استکاد است

۱۶۱ بر از انکار خصم قاضی از مدعی سوال میکند که آیا شاهد داری  
 و این سوال را و حق میکند که مدعی نداند که موضع چنین سوال  
 است اگر بگوید بر قاضی واجب نیست - اگر مدعی گفت بلی  
 امر با حضار آنها میکند بعد بکار دیگران میبرد و از دست او گرفته  
 شاهد ندارد خاکه او را میداند که میبازد که حق قسم داد و از او دارد  
 بر اگر قسم دادن مدعی علیه را نخواهد خاکه او را قسم میدهد



ولی خاک را ز پیش خود درون طلب مدعی طرف را قسم نمیدهد  
و کسی هم باید قسم بخورد ابتدا قسم نمیکند تا خاک را و از قسم  
بدهد - پس اگر خاک در دین سوال مدعی قسم داد یا طرقتان  
پیش خود قسم خورد قسم لغو خواهد بود و اعطاء بان نخواهد شد  
و خاک بعد از سوال مدعی تکرار قسم خواهد کرد و هم چنین است  
اگر بیرون فایده او را قسم داده باشند

۱۸۲ و قسم که منکر قسم خورد دعوی از او ساقط میشود و بعد از آن  
بر مدعی حلال نیست که چیزی از او مطالبه کند اگر چه قسم دروغ  
خورده باشد و اگر مدعی بآل از مدعی طلب ظفر پیدا کند ساقط  
بیت که نقض است - و اگر عود عطا لیه کند نگاه کرده است -  
دعوی شاهد او هم شنبه نمیشود و بی غول برای اثبات که اگر  
مدعی شاهد بیاد و در حکم میشود مگر کسی که قسم بخورد حق را  
بقسم خود ساقط کرده باشد و اگر هم بر این است که اگر مدعی  
شاهد خود را فراموش کرده باشد بعد از آنکه او را شنبه  
میشود - هم چنین اگر مدعی شاهد بیاد نماید و قسم  
در این هم در دو حد اخلاص خود

بخورد شنبه میشود - بلی اگر کسی که قسم خورد خود را نکند  
نماید جایز است که حق مدعی از او مطالبه شود و از مال او نقض شود  
۱۸۳ اگر منکر قسم را مدعی رد کرد اگر مدعی قسم خورد دعوی او ثابت  
است اگر نکول کرد از دعای او ساقط میشود و با بعد از این مدعی  
میتواند مطالبه کند و از آن اشکال است

۱۸۴ اگر مدعی بمنکر بگوید که این قسم را از تو ساقط کردم دعوی او  
ساقط نمیشود اگر دعوی را دفعه دوم اعطاء کند میتواند منکر را قسم  
۱۸۵ اگر منکر نکول کرد یا بجنونی که نه قسم خورد و نه مدعی رد کرد حکم  
سه مرتبه بار میگردد یا قسم بخورد یا نکول کند قرار میدهد  
و این سه مرتبه محض احتیاط است نه آنکه واجب باشد - اگر منکر  
اصرار بر فعل خود کرد اقربا بر اثبات که خاک قسم را مدعی رد  
میکند اگر قسم خورد حش ثابت میشود اگر او هم امتناع از قسم  
کرد حش ساقط میشود

۱ بینه اگر امتناع از قسم حق مدعی کرد و از مال چیزی پیدا کرد  
نقض نماید - عموما اخبار حق مطالبه را در صورت نکول نفی میکند  
و بعضی فقط در همان مجلس نفی کرده در مجلس دیگر بخوبی نمائند



۱۶۶ قولی بر این است که بنکول منکر حکم بر حکومیت و مطلقا صادر بشود  
و اگر منکر بعد از نکول از قسم حاضر منم بشود مورد توجه نخواهد شد

### فصل سوم سکوتات

۱۶۷ اگر سکوت بواسطه آنکه باشد مثل کوی یا کنگه حاکم برای شنیدن  
جوابی و بواسطه اشاره معینه که یقین حاصل شود اهتمام میکند  
اگر محتاج به ترجم باشد بکفر کفایت نمیکند بلکه باید از دو نفر  
عادلات - اگر سکوت از روی عناد باشد حاکم او را بجهوب  
الزام میکند اگر امتناع کند حبس میشود تا اظهار کند - قولی  
بر این است که اجبار شرع میکند بجهوب دادن - و قولی بر این است که  
حاکم با و میگوید اگر جوابی ندی قیاما و الا ناکل قرار داد و  
قسم نامدعی میبکشم - اگر با از ضرر نماید قسم را بعد میزد بینما

### فصل ششم

در کیفیت شنیدن

۱۶۸ اگر بعد از آنکه منکر قاضی از مدعی سوال کند که بینه دارد و

بینه بعد از آنکه حاکم او را ناکل قرار داد

مدعی بگوید که دارم قاضی با و امر میکند که شاهد خود را حاضر کند  
بجهت اینکه این قسم حق مدعی است اگر چه قولی بر این است که قاضی  
ببنا بر آنکه بگوید - اگر مدعی جاهل است باید باشد حاکم میگوید یا  
که شاهد خود را اگر میخواهی حاضر کن بعد از آنکه حاضر کرد قاضی  
از آنها سوال نمیکند تا مدعی از قاضی خواهش نماید - چرا که  
حق مدعی است بدو دادن مدعی قاضی در آن تصور نمیکند  
و قبیلکه مدعی سوال از آنها را خواهش کرد قاضی میگوید یکبار  
شهادت دارد اگر بخواند اظهار نماید نباید یا بگوید که شهادت میدهد  
۱۶۹ و قبیلکه مدعی اقامه شاهد کرد قاضی حکم خواهد  
داد تا مدعی خواهش نماید اگر خواهش کرد و قاضی هم عدالت  
شاهد ها را از روی علم شناخت یا از روی تزکیه دانست و شهادت  
هر دو هم یا یکدیگر متفق و با اصل دعوی موافق بود آنوقت محکم  
میگوید اگر چیزی یا تو باشد که جرح شهادت آنها را بکند نزد من  
اظهار نما اگر خصم مهلت نخواهد سه روز مهلت خواهد داد اگر  
شاهد جرحی نباشد و قاضی بعد از خواهش مدعی حکم صادر خواهد کرد



۱۷۰ اگر فاضل شهادت نشود شک پیدا کند مابین آنها از اجداد خواهد کرد و علیحدگی از هر یک از خیریهات قصیه سوال خواهد نمود و میگوید در چه وقت شدی و در چه مکان بدی آیا آنها بودی یا اول که بودی که دیشد اگر اقوال شاهد ها اختلاف پیدا کند شهادت آنها را ابطال خواهد کرد و الا حکم خواهد کرد

۱۷۱ اگر شما را با اصل دعوی نوافق کنند و لو شاهد حاضر باشد  
شهادت را باطل می کند

۱۷۲ اگر کسی بزرگدی دعا کند که یکصد دینار نقد از او گرفته است  
زندانکار نماید و بگوید که از شاهد ها شهادت بدهد بگرفتن این مبلغ  
ولی بگوید بعضی را نقد و بعضی را جنس گرفته و دیگری شهادت  
دهد که تمام را نقد و ولی از وکیل او گرفته شهادت ساقط میشود  
۱۷۳ اگر مردی بگوید که من شاهد دارم ولی میخواهم منکر را قسم بدهم

۱۷۳ اگر مدعی بگوید که من شاهد دارم و بپس خواهم منکر واقعه بدم  
بعد از آن برای اثبات حق خود شاهد حاضر میکنم این خوانند  
۱۷۳ اگر مدعی بخواهد منکر علیه بشود شرط اسقاط شاهد

۱۷۳ اگر مدعی راجعه بنسب مدعی علیه اینود شرط اسقاط شاهد  
از طرف خودش جایز است

۱۷۵ اگر مدعی شما ثابت نماید شاهدان قسم خورد حق او ثابت نمیشود  
اگر از قسم نکول کرد حق او در آن مجلس ثابت نمیشود

اکوازم نکول کرد و حق اود را آن مجلس ثابت نمیشود

۱۷۶. اگر مدعی و شاهد عادل فامه کرد با شاهد قسم بخورد و مکران کند  
شهادت بر میده باشد آنوقت باید و شاهد عادل برای بقای خون  
بر دشمن حیاطاً قسم بخورد

۱۶۷ اگر متبعی راجع بعین غار بد که نزد من بوده با غضب ما لای اظفر  
او شاهد فامه نمود خود دارد که مال فرموده را بد و زشتی آنرا  
نماید و اگر شهادت برچو باد بواند با عیب ما شد قریب این است که  
منم بشارت ضعیف میشود

۱۷۸ خاتم از مال غایب خو ثابت مدعی نامیده ولی از او کهنل میگیرد  
۱۷۹ اگر کسی ادعا کند که دیگری وصیت برای او در حال مرگ کرده در

۱۷۹ اگر کسی دعا کند که دیگری وصیتی برای او در حال مرگ کرده در

و بموجب ضمیمه کردن فتم با شاهد اشکالات

۱- مدعی میتواند بجای شاهد دیگر قسم بخورد و اگر از قسم نکول کرد دنا بخاطر حق و ثابت نمیشود ولی بعد مستوند در مجلس دیگر قضیه را قضا نماید و این در صورتیست که دعوی مال باشد یا مال آن مال باشد چنانکه در دوا داده ذکر نموده اند  
۲- زیرا که غالب بجز خود با عیب است چون نص بر آنست که ادعای بر عیب شاهد و قسم هر دو بخلاف و اجمال ادعا مال و بر او قمر عیب میرسد پس قسم لازم میباشد اما از نظر ظاهر احکام آن نه بوده و منقحات اصل هم بقای مال است بر ذریعته



۱۸۰ اگر مدعی بک شاهد اقامه کرد یک قسم هم بخورد

۱۸۱ اگر مدعی بگوید که من شاهد غایب دم فاضله را بخریدم بکند ما این

صبر قسم دادن منکر و بدی حق ندارد که ملازم مدعی علیه را

بنامد یا از او مطالبه کند بکند و همچنین است اگر امانت بکند

بکند و ادم عامل باشد

۱۸۲ اگر شهود از اهل بصیرت و دین و اهل تقوی باشند کراهت دارد

که فاضله با آنها سخن بکند و آنها را از هم جدا نماید - اما در موضع

شبهه و شک این کار مستحبات

۱۸۳ برای خاک جابرینست که مذاخله در میاناث شاهد بکند یا او را

کند بلکه او را وامیگذارد که آنچه را در ذکر کند اگر چه مرتد باشد

و همچنین شاهد اگر بخواند نوقت کند فاضله او را و غیب یافته

شهادت نمیکند و از ادم باز نمیدارد - و اگر طرف بخواند و ادم را

نماید و از انوقت نمیدارد مکرر و حق الله تعالی

و تا وقتی که شاهد حاضر شوند و نمیتواند ملازم نموده بکند  
بخواند و مثل زنا و لواط و غیره که در اینها توبه قرار جایز است بلکه  
مستحب است تا توبه شمار آنها را

# مفصل چهارم

در قسم دادن

در آیین فصل اول

## فصل اول

۱۸۴ فحش که موجب برائت از دعوی باشد منعقد نمیشود مگر به (الله تعالی)

اگر چه قسم خوردن کافری باشد

۱۸۵ گفته شده است که در قسم خوردن مجوس بلفظ جلاله چیزی نباید علاوه

کرد که مزبل احوال باشد چون که آنها نور خدا میدادند

۱۸۶ بپیر اسم خدا قسم خوردن بپیر از کتب منزله و انبیای مرسل و امام

مکان شریف بد و نماز جایز نیست

۱۸۷ اگر فاضله ببیند که قسم خوردن می بطوریکه دین خودش منقضی است

او را بیشتر از فاضله باز میدارد جایز است که با قطور قسم بدهد

۱۸۸ قسم برای مرتدی علیه ثابت است خواه مسلم باشد خواه کافر خواه زن

باشد خواه مرد

۱ مثل الله بکذبی و حق و علقنی



۱۸۹ برای حاکم منتخب کبیر که قسم میدهد قبل از آن موعظه کند  
 ۱۹۰ در قسم کفایت میکند که قاضی بگوید بگو و الله برای او بر عهد من سختی نباشد  
 ۱۹۱ شایسته است که حاکم در بای قسم در قول و مکان و زمان در خصوص رعایا  
 حقوقی تماماً صحیح کند اگر چه کم باشد اما در مال در کثرت از نصاب قطع  
 دست یعنی نمیشود

(۱) یعنی در قول مثل - وَاللّٰهُ الَّذِیْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ الطَّالِبُ  
 الْعَالِمُ الْقَضَائِ النَّافِعُ الْمُدْرِكُ الَّذِیْ یَبْلُغُ مِنَ السِّرِّ مَا یَعْلَمُ  
 مِنَ الْعِلْمِ لَا رِیْبَ لَهُ که برای این مدعی از آنچه ادعا میکند بر من چیزی  
 نیست و خبر از اینها از الفاظی که حاکم مناسب بماند

(ب) یعنی در مکان مثل - مساجد و حرم

(ج) یعنی در زمان مثل - روز جمعه و روز عید و بعد از زوال

۱۹۲ بر کافر سختی میکند یا چیزی که بشارت از مکان و زمان احوال معتدلاً  
 ۱۹۳ اگر ادا کننده قسم از سختی امتناع نماید بر آن اجبار قضا میشود

۱۹۴ اگر بنده ادعای آزادی نماید و قسم او کثرت از نصاب قطع دست باشد  
 و افای و انکار نماید در قسم قاضی صحیح نمیشود و اگر بد کند و بنده قسم بخورد

سختی میشود چرا که ادا دعای آزادی میکند  
 ۱۹۵ در آنچه بیک شاهد و قسم ثابت نمیشود و در عین آن در قسم تقلب می  
 ۱۹۶ منم کل باشد است گفتند است که دست او را بر اسم خدای تعالی  
 میکنند و گفتند است که در لوحی صورت قسم را مینویسند و  
 بآب میسوزند اگر آتش شامیدن تبارش بری میشود و اگر امتناع کند  
 نکول کرده است

۱۹۷ قاضی قسم میدهد مگر در مجلس قضاوت خود جز آنکه عذر وی باشد  
 باشد و نایب بگوید که ناخوش و زن مخدّره زاد رخا آنها قسم میدهد  
 ۱۹۸ شرط قسم این است که با انکار یا دعوی مطابقت کند و بعد از عزم  
 بقاضی واقع شود

## فصل دوم در ادا کننده قسم

۱۹۹ کسی که قسم بخورد بلوغ و عقل و اختیار و ضد و توجّه غلای صحیح بر او  
 شرط است

۱ آنچه مال نباشد ۲ تقلب سختی است چنانکه گذشت ۳ آخر کلمات







میتواند قرض باشد قسم بخورد تا برسد و بکشد  
 حد ثابت شود و در این قول نظر است برای آنکه در عدد و قسم نیست  
 ۲۱۲ منکر زدی قسم بخورد برای آنکه غرامت از او ساقط شود پس هرگاه  
 نکول نماید مدعی قسم بخورد و غرامت مال بر ذرات ثابت میشود اما  
 قطع دلت و ثابت نمیشود و هم چنین است اگر مدعی بگوید شاهد قسم بخورد  
 ۲۱۳ کسیکه عدل نصیب کوه را ادعا کند یا ادعای نقصان زمین نماید یا  
 قبل از انعام سال مدعی اسلام بشود قسم بخورد بلکه قول نهادن از صدقین  
 ۲۱۴ اگر کسی فاشه شاهد نماید پس از آن اجراض کرده بستم منکر قضاوت  
 کند یا شاهد کامل داشته باشد و از آن اجراض کند یا بگوید شاهد  
 اسقاط کردم و قضاوت قسم منکر نماید قریب است که میتواند قبل از  
 قسم بگوید یا بستم یا شاهد رجوع نماید  
 ۲۱۵ اگر کسی بفرماندها دلت دهد که غلام نباشد از غلامان کس طلبی دارد و قسم بخورد  
 نداشتند یا شد قولی برابر است که منکر جبر نیست و تا قسم نداد نماید یا افراد  
 ۱ به قطع و در این دو ثابت نمیشود و مال ثابت میشود ۲ تبدیل نصیب از قبل از سال  
 کند برای آنکه زکوة ندهد ۳ ادعا کند که قبل از انعام سال اسلام داشته باشد تا جرم  
 ندهد ۴ قول بیخ است و مضبوط

کند برای آنکه قسم خوردن مشهود له مشعراست و هم چنین است اگر مدعی  
 ادعا کند که برای نفر او چنین شهادت و یک نفر شاهد فاسد نماید و قضاوت  
 انکار کند ولی در این قول نظر است  
 ۲۱۶ اگر تمام ترک بقیه برود برای ورثه تصرف در ترک جابز نیست مگر  
 بعد از اقامای فرض یا اسقاط قرض یا یا ترک در حکم مال میباشد از فرض  
 این است که تعلق قرض بر ترک مثل تعلق قرض است بنا به که در هر یک یکبار  
 پس نماء ترک از قرض است اگر تمام ترک بقیه برود زباده و مال  
 طلق و در دلت بر هر دو نقد بر و در هر دو زکوة و در آنچه مدعی بر مود  
 او یا بر خود او ادعا میکند باید بخاک نماید  
 ۲۱۷ اگر قرض شاهد افاده نماید که برای مودت طلبی خود شرعاً باید  
 قسم نداد نماید نه طلبکاران بقیه اگر قرض متناع کند طلبکاران مقرر  
 ۱ چون مرده است مرده نمیتواند قسم بخورد بهمان ملک شاهد قضاوت میشود  
 ۲ در مین و در نظر است چو سبب عقوبت ملک شاهد ثابت نشود است  
 ۳ اسقاط قرض از طرف طلبکاران ۴ یا ترک در حکم مال میباشد یا منتقل  
 میشود و در قریب است که منتقل میشود ولی تعلق فرض بان مثل تعلق قرض است  
 بمال رهنی  
 ۵ نماء زکوة که از زمان موت بقیه تا اداء قرض یا اسقاط حاصل میشود



میتوانند قسم بدهند اگر قسم خوردند و از طلبکاران بری  
میشود ولی از وارث بری نمیشود اگر وارث بعد از آن قسم خورد و  
طلب یا گرفت طلبکاران میت از وارث خواهند گرفت و در اخذ اینها

از مقصر ضابطه کالات

# فصل سوم

راجع بانچه برای از قسم مجبورند

۲۱۸ شخص را که بگوید خود کرده یا دیگری کرده یا در نفعی کار خود بطور  
قطع قسم مجبورند اما در نفعی کار دیگری قسم بعد علم مجبورند - ضابطه  
اینست که قسم مجبور مگر بر آنچه غایب باشد و جایز نیست که تابعین  
غالب قسم مجبورند - پس قسم قطعی بظنی که از گفته عادل یا از روی  
خطی یا از فریب که از کول خصم و غیره حاصل میشود خلالت  
۲۱۹ اگر کسی تابع بود بعد یا خرید یا فروخت یا اجابت بر دیگری داد و نماد

منکر قسم نفعی مجبور و اگر بر موقوفه داد و نماد قسم بر او متوجه

نمیشود مگر ادعا کنند که وارث علم دارد آنوقت وارث یعنی علم قسم

۱ چون مقروض را قسم داده اند خواهی از او سخط شده از طرف دیگر چون طلبکار  
از آنکه استحقاق طلبکار بر آنکه متعلق میگردد ۲ یعنی کینه غافل

مجبور و در مسکوبه که بر موقوفه خود قسم نفعی نفعی و فردی نفعی نام  
در نفعی تلف چهار پانته که تقصیر در هاشد آن نموده قسم قطعی  
واجبات

۲۲۱ اگر کسی بگوید که وکیل تو فلان مال را در یافت کرده منکر قسم نفعی  
العلم خواهد خورد

۲۲۲ اگر منکر انکار دعوی نماید ولی روضه که قسم مجبور و قسم را بر نفعی  
استحقاق مدعی مجبورند که مثبت بود در موقع انکار نفعی دعوی کرده  
باشد برای بعضی بجهت بدین

۲۲۳ اگر منکر تیرنه خود یا بر ذاخت مدعی را ادعا نماید مدعی خواهد  
و مدعی منکر میشود آنوقت که مثبت که مدعی قسم بر بیای حق خود  
مجبور و منکر بر نفعی این ادعا قسم مجبور و این قسم برای ناکبالت  
و بر او لازم نیست

۱ اگر چهار پانته چهار پانته نماید و بر مال دنیا و ادعا نماید که تقصیر بر خط  
داده نموده او قسم بر قطع یا بد مجبورند که تقصیر نکرده  
۲ مثلا اینکه کسی از دیگری ادعای طلب نماید و او اصلا انکار نماید ولی در  
موقع قسم قسم مجبورند که ادعای بر من ندارد که مثبت چرا که ممکن است طلبی باشد  
و طرف پرداخته باشد و تقوا اقرار نماید



۲۲۴ هر دعوی که قابل توجیه جواب باشد قسم با جواب توجیه می‌باشد  
 ۲۲۵ بر منکر یا کار او یا نکول از قسم و رد قسم حتی در نسب از ادای و نکاح  
 حکم می‌شود

۲۲۶ قسم بوارث توجیه می‌کند مگر مدعی ادعا نماید که وارث علم برین  
 مورث خود دارد یا بجن مدعی خال است یا میت در تصرف وارث مال  
 دارد اگر مدعی تسلیم نماید که وارث جاهل است یا میت است حتی بر وارث  
 متعلق به دیگر - در علم بر او و بجن قسم نفی العلم کفایت می‌کند -  
 و در بودن مال در تصرف وارث قسم نفی لازم است

۲۲۷ در قسم نیت نیت قاضیات پس توبه کسی که قسم می‌بخورد و گفتن  
 انشاء الله در پیش خود صحیح نیست

۲۲۸ اگر عصبه یا فاضل باشد که شفعه یا کثرت ثابت است برای کسی که  
 معتقد این عصبه نباشد قسم بر نفی یا اعتقاد خود که شفعه یا کثرت  
 نیست نمی‌تواند ادعا نماید بلکه اگر فاضل او را الزام نماید ظاهر است  
 لازم می‌گردد که قسم بخورد و یا بر او لازم است که باطناً قسم بخورد

۱ خبر از حدود

و اما اشکالات اقربا بر آنست که اگر معتقد باشد و بجهت نباشد  
 بر او لازم است

## فصل چهارم در حکم قسم

۱ حکم قسم قطع خصومت است نه بر آنست که قسم می‌بخورد  
 ۲ بعد از قسم برای مدعی حق مطالبه نیست و هم چنین خواننده  
 نیست هر چند نتواند که شاهد دارد

۳ اگر مدعی گفت که شهود من دروغ گفتند و شاهدان باطل خواهند  
 شد و بفریب بر آنست که دعوی باطل نخواهد بود و در این  
 اگر منکر است و اکتفا کند که مدعی بدروغ شهود خود اقرار کرده  
 و شاهد هم اقرار نماید لازم نیست که برای انقطاع بینه قسم  
 بخورد چرا که مقصود او قطع شهود بوده و اگر بگوینم که دعوی  
 باطل خواهد شد برای او قسم باینست تا اینکه دعوی بر او باطل  
 و منشاء اشکال امری است که اگر از طرف دیگر بگوینم بودن حکم  
 تا غیر بر اجناد که احتمال خطا می‌رود و بینه در وقت قسم نماند که شاهد  
 دارد و بفریب شاهدان قاضی می‌باشد و در مال



۲۳۱ اگر متکرر بگوید که مرا یک نوبه قسم داده و مدعی قسم بخورد که او را  
قسم نداده است این حرف شنیده میشود و بر این اشکال ولی اگر مدعی  
بگوید که مرا یک نوبه قسم داده است یا اینکه من او را قسم نداده ام حالا او  
قسم بخورد که مرا قسم نداده این حرف بعلت تلسل شنیده نمیشود  
۲۳۲ اگر مدعی بر این اشکال خود از دست خصم قادر باشد میتواند  
اقدام کند اگر چه قهر یا بی اعتدال ظالم باشد مادامیکه نشسته  
نویسد نکند و اگر چه ظالم از آن نداده باشد  
۲۳۳ اگر حق مدعی فروغ باشد و مقروض قرار داشته حاضر بر دخت  
باشد مدعی نمیتواند استقلال بدو را در معروض چیزی از مال  
او بگیرد برای اینکه مقروض اختیار ادای قرض خود را دارد اگر مقروض  
امتناع داشته باشد حاکم استقلال در وصول داد نمیدهد  
و اگر امتناع نداشته باشد و برای مدعی شاهد باشد که نزد مدعی  
اثبات نماید و امکان وصول بجا کر هم باشد پس اقربا است که  
بعد از اینکه اقرار نمود که قسم خورده و بگرفت با و قرار نمیشود  
اما چون مدعی قسم بخورد و ادعای او شنیده نمیشود

حق خود را نمیتواند بدو را از آن حاکم بگیرد و اگر شاهد نباشد  
باز رسیدن بجا کم منفرد باشد و از جنس مال خود نزد مقروض  
بیاید خود او در کف این استقلال خواهد داشت اگر مالی از طرف  
باشد نزد طلبکار رود چه باشد در برداشتن آن عوض طلب خلالت  
است اقربا بر آنست که گواهی دهد و اگر مال از غیر جنس باشد  
طایفه آنرا در یافت مینماید و در آن رضای مالک معین نیست  
طلبکار میتواند آن مال را بفروشد و از باب طلب خود محسوب  
دارد و اگر آن مال قبل از فروش تلف شود مدعی ضامن نخواهد  
بود ولی اقربا بر آنست که ضمانت یا و تعلق میگیرد بجهت اینکه طلبکار  
بدون دادن مالک مال را در یافت کرده است از هم تقاضا مینماید  
۲۳۴ اگر کسی چیزی بیکه احدی در آن تصرف نداشته و مدعی نباشد  
از عاقلان باید برای او حکم میشود مثل اینکه کفش در حضور جانی  
باشد و یکی ادعا کند که آنرا او است و دیگری آن را از نزاع نکنند و  
و تصرفی در آن نداشته باشند

در طلبکار محسوب میگردد و مقروض مشغول بوده بواسطه این ضمانت مشغول میشود  
و از وقت بگذرد و طرف دومی در آن تقاضا مینماید که بپردازد



۱۴۹ اگر کہنے بعد دیا بکند مالے کہ دریا جگا ماندا زرد منسلق اہل کہنے  
اس اپنے خصوص مہر پاید اگر صنا جانش ترانہ خود و اعراض کرد  
باشند از کجی اس کہ در مینا آورد

۳۷ اگر فادتی بر نفسی علم از قریب خود یا بقی علم از اسفخای مدی  
مشم بخورد مدعی را از امانه شاهد معارض نمیشود

فضل مجسم  
در مقام پاشا

۲۳۸ آنچه بیک شاهد مرد و دو شاهد زن ثابت میشود باین شاهد  
مرد و قسم نیز ثابت میشود مگر عیوب نان - و انقباضت از آینه  
مال باشد یا مفقود از آن مال باشد مثل طلب قرض و نصب  
عمودیکه در آنها منافی باشد مثل بیع و صلح و اجاره و مضای  
و هبه و وصیت برای کسی و جنایتی که باعث دیر شود مثل جنایت  
خطائی و جنایت عمد خطائی و کشتن پدر پدر خود را و ازاد بند را  
و شکنجه استخوان و ضربتی که بچوین بدن برسد و ضربتی که با مال را خارج <sup>۱</sup> <sub>۲</sub>

جانب شمالی کے کچے پیر پر اترتے ہوئے حضرت علیؑ کی قبر پر

۲۳۹ خلع و طلاق و رجوع و اطلاق و آزادی کتاب بنام دین محمد بن  
نصیر و کاتب و حق قرار داد کی و عیوب زنان بیان شاهد مرد  
و نسیم ثابت نمیشود اما در نکاح اشکال است قریب این است که ثابت  
میشود اگر متبعی زن باشد - در وقت بکشد مرد و نسیم قبول  
میشود و بجهت اینکه وقت بخواهد عیوب منتقل میشود  
۲۴۰ فرق نیست که مدعی مسلم باشد یا کافر - عادل باشد یا فاسق - مرد  
باشد یا زن

۲۳۱ شرط است که شهادت شاهد و شوق عدالت شهود قبل از قسم واقع  
شود پس اگر قبل از ادای شهادت یا بعد از ادای شهادت و پیش از بیعت  
عدالت قسم بخورد قسم لغو خواهد بود و محتاج است با عاده قسم  
۲۳۲ اقربا نیز است که حکم بشاهد و قسم نیا هم تمام می شود و یکی از آنها  
تمام نمی شود و فایده آن در اختلاف مجوع غرامت و فیکه شاهد از  
شهادت خود برگردد

۱. از آنجا که است بقدریک مرد فرزیده شد و ندیده اند که قرار بر حد  
بند بعد از آنکه از او باشد و عوای علامت قدس تر است و بقول آنکه  
با هم تمام میشود نصف غرام و او قادر میباشد و بقول آنکه بشود کل غرام  
باید بداند



۲۴۲ ادعای چند نفر باین شاهد ثابت نمیشود مگر قسم هر یک از آنها بر  
هر کدام که قسم خورد نصیب و ثابت میشود اما نصیب کسی که امتناع  
از قسم نماید ثابت نمیشود

۲۴۳ اگر کسی نکول از قسم نماید بعد از مرگ او و او را وقت نمجور و مکرر  
خصوص وقت اگر نکول از نکول مرده باشد او را میتوان قسم نمود  
و در اینکه عاده شهادت واجب میشود اشکالات

۲۴۴ اگر ناکل وارث کسی باشد که قسم خورده و بحق خود نرسیده باشد آنچه  
مورث بر او قسم خورده ناکل خواهد بود در صورتیکه نکل نباشد و اگر  
نکرده باشد

۲۴۵ بر چیزیکه پیشتر است قسم قطعی نمجور و برای شناختن اگر مکتوب بخط  
خود یا باینکه گواهی نمیکند اگر چه در نزد خود محفوظ بوده و بداند  
که در آن شناخته نشده است هم چنان است اگر چیزی بخط مورث خود یا

در مشاء اشکالات است که دعوی یکی است و وارث تمام مقام مورث  
است پس عاده شهادت لازم نیست و از آنجا که وارث غیر مورث است  
و مدعی نمیتواند قسم نمجور و مکرر بعد از شهادت پس عاده لازم است  
و در این صورت ناکل باقرار خودش ماخوذ شده و چیزی باو نمیرسد

۲۴۶ کسی برای ثبوت مالی برای دیگری قسم نمجور و

۲۴۷ اگر طلبکار بخواهد ادعا کند که برای بخت مالی در نزد دیگری هست  
بکفر شاهد عاقل و بالغ و وارث قسم نمجور و هر چند قرض بخت عاقل و بالغ  
بر پدر پس اگر عاقل امتناع از قسم نماید طلبکار قسم نمجور و وارث  
بقسم جبار نمیشود و هم چنان است اگر طلبکار بر ضعیف ادعا نماید بکفر  
شاهد عاقل و بالغ که آن در حق او است طلبکار قسم نمجور و برای  
اینکه متهمی است را باین مال برای دیگری

۲۴۸ و در برای اثبات مال مورث خود قسم نمجورند و بطوریکه قرض است  
قسم نمایند اگر بعضی از آنها از قسم امتناع نمایند نصیب آنها  
مناقص میشود و حق ندارند مگر آنکه قسم خورده است بشوند -  
و اگر انمال وصیت باشد التوبه قسم نمایند مگر آنکه موصی  
داده باشد و اگر بعضی از وراثت امتناع از قسم نمایند یا کسی که قسم  
خورده شراکت نخواهند داشت و اگر بعضی از آنها بجهاد یا دیوانه یا  
نصیب و قوه بخت خواصد ماندا که بالغ و رشید شد قسم نمجور و

۱ که مقروض او باشد



حق خود میشود و الا نمیشود و اگر پیش از آن بمیرد وارثان میتوانند  
قسم بخورند و استغفای ضعیف خود را بکنند.

۲۵۱ بر وی که قرض ضعیف کسی که بر او ولایت دارد از مقروض واجب نیست  
آیا مطالبه کفیل از او میکند در آن اشکالات یا برای مواعظ  
در آنچه از مال و زانی با وصایای قسم خورده دریافت نموده باشد  
شرکت مثل قریب ذات که اگر کامل است، قسم بخورده است

## فروع

۲۵۱ اگر بعضی از وراثت ادعا نمایند که مورث آنها برای آنها و مثل آنها قرض  
کرد یا اقامه شاهد قسم بخورند و حکم در خواستها میشود و اگر امتناع  
و دزدی برای مدعیهای ارث حکم میشود لکن برای مدعی و قرض بود  
ضعیف و در حق خود او و در حق طلبکاران حکم میشود و اگر بعضی از آنها  
قسم بخورند ضعیف کسی که قسم خورده بطور وقت ثابت و باقیمانده

۱. مثلاً اشکالات بر آنست که ثبوت چون معلوم نباشد که قرض نمیشود و از آن  
دیگر چون احوال ضعیف مال میرد و گرفته میشود ۲. کسی است که ولی دارد  
۳. اگر چه خود نیست که مال مشاع باشد ۴. بینه اگر مدعی امتناع از قسم  
نماید و بیث طلبکار داشته باشد بقیه و طلب خود از مال میبرد و نیست  
پایان وقت بینه است نسبت مدعی و قرض است

ملک طلبی میباشد و قروض و ضعیف بیا قیامه تعلقی میباشد و آنچه  
زیاد نماید پیش از خواهد بود و آنچه از فاضل مال برای مدعیهای  
وقف که قسم خورده اند حاصل شود وقف خواهد بود - اگر کسی که  
از قسم امتناع و رد و بینه منقوض شود برای بطن ثانی یا اقامه شاهد  
قسم دارد استحقاق بطن ثانی با امتناع بطن اول از قسم باطل نمیشود  
۲۵۲ اگر کسی که قسم بخورده بر خود و بر اولادش بطور وقت تربیتی ادعا کند یا اقامه

شاهد قسم بخورده و لازم نیست که اولاد او بعد از او قسم دیگر بخورند  
و هم چنین است اگر بواسطه انقضای بطنها وقف جامع شود بفقرا و  
بمصابح مسکین و اگر وقف ما بین بطن اول و بطن دوم شرکائی باشد  
بطن دوم محتاج بقسم خورد نیست چرا که بطن دوم بعد از وجود بطن  
موجود در وقت دعوی حساب نمیشود و احتمال دارد که در وقت اول  
همینطور باشد چونکه بطن دوم از دافع اصل حق میرد از بطن اول

۲۵۳ اگر سه پسر ادعا نمایند که وقتی ما بین آنها و بطون آنها مشغول است

۱. وقت تربیتی است که اول بطن اول بخورند بعد از انقضای آنها بطن  
دوم میرد  
۲. بینه در وقت تربیتی



و منم بخورند پس از آن برای یکی از آنها بپزی پیدا شود و از زمان تولد  
از سه چهارم یک مال وقفی برای او وقف میشود و وقت اگر از پسر  
بیدار ببلوغش منم بخورد حق خود را در یافت بدارد و اگر استناع  
از منم نماید قوی بر اوست که آن چهارم یک بان سه نفر بیکر دهد  
و بر آن سه نفر وقت را ببنم خود ثابت کرده و منم هم ندارند و  
این پسر جاری بجهای معدوم شده است - ولی طلب شکل میشود  
بسیب اعتراف آن سه نفر بعد از استحقاق خود را آنهم پس از آنهم میگوید  
بنا کل از منم و بعد از عیسه او لا و بود و تا بنا را ارجع نمیشود اگر  
یکی از آن سه پسر قبل از بلوغ این کودک بیکر و ملک مال وقف را برآ  
کودک از زمان وفات ثبت نکند و میکنند برای اینکه وقف را  
سه قسمت کرده باشند و حال آنکه برای او از زمان وفات ثبت  
چهارم یک بود پس اگر هیچ بیدار در رسیدن کمال منم خورد تمام را  
در یافت خواهد کرد و اگر از منم نکول نماید چهارم یک مال وقف را  
زمان منم تا ثبت نماید و در او و سایر بنیه منم میشود و ملک  
۱ غرض از اینست که بگوید قمار را بپزد و اول آنچ بپزد که از بطنش است و بپزد

از زمان وفات متعلق بنا بر اوست و در این اشکال است و ممکن است  
بنا کل از منم رجوع شود نه بعد از عیسه و اگر نکول کنند از منم نکند  
وقف را نماید و قطعاً چیزی عاید نمیشود و حق از برای او اما نکند  
منم و واقف است برای اینکه این وقفی است که مصرف آن مشکل است  
و راجع میشود بپورته واقف

۲۵۳ اگر بطن اول وقف را بنی بقیه دعا نموده و یا اقامه شاهد منم بخورد  
و بطن دوم بعد از وجود بگوید وقف ترا کنی بوده آنوقت خصوص  
ماین آنها و بطن اول است پس اگر بطن دوم اقامه شاهد نموده یا  
آن شاهد منم بخورد یا بطن اول شریک شده و حق دارند که از دعا  
وجود خود مطالبه حصه نماید خود را از بطن اول بنمایند

۲۵۵ اگر بطن اول دعا نماید که وقف تر بقیه است و یا اقامه شاهد از  
منم نکول نمایند و بطن دوم پیدا شود احتمال دارد که بطن دوم منم  
بدهند و احتمال دارد که منم ندهند تا وقتیکه بطن اول بمیرد  
مثلاً این را بپزد و اینجا است که از یک طرف نکول را مثل نظر این



قرار میدهند و از طرف دیگر اعتراف بطن دوم است بعد از تحقیق  
بطن اول در الحال و اگر بعضی از آنها قسم خورده بعد بپذیرد احتمال  
دارد که مضرب و بنا کل مصروف شود و احتمال دارد با و لا دیکه  
قسم خورده مصروف گردد و احتمال دارد که بوافق برگردد براسطه  
نقد مصروف نیست

۲۵۶ اگر کسی دعاما بگوید که در ملک و و ضلأ در دست بگریست  
از ادات با انا شریک شاهد قسم بخورد برای اینکه اثبات از ادات  
میکند و اگر دغای کنیز صاحب و لا پذیرا جماید که در دست بگریست  
باشد و نسبت آن و لا دغای بخورد بدهد و ادعا کند که آن کنیز را د  
بهرت با انا شاهد قسم بخورد تا کنیز بودن را و ادات ثابت نماید  
نه و لا دغای از احکم بچیر که از او تولد شد با قرار آن شخص ثابت میشود  
در دعوی مثل خطا و شبه خطا با انا شاهد قسم بخورد اما در مثل  
۲۵۷ عدا بچلور نیست بلی اگر شهادت شاهد لو ثبت شد دعوی با آن

۱ یعنی چون بطن اول از قسم نکول کرده مثل اقرانست که قسم خورده باشد  
پس قسم بطن دوم وارد نمیشود و یا بنا بعد از گرفتن بطن اول قسم وارد میشود  
۲ یعنی و ادات همان قرار در ملک شاهد کا نیست و مدعی قسم بخورد

شهادت قسم ثابت میشود

## فصل ششم در نکول

۲۵۸ اقربا برات بچیر نکول از قسم حکم صادر نمیشود بلکه قسم بچیر  
رد میشود اگر مدعی نکول کرد و دعوی او فی الحال ساخط میشود و  
در غیر آن مجلس میتواند عاده دعوی نماید و وفق قسم مدعی رد  
میشود که نکول متکرر تمام میشود یا اینکه بگوید قسم بخورم یا من تا حکم  
با سکت شده و فاضل بگوید که قسم بخور و شرا و ادات که فاضل  
سرفه قسم را بر نکول کنند عرضه بدارد و حکم نکول را برای او  
شرح بدهد پس اگر شرح ندهد و حکم نکول بکنند و نکول کنند  
رجوع نموده و بگوید من حکم نکول را نمیدانم پس رجوع از قسم  
خوردن نکول کنند اشکالات اگر مجموع بداریم هرگاه مدعی  
قسم متکرر بچیر شود اقربا برات که چایز خواهد بود در احتمال

۱ منشأ اشکالات برات از این طرف است که نکول محقق شده و عا که بران حکم  
کرده است و از طرف دیگر قسم حق مدعی حلیه است و اصل بقاء اولست  
تا مدعی رد نماید



دارد که نکول مدعی از قسم مثل قسم مدعی علیه باشد و اگر مدعی  
 قسم بخورد یا با مثل اقرار خصم شمرده میشود و در آن اشکالات اما  
 در هر صورت بان قسم شخصی حق خود میشود و اگر مدعی بگوید که  
 برای قسم بمن ملک بدهید ملک داده میشود بخلاف مدعی علیه  
 که با او مصلحت داده نمیشود

۲۵۹ اگر مدعی اقامت یک شاهد نماید و از قسم باشد شاهد نکول بکند  
احتمال دارد که بعد از آن حق قسم خوردن داشته باشد و احتمال  
دارد که قسم و بعد قبول نشود مگر آنکه شاهد دیگری اقامه نماید  
۲۶۰ اگر فرضی ادعا نماید که مال منته که دارد نداشته برونه کسی هست و آن  
نکول که محتمل دارد که نکول کند و احتمال دارد که قسم بخورد یا  
اقرار نماید و احتمال دارد که حکومت بپراویشود و احتمال دارد که غرض  
حکومت بشود

۲۶۱ اگر فقیہ را بگیرند صدقات و اعاناتند که مالکی بی بیوت زکوة بردند

و منشأ اشکال از این طرف نیست قسم مدعی است برنگول منکر بود چنانکه اعتبار را  
حادثه و از طرف دیگر صد و در شرا از مدعی مثل باشد است و اشکال اولی برای این است  
مقدمه است حکم هم برای یکری شود اما ممکن است بود قسم و اشکال دوم برای این است  
که از قسم گفت که در اشکال است و برای این است که در اشکال است و برای این است که در اشکال است

خود اقرار کرده و مالک کول نما یا آنها هم میجووند بلکه اخلاص  
فوز و آن ثابت میشود

مفصل تجرید

در حکومته بر غایت - در آن چند فصل

فصل الحادي عشر - در قیام

مدعی بر غایب باینست چیزها ادعا نماید که در جنس و وصف و قدر  
معاوم باشد و صریحاً بگوید که من غایبان هستم پس اگر بگوید برای من  
بر عهد فلان چیز است و حکم کتاب نمیکند و صد و در حکم محتاج است  
یا قائم شاهد - یا با شرط است مدعی ادعا نماید که غایب است کار دارد  
در این نظرات پس اگر این با شرط قرار بدیم هرگاه مدعی اعتراف نماید  
که غایب معترف یا ردای او است عوای او شنیده نمیشود و اگر معترف  
یا انکار غایب نشود ادعای او شنیده میشود و یا افاده شاهد در رد

البرای غایب عدم اسقاط دعوی و تکلفان عوض فتم مجبور و واجب

۱. ازان حجت که نفی بطور مطلق است و فتوای اصحاب هم خاتمه است این  
اوجاً لازم نیست ازان حجت که بینه مال برانکار شرط شده و لازم  
است



چنین که بر صدق شاهد در قسم تصریح نماید

۲۶۳ اگر وکیل مدعی بر غایب دعا نماید قسم بخورد و حق را با و تسلیم

می نماید و از اینکه از او کفیل بگیرد پس اگر موکل غایب و قسم بخورد

برای او مقرر میشود و الا مسترد میشود

۲۶۴ همچنین ولی طفل و همچون با اقامه شاهد مال را در یافت میکند

کفیل از او بگیرد اگر طرفی دعای برائت می نماید

۲۶۵ اگر مدعی علیه وکیل مدعی غایب بگوید که موکل تو مرا بر حق الزام

کرده با طلب دعا با و داده ام فایده ندارد و از ایدان مال الزام

میکند پس از اثبات برائت از خود را میکند و احضال دارد

که در حکم توقف شود برای اینکه شاید برائت گفته باشد

۲۶۶ بر مدعی واجب نیست که حجت خود را بدهد خواه مقرر من حاضر باشد

یا غایب باشد بجهت اینکه آنچه داده اگر مستحقا للغبیر در ایدان سند

اوست همچون فروشنده کتابی (مطابق) را بخریدار میدهد

۱ بعد از بیعت ۲ یعنی از مجلس غایب باشد ۳ در صورتیکه وکیل مدعی

دعوی را شرعاً ثابت کرده باشد ۴ یعنی بعد از اینکه مقرر من آنچه

بر او حکم شد بمدعی داد بر مدعی واجب نیست که سند خود را بدهد

برای اینکه اگر هیچ مستحقا للغبیر را بدینجا و سند او است اما اگر خریدار

دادن آنرا شرط نماید لازم خواهد شد و اگر مشتری نسخه آنرا بطلبد

باید بوی نسخه سند را بخواهد و قریب این است که باید بجانب کفیل

مدعی علیه بخواهد داد و سند متنازع نماید تا اینکه کفیل شاهد

بیاورد اگر چه برای او بر طرف بیستم نباشد و این برای استخراش از قسم

## فصل دوم

در مدعی علیه و متدعی علیه

۲۶۷ بر کسی که از مجلس قاضی غایب باشد حکم میشود اگر چه برای بعضی

مجتهدین حاضر در شهر باشد یا بمضاف کی حاضر باشد و قول بر

این است که در باره حاضر شهر و قاضی حکم مفیر است که حضورش معتد

۲۶۸ در شهرند ز شاهد حضور مدعی علیه شرط نیست اگر چه در شهر حاضر باشد

۲۶۹ اگر مدعی علیه غایب از شهر باشد حضارش و قاضی برائت که بد

شاهد داشت باشد بدو شاهد بواسطه زحمت مسافر را احضار

میشود و این احضار در صورتیکه در شهر مدعی حاکم نباشد

۱ اگر مجید را از خاکند ۲ این قول شیخ قدس است و است



۲۷۰ بر غایت ربا حقوق مردم از فرض و مفود و طلاق و اذادی بخانها  
و خصاص حکم میشود و در حقوق الهی مثل زنا و اوطا حکم نمیشود و بر  
بنای حقوق<sup>الله</sup> بر تحقیقات<sup>است</sup> بر آورد مخصوص و زدی حکومت میشود  
اما حفظ در بایمال ندر خصوص بر برداشت

۲۷۱ فایده رمال حاضر نیستی که از ولایت و غایت باشد نظر خواهد داشت  
۲۷۲ مدعی هر اگر قرض باشد یا عطا باشد ممکن است که بگوید و تعریف  
شده و یا پنجه از غیران تمیز داده شود مضبوط باشد و اگر محکوم  
بر است یا چیزی شبیه آن باشد که بعلامت تمیز حاصل شود احتمال  
دارد که در بایان بعلامت و صفات حکم شود چنانکه در خصوص محکوم  
علیه حکم میشود و احتمال دارد که ذکر قیاس بشود و ذکر صفات نشود  
مثل جاء و امغه و احتمال دارد که بینه شنیده شود و در محکوم  
برای اینکه عین مال بشهریکه شهود<sup>است</sup> از عین فرستاده شود و یا بینه  
مال شهادت دهند - و اگر مدعی نخواهد بیند و اگر بینه بشهریکه شهود

مثلا اگر قرض باشد بمقتدا و اگر ملک باشد بمقتدا و مدعیین باشد  
بینه بطوریکه محکوم علیه اگر معروف نباشد بعلامت و صفات  
توصیف میشود

بهرستان و او کفیل گرفته میشود و در خریدان بر مدعی واجب نیست  
از او غنا بیه برای قیاس مطالبه میشود و احتمال دارد که مدعی غنا را  
قیاس<sup>است</sup> به حال ملزم نماید برای اینکه بین مال و صاحب آن جدا بیند  
تا اگر مدعی حق خود را ثابت نماید باورد شود

۲۷۳ اگر منکر انکار کند که مثل این بیند که بقول او وصف موصوف در دست  
او نیست بر مدعی را اینکه از عین در تصرف او است فایده شاهد لازم است  
پس اگر مدعی فایده شهود کرد یا بعد از نکول منکر قسم خورد منکر را حین  
میخایند تا بیند و یا حاضر نماید و یا حضور بیند و یا ادعای تلف بیند  
عین او را مانند میسازند و در صورت ادعای تلف از منکر قبول قیاس  
میشود - و قبول دعوی تلف برای آنست که منکر در حین انکار نماید  
۲۷۴ اگر منکر قسم بخورد که این بیند در تصرف من نیست برای مدعی هم شاهد  
نباشد دعوی باطل خواهد بود و اگر مدعی بگوید که منکر قسم بخورد  
یا اینکه عین ظالم در تصرف او نیست دعوی با قیاس مقبول نمیشود - و  
اگر بگوید که من بیند را اعم<sup>است</sup> میبکتم که قیاس در دیندار است و میخواهد که  
با عین او را حاضر نماید یا بقیاس را بدهد اقرب<sup>است</sup> صحیح این دعوی است  
بغیر این دعوی شنیده میشود



اگر چه بطور تردید است - و اگر مدعی علیه بنده را حاضر نماید و در حق  
ثابت میشود بر دعی است که مصارف احتیاج و مزاج بنده را بدهد  
و در تقصیر منعت بنده اشکالات

## فصل سوم

در نوشتن فایده بقای خود بکر

۲۷۵ در نزد علماء اجماعاً اعتبار بنویشتن بخت خواه سرش مهر باشد یا  
نباشد خواه فایده بدو شاهد آنها بگوید که شما را شاهد مطلقیم که  
آنچه در این نوشتن است خط من است یا خط من نیست همچو این است اگر  
بگوید آنچه در این نوشتن است حکم من است تفصیل میدهد

۲۷۶ اگر مضرعی بگوید که شما را بدید بر من یا چه در این نوشتن شده  
من بان قالو سلم قریب است که اگر شاهد قبلا له یا لا یا آنچه در قبلا  
حفظ نماید و با فردا و شهادت بدهد جایز است براه اقرار بجهت

۲۷۷ اگر تینده در مجلس حکم حاضر نباشند و فایده آنها را بر حکم خود شاهد بگیرد  
اقریب است که فایده دوم حکم مقرر بود انفاذ نمایند و بزرگوار بود  
در نزد آنکه حکم حاکم جلب شده اگر منفعه و ضایع شود بر طرفین یا در جمیع

از شهوت برای اثبات حقوق بان احتیاج است فرستادن شهوت اصل یا فایده باشد  
و بکر نکند شهادت بر خود دارد شهادت دوم شنیده نمیشود برای آنکه اگر  
اقرار نماید که حاکم شرعی بر او حکم کرده است که در آن حکم انقباض نماید و اگر

بخواهد انکار نماید شهوت آنرا ثابت نمائند - و نفس مانع از عمل  
بمکتوب فایده فایده دیگر فقط شامل است با آنچه اولاً منع زان کردم  
اما آنچه را بخیر نکردیم از حقوق مردم است نه در حد و ضربه حد و که  
راجع حقوق خداوند متعال باشد بشرط اینکه دو شاهد از چهار  
موقع خصوصاً متداعیان حاضر باشند و حکم حاکم را مابین آنها  
ثبت شوند و فایده آنها را بر حکم خود شاهد بگیرد پس اگر انفاذ در نزد  
فایده دیگر شهادت بدهند فایده دوم حکم فایده اول را انفاذ  
نماید ولی بجهت آن حکم نمیکند بلکه فایده ان قطع خصوصاً که اگر  
طرفین دعوی بخوانند دعوی را از سر بگیرند شنیده نمیشود - و اگر  
دو شاهد مزبور حاضر محض دعوی نبوده باشند و حاکم دعوی در  
حکم را برای آنها حکایت نماید و آنها را شاهد بر حکم بگیرد محل نظر است  
در شهادت فقط شاهد اصل و شاهد فرع شنیده میشوند یا سوا لا امین



اگر بیان است که اخذ فایده در باب حکم خودش قبول است

۲۷۸ اگر دعوی بر قائم باشد و دعوی افتا بر تینه و حکم را شاهدان بگویند

پس حاکم آنها را بر حکم خودش بگذرد فایده دیگر نیز از افتاد بگذرد

اگر فاضل بنی فایده دیگر اطلاع بدهد که در فاضل قضیه حکم کرده قبول

آن مرجع است اگر خبر بدهد که فلان قضیه نزد او ثابت شده باشد

شاهد در ثبوت آن شهادت داده اند فایده خواهد داشت

۲۷۹ اگر دو شاهد بقاء بخوانند در باب حکمی نزد حاکم دیگر شهادت

بدهند آنچه از دعوی بداند و از حاکم شنیده اند حکایت بمانند

و میگویند که حکم و امضای او شهادت میدهد و اگر کتب قاضی را

بر آنها بخوانند جایز است بگویند شهادت میدهد که آن فایده چنین

حکم کرده است

۲۸۰ واجب است که شاهد ها آنچه را شهادت میدهند مضبوط داشته

باشند پس اگر برای فایده دوم شهادت بقاء محل بیاید واضح شود

تا مطلب واضح نشود حکم نخواهد کرد

۱. زیرا که به ثبوت نزد دیگری حکم میدهد

۲۸۱ شاهد بر حکم بنیواند نزد کسی که مکتوب با او نوشته شده و فاضل

شهادت بدهد اگر چه فاضل در مکتوب خود نوشته باشد که بگذرد

بلکه از ضاه آنرا برساند و یا کاتب یا مخاطب مکتوب مرده باشد

۲۸۲ اگر حال فاضل اول بواسطه عزل یا مرگ تغییر نماید در حال حکم او

ضرری نیست اما اگر بواسطه منق تغییر نماید بحکمش عمل نمیشود

ولی آنچه قبل از زمان منق او اتفاق افتاده بقرار خود میباشد

۲۸۳ در تغییرات کسی که مکتوب با او نوشته شده اعتباری نیست بلکه

هر حاکمی که شاهدان بقاء نزد او شهادت بدهند حکم خواهد کرد

۲۸۴ بر شاهد ها واجب است حکوم علیه بدو جدا و در شکل و شمار

او را بطوری که او را از شریک تمیز بدهند ذکر نمایند و ذکر آنها را

مکتوب فایده هم حوط است

۲۸۵ اگر کسی را که بجای مدعی علیه حاضر کرد ندا قرار کرد که حکوم علیه

است برای حق الزام میشود و اگر انکار نماید در صورتیکه شهادت

بوصفی باشد که غالباً احتمال مشارک داشته باشد قول قول

منکر است با قسم و مکران بلکه مدعی فایده شاهد نماید که خود را و



طرفات و اگر وصف طوری باشد که شریک منتهی باشد مگر  
نادرا یا انکار و الزام نباشد و بر انکار او خلاف است هر خواهد  
بود و اگر منکر کسی را که در صفات شریک و یا باشد اظهار نماید حکم  
از او منع میشود مگر وقتی که مدعی اقامه بینه نماید که خصم خود او است  
۲۸۶ اگر انکار نماید که با منسوب میشود مدعی اقامه بینه  
بزان نماید بر منکر حکم صادر نخواهد شد و الا منکر یا انکار خود قسم  
تخواهد خورد و حکم از او منصرف خواهد شد و اگر از قسم خوردن  
مکول نماید مدعی قسم خورده و منکر الزام با دای حق میشود و اگر  
نفی اسم قسم بخورد ولی قسم بخورد بر اینکه چیزی از او بر عهد ندارد  
قبول میشود

۲۸۷ اگر قاضی در حکم اخضا نماید و خط اسم مقرر و پدید را و از بنویسد  
آن شخص اقرار کند که اسم او همین است و پدید را و بنویسد  
از حکم هم او است اما حق را انکار نماید وجه صحیح این است که او را الزام  
با دای حق خواهد کرد اما در این اشکال است مثلاً اشکال این  
که حکم مبهم فی غنیة بل الزام نیست

۲۸۸ اگر شخصی بخواهد ادا کند که در ذاتش یکم اسم دوم توصیف است  
اظهار او رسید که میشود اگر آن شخص ثانی زنده باشد یا او سوال  
شود هرگاه اعتراف کرد که او غیر است شخص اولی آزاد میشود و اگر  
انکار کرد حکم منوقت میباشد تا معلوم شود که کدام یک طرف هستند  
و اگر مرد باشد و اوضاع بر بزرگتره شهادت بدهد یا بواسطه  
اینکه نارنج حق مدعی از زمان موزنا و موخر باشد یا بسبب اینکه  
معاصل و نبوده باشد یا چیزهای دیگر از این قبیل بجز شخص اولی  
الغایب نمیشود و الا حکم منوقت میباشد تا امر ظاهر شود  
۲۸۹ اگر خاک اول بشیند ز شاهدان خواسته شده باشد حاکم ثانی بان حکم  
نمیکنند اگر چنین نبود نیز عادل باشند

۲۹۰ اگر مدعی علیه بگوید که من به واصل و شهود آنها را در شهر خود  
جرح میکنم منقح نمیشود مگر اینکه مال را تسلیم کند پس اگر  
جرح را ظاهر نبود مال با و بر میگردد

۱. در و کار نیز غرض این است که خاک اول خطا نمیشود و شاهد اول  
حکم نگردد باشد و عزل شده باشد و دیگری خاک نمیشود







توبه کنار و مثل اینکه بکس در محل مقیم منزل کند یا ذراعت نماید  
و دیگری در مقیم یا در منزل یا ذراعت کند و نخواهد در زمان کس  
تکلیف نماید یا جبار نماید و نخواهد چیزی باشد که قیاس صحیح باشد یا  
نباشد و اگر هر دو اتفاق نمایند جازات را از نظر لازم نمیشد  
و هر یک از آنها میتواند رجوع از آن قرار نمایند

## فصل دوم

در قضا و کفر

۳۰۰ بر امام لازم است که قضا کند منصوب نماید بواسطه حاجتی که  
باز قضا در آن بلوغ و عقل و ایمان و عدالت و شناخت حجاب و طریقت  
۳۰۱ امام قضا کند از بیت المال و اگر خواهد از چنانکه امیرالمومنین میدهد  
۳۰۲ آقا بودن را و شرط نیست

۳۰۳ اگر شرکاء اتفاق نمایند بر قاضی غیر قاضی منصوب از طرف امام تجا  
است اما در او شرط مذکور شرط نیست مگر آنکه تکلیف است  
بر جازات اگر چه قاضی یا کافر باشد بلکه اگر شرکاء تراخیص نمایند

مثل آنکه کاه که در داخل مسجد است و کاه دیگری است و در مسجد قریب بود

که خودشان قضا نمایند و چون خالف قاضی منصوب جازات  
۳۰۴ اگر قاضی قضا نماید امام منصوب باشد قضا و یا قضا بعد از تبدیل  
مضوی است برای اینکه قضا کردن قاضی حکم حاکم و بعد از  
قضا رضایت شرکاء معتبر نخواهد بود

۳۰۵ اگر شرکاء قاضی تعیین نمایند و آن قاضی دارای صفات قاضی حاکم  
باشد یا نباشد یا خودشان بخمس قضا نمایند بدون قاضی دیگر چه  
لزوم آن بعد از قضا منوط بر رضایت طرفین است و در این نظرات  
چونکه قضا در شرع سبب قضا است و بواسطه رضایت طرفین حاصل شده  
۳۰۶ اگر دو شرکاء بدون قضا قضا شوند که یکی از آنها هم مقیم را در قضا  
کرده و دیگری هم دیگر را جازات

۳۰۷ اگر دو چیز یا از یک طرف بطرف دیگر نباشد بکفر در قضا کافیه است  
الاد و ضرر واجب چونکه عمل در مضیق تقویم است در تقویم بکفر  
کتاب نمیکند ولی اگر شرکاء را قضا شود مقوم ثانی لازم نیست  
۳۰۸ قاضی نیستی نواند که در تقویم با اعتقاد خود حکم نماید بجهت اینکه تقویم  
تقرین است قاضی با اعتقاد خود بیدان حکم میکند



۳۰۹ اجرت قاسم از بی مال است پس اگر امام نباشد و یا بی مال در  
عسرت باشد اجرت بر طرفین تقسیم میشود

۳۱۰ اگر هر یک از طرفین قیمت کنند را با اجرت متعینا جبر نماید که نصیب او  
تقسیم کند جایز است

۳۱۱ اگر صاحبان قیمت همگی یک نفر یا بی زاد و حقد واحد با اجرت متعینا  
نمایند ولی نصیب هر یک را از اجرت معین نکرده باشند لازم است که  
هر یک اجرت را بصورت حصه خود دهند و احتمال دارد که گفته شود اجرت  
نیست و دهند بجهت آنکه عمل قیمت تسبیح است و بوده این احتمال صحیح  
است مثل اینکه حافظی ملک مشهور که حفظ نماید اجرت فطریه را بجهت آنکه عمل فطریه  
۳۱۲ اجرت قیمت محکمه طرفین است اگر چه ظالم قیمت بکند از آنها باشد

### فصل سوم در تعلقات ضمه

۳۱۳ اگر آنچه قیمت شدنی است متساوی الاجزاء باشد مثل جوی و روغن  
و غیر آنها که امثال دارند قیمت آنها بصورت بیانی صحیح است خواه  
باشد مثل جوی مهوه یا مانع باشد مثل روغن زیت و عمل و روغن  
و دیگران غیر اینها که در نام و غیره منظور و معنی کا و کو کنند غیر است

۳۱۴ اگر اجناس متعدد باشند و یکی از طرفین قیمت تقاضا کند که هر یک  
حاصل قیمت نمایند و طرف دیگر تمکین نکند و یا اجبار نخواهند کرد  
- و اگر قیمت را انواعی بربح قیمت تقاضا کند با نظری که تمکین نکند  
اجبار نمیشود - و اجناس متساوی الاجزاء با کل و وزن بطوریکه  
یا تفاوت خواه ربوی باشد یا نباشد قیمت میشود

۳۱۵ اگر قیمت شدنی مختلف الاجزاء باشد مثل - درخت - و عمارت - و  
چوان - و ظروف - و جواهر - و غیر آن هرگاه هر یک در قیمت  
مضر شوند قیمت صحیح خواهد بود و هر کدام تمکین بقیمت نکند  
اجبار نمیشود - هرگاه بعضی مضر شوند پس اگر آنکس که ضرر  
موجب او میشود تقاضای تقسیم نماید که تمکین نمیکند اجبار  
خواهد شد و الا فلا - و اگر برای هیچکدام ضرر نباشد و بعضی هم  
تقاضای قیمت نمایند قیمت اجب میشود و هر کدام تمکین نکند اجبار  
ضرر مانع از اجبار - نقصان قیمت شود قوی بر این است که ضرر مضر  
۳۱۶

در بعضی لوایح آمده است که اگر بر دارد و بخورد و دیگری بربوی مثل کند و جو  
و در هر دو بیمار - خبر ربوی مثل آب و قیامه و غیره - قول شیخ  
قدس سره است



عبارت از اینست صاحب منصب از سهم خود منتفع نشود

۳۱۷ اگر منت منضم نوی نباشد یک یک بر آن نمکین یکند اجبار میشود و اگر منضم نباشد اجبار نمیشود

۳۱۸ اگر جایزه بواسطه بریدن نافع شود یا منت اجبار تقسیم نخواهد شد و اگر نافع نشود واجب میشود تقسیم آن - و اگر جایزه نافع باشد و بی جنب آنها یک باشد بعد بل و به منت اجبار منت میشود - هرگاه جنب آنها مختلف باشد و منت هر جایزه علیحد ممکن نباشد واجب نیست که منت اجبار بشود

۳۱۹ حیوانات بعد بل و به منت اجبار منت میشوند بنا بر اشکال

۳۲۰ منت وقف صحیح نیست بجهت اینکه مستحقین که وقف آنها منت میشود مشخص نیستند اگر چه واقف مختلف باشد و اگر بعضی از ملک ملوک ملوک باشد منت ملک با وقف صحیح است اگر چه مال یکی باشد هرگاه منت منضم باشد

۱ بعضی قسمتها شای نباشند و بکلیت منضم شود و چیزی بطرف دیگر میدهد یا منت منافی شود ۲ منشاء اشکال در انحصار جنب و انقضاء ضرب است چون تفاوتی بین آنها نباشد ۳ چون که وقف بر آنها و بر آنها صیغه جدا از آنها میباشد بطلان دارد ۴ بعضی وقف باشد میشود طلب طلب آنها لکن وقف بوقت داد هر بین ملک وقف در تقسیم رد لازم شود صاحب صف عوض از میند و یا از وقف میشود که همان وصفی است که بعد ذکر میشود

از طرف صاحب منت خامه جایز است پس اگر در مقابل وصفی نباشد منت آن وقت خواهد بود

۳۲۱ در قنات و حمام و آنچه قابل منت نباشد مایه کائنات و لی لازم نخواهد بود پس اگر بکلیت بعد از استیفاء نوبت خود از قرار بر کرد و منت آنچه را استیفاء کرده غرامت خواهد داد

۳۲۲ مال مشرک در صورتیکه محل نزاع نباشد و امکان منت هم نداشته باشد و بطور مایه هم نشود و خوار کرده واجب نیست که فرسخه شود

۳۲۳ هرگاه حیوانی برادر تو مان برزد و حیوان دیگری شود تو مان کی یک خویزه را قبول میکند و بپ تو مان دیگری میدهد شای واقفند و اجباری هم نخواهد بود اگر یکی از آنها پست تر از قبول کرد و در خس بهتر شریک شد تا شرکت در یکی از آنها منتفع شود شای واقف خواهد شد لکن اقربا بر آنست که در این تقسیم اجبار نمیشود بجهت اینکه اصل کثر باقی خواهد بود و اجمال دارد که این تقسیم مثل تقسیم بعد بل باشد

۱ چیزی که نمیتوان وقف داد اگر در رد نوبت که قرار بکند از یکجا به یکی منتفع شود و یا دیگری ۲ میکند و نفع خود شرکاء مسلح باقراری دیگر بکند و یا بعد بل



# فصل چهارم

در کیفیت قصات

۳۲۴ قسمت گاهی تمام اجزاء است گاهی تحت تراشه و مقبره و گاهی

## قسمت اجزا

قسمت اجزاء و قیمت است که بدون رد امکان تعدیل در آن باشد

ان چهار است

۱- آنکه سهام مساوی باشد و اجزاء منقسم مساوی باشد

ب- هر دو مختلف باشند

ج- سهام مختلف بوده اجزاء مساوی باشند

د- سهام مساوی بوده اجزاء مختلف باشند

## شمار اول

۳۲۵ مثل زمین که در قیمت مساوی الاجزاء باشد و بین شش سهم قسمت شود

و هر کدام شش را آن تعلق بگیرد لهذا زمین بر حسب مساحت بشش جزو

قسمت شده قرعه کشیده میشود و بانظور که بعد از سهام قرعه های مساوی

در هر چیزی از بطور یکسانی بکوی دارد و قیمت مساوی حاصل شود و سهام در مقدار مساوی

نوشته میشود و آنوقت میخواهند اسامی را بر سهام استخراج نمایند تا به نامها را

بر اسامی پس اگر اسامی را میخواهند بر سهام استخراج نمایند باید در هر رفته

اسم یکی از شرکا را نوشته و همه را در گلوله های مساوی که از موی یا کپل

باشد گذارند و یک یک داخل در قسمت باشد بگویند که یک گلوله را

برای این سهم خارج کن پس آن سهم از کپل است که اسم او خارج شده باشد

همچنین دیگر را برای سهم دیگر خارج میکنند تا تمام شود و اگر

سهام را میخواهند بر اسمها خارج نمایند در رفته ها اسامی سهام را

مینویسند و بانظور که در رفته مینویسند سهم اول در فلان جهت و در

رفته دیگر سهم دوم را مینویسند تا تمام شود پس از آن رفته را برای یک نفر

معتمد ببرد و مساوی وند و سهم او همان است که در آن رفته است

## شمار دوم

۳۲۶ آنکه سهام متفق باشند پس زمین را به نسبت تعدیل میخواهند و شش

قسمت مساوی القیمة قرار داده و مثل قسم اول قرعه میکشند

و به جهت هر سهمی نام معین میکنند که اختلاف حاصل نشود و همانطور که یک

داخل در قسمت نیست امر میکنند که رفته ها را استخراج نمایند



## فصل سوم

۳۱۷ است که وقت قسط مساوی باشد مثلاً زمین که اجزا بش در وقت  
مساوی باشند و یکی نصف ببرد دیگری ثلث توی سدر بر زمین  
بش ببرد سدر هم کو یکتر بن ماهی و صفت بخت اجزا باشد  
میکنند و اسامی صاحبان سهام را در سه ضعه بنویسند و برای  
شماره یک و دو تا آخر قرار میدهند و شرکاء در کشیدن قرعه  
خبرند اگر برانها شوار باشد قاضی از امتین میکند پس رفته  
برای هم اول ببرد و مساورد اگر با هم صاحب سدر بیرون آید هم  
خود را ببرد و دیگری برای قوی بیرون میآورد اگر برای صاحب  
ثلث بیرون آید سهم دوم و سوم را ببرد و سهم باقی بجا صاحب  
متعلق میشود و اگر قرعه دوم با هم صاحب نصف بیرون آید و سهم  
دوم و سوم و چهارم را ببرد و سهام پنجم و ششم متعلق میشود  
ثلث و اگر قرعه اول با هم صاحب نصف ببرد سهم اول را ببرد  
پس قرعه دوم برای هم چهارم استخراج میشود اگر با هم صاحب ثلث

۱ برای تمام که برای زمین معین کرده اند قرعه قرار میدهند

خارج شود سهم چهارم و پنجم را ببرد و سهم ششم متعلق صاحب  
سدر خواهد بود و اگر قرعه دوم با هم صاحب سدر را بگذرانند  
خواهد بود و دیگری سهمهای پنجم و ششم را خواهد برد و اگر قرعه  
اول با هم صاحب ثلث را بگذرانند سهمهای اول و دوم را خواهد برد  
پس قرعه دوم را ببرد سهم سوم بیرون خواهد آورد و اگر با هم صاحب  
سدر را بگذرانند سهمها خواهد بود و شخص سوم سهم باقی را خواهد  
برد و اگر قرعه دوم با هم نصف ببرد تا به سهام سوم و چهارم و پنجم را  
خواهد برد و سهم ششم متعلق شخص آخر خواهد بود و لهذا احتیاج  
نباشد که شش رفته نوشته شود که سهم صاحب نصف دو با هم  
ثلث یکی برای صاحب سدر باشد بطوریکه بعضی قوه کرده اند چونکه  
قابله بر آن نیست مفسر خارج شد از صاحب نصف است و صحیح نیست  
که رفته ها بجا با هم صاحبان سهام بنویسند و سهام را با هم شرکاء ببرد  
آوردند بجهت اینکه قاضی بق سهام موجب خبر خواهد بود چرا که وقتی  
سهم دوم برای صاحب سدر خارج شود اگر قرعه دوم با هم صاحب  
۱ بعضی برای اسامی صاحبان سهام چون نام و فام و نسبت بنویسند



نصف یا صاحب ثلث را بدو دان فرموده سهم اول باشد ضرر حاصل  
خواهد شد

## فهم چهارم

۳۲۸

اگر سهام و قیمت هر دو مختلف باشد تا وقت سهام را بقوم بقدر بل  
نمایند و قیمت تمام که در میان سهام را ضربه برش قیمت مساوی قرار  
میدهند پس ضربه ها را با سهم سهام میکند

## قیمت تراضی

۳۲۹ قیمت تراضی آنکه در مقابل بیابا درخت با چاه رود باشد و آن درخت  
صحیحات که با رضایت همگی باشد

۳۳۰ اگر طرفین قیمت اتفاق برده نمایند و سهام هم بقدر بل شود قول بر آن  
که قیمت بیش از حد لازم الاجراء نباشد برای اینکه منصفین معاوضه  
بوده و هر یک نباید آنچه عوضی برای او حاصل میشود پس بعد از فرجه  
رضایت طرفین لازم است

۱ چون که سهم نصف بر ثلث بر فاصله پیدا کرده و اگر که همیشه دو موجب قرار  
۲ چنانچه در مقابل بیابا درخت با چاه رود سهمی نباید تراضی میشود و باید  
عوض داد ۳ قول متخلف است در مبسوط

۳۳۱ اگر یکی از دو طرف نخواهد که در طبقه فوقانی خانه یا طبقه زیرین آن  
نمایا باشد یا هر یک از آن دو طبقه منفردا منفرد شود و دیگری تمکین نکند  
او را مجبور میکنند بلکه هر یک از آن دو نفر بصبیب خود را از طبقه بالا و  
زیر یا بعد بل خواهد بود و اگر یکی از آنها نخواهد که قیمت زیرین  
خصوصا با و را گذارد و قیمت خود را مشترکا باینجا ماند یا با دیگری  
دیگر قبول آن اجبار نمیشود برای اینکه قیمت محبت تمیزات و چون  
یکی از سهام مشاع میباشد تمیز حاصل نمیشود

۳۳۲ اگر یکی از شرکاء کاروانسرا یا خانه و سببی مشترک باشد و ضرری  
در قیمت حاصل نیاید که تمکین نکند اجبار نمیشود و بعضی ممالک  
از بعضی دیگر هرگاه زیاد باشند جدا میشوند اما اگر کاروانسرا یا  
خانه مشترک باشد و یکی نخواهد بصبیب و غاما از یک خانه یا یک  
کاروانسرا معین شود و دیگری تمکین نکند او را مجبور نمیشوند

۳۳۳ اگر نمایین دو شرکاء چند منزله مشترک باشد و یکی نخواهد که آنها را  
قیمت نماید بطوریکه سهم بعضی در بعضی دیگر داخل باشد و دیگری  
باینکه هر دو تمام مزایای مالک زمین تصور کرده و میان دو شرکاء بر حسب سهم  
قیمت شود در این صورت اگر سهام مالکین هم در تراضی با اختلاف قیمت خواهند بود  
موجب ضرر نمیشود



تمکین نکند و را مجبور نمایند و اگر چه نخواهد که قسمت هر کدام را  
علیه سبب نمایند و دیگری تمکین نکند و را مجبور خواهند کرد -  
و قسمت باین بین اگر چه درخت قطعات آن مختلف باشد مثل قسیمی

خانه و سببی است

۳۳۳ دکانی که در کار یکدیگر باشند بطوریکه قسمت بعضی در بعضی دیگر  
داخل باشد قسمة الجبار تقسیم میشوند برای اینکه هم معقد میشوند  
هم ضد هر یک از شرکاء باشد که در سهم خود نمینا باشد

۳۳۴ اگر ذوات زمین هر دو مشترک باشند و یکی قسمت بین ذوات مجزوا  
و دیگری تمکین نکند و را مجبور خواهند کرد زیرا ذوات مثل منافع  
و اگر قسمة ذوات را نخواهد قبول بعضی بجهت این است که تمکین نکند اجبا  
میشود اما اگر عودی باشد که هنوز سبب نشده قسمت آن صحیح نیست و اگر  
سبب باشد قبول صحیح است

۳۳۵ اگر زمین درختی باشد و یکی از شرکاء نخواهد که زمین یا درخت قطعات  
در قسمت هر یک از زمین یا زمین مشترکها را علیحده مقبر نمایند  
و این قول محقق است قدس سره و قول محقق قدس سره است

قسمت میشود و دیگری تمکین نکند اجبار نمیشود اما اگر قسمت هر یک  
یا هم نخواهد بطوریکه قسمت بعضی در بعضی داخل باشد یا امکان ندارد  
و عدم ذوات که تمکین نکند اجبار میشود

۳۳۶ اگر زمین در جریب باشد و قسمت باین جریب مساوی قسمت شرعی  
دیگر باشد هرگاه ممکن باشد که میان دو شریک هر آری قسمت شود یا  
طوری که برای هر یک نصف از یک جریب نصف جریب مقرر شود قسمت  
میشود و اگر این ترتیب معقد نباشد باین جریب باین سهم و نه جریب  
بیک سهم قرار میدهند و هر کدام بر آن تمکین نکند اجبار خواهند شد

اگر جای نزیل باشد و بعد از قسمت و صورتی که آنجا نه و جاه ناز  
احداث نمایند قسمت آن باقی بماند قسمة ان صحاح است

# فصل پنجم

در احکام

۳۳۷ قسمت قرار لازمی است همچنانکه از طریق قسمت نمیتوانند از منافع  
مکرا بیکه هر دو بر آن اتفاق نمایند

۳۳۸ اگر یکی از شرکاء ادعا نماید که در سهم او غلط واقع شده و کمتر از حق را



رسیدن از طرفی او عاقبت نسبت به بیم کننده که از طرفی قاضی  
بدون اجرت معتبر است باشد و اگر عطف شود و قاضی هم بر او وارد نمیشد  
بلکه اگر شاهد بر مدعی خود بیاید و در وقت نفیض میشود و اگر  
شاهد ندانند یا شاهد حق دارد که شریک خود را قسم بدهد اگر شریک  
منعم خورد و شاد و بری میشود و اگر نکول از منعم کرد خود مدعی شد  
مجنور و وقت نفیض میشود - این در وقت اجبار است و در وقت  
ترخیص قریب است که انهم مبطورات

۳۴۱ اگر بعضی از آنچه قمت شد مستحقا للغير را بد هرگاه معتبر باشد  
و تمام آن یا بیشتر آن در سهم بیکه فاضع شده باشد قمت باطل خواهد  
شد و اگر در مضیبه مرد و شریک بناوی باشد قمت باطل نشود  
و از هر دو سهم خارج میشود خواه جهل استخفاف بیکه باشد خواه نقد  
ماذا امیکه بواسطه اخراج آن نفیض در مصد یکی حادث نشود و تفاوتی  
ظاهر نشود و اگر بشود قمت باطل میشود مثل اینکه با عتبتین را در  
یا عجزای اب یا عجزای در شناخته بشود - و اگر غیر معتبر باشد ما بین  
۱ مثل مضیبه و دبیته عاریه

دو شریک متاع باشد قریب این است که قمت باطل میشود و نفیض  
بر مختار است - در آنچه ذکر کردیم نیز اینکه مرد و عاقل را باشد یا احمال  
یا سندی یا بیکه عاقل باشد قمت معتبر است

۳۴۲ اگر در مضیبه یکی از دو شریک ظاهر شود که بعضی سهم از سهم او حق  
دیگر است در مضیبه شریک دیگر معلوم شود که بعضی از سهم او حق کیس  
دیگر غیر از او است هرگاه با قضاوند بر تعدیل خود باشد قمت صحیح  
و الا باطل است

۳۴۳ اگر در ترک ذمه را قمت نمایند بعد از آن معلوم شود که قرض برای  
قمت باقی است اگر در ترک آن قرض را اداء نمایند قمت صحیح است و الا باطل  
میشود و اگر بعضی از وراثت را اداء قرض امتناع نمایند تنها از مضیبه  
باید رهایی که از قرض با و عاقلی میگیرد قرض و داده میشود و اگر  
بعضی از ترک ذمه را قمت کرده باشند و یا قمت کنند که باقی بقرض میکنند  
آن باقی ماند قرض داده میشود و اگر باقی ماند قبل از دادن قرض  
شود قرض بر ترک ذمه قمت شده تعلقی میگیرد و اگر وراثت را اداء نکنند  
۱ قول آنچه قدر من در مبطورات ۱ عاقل یا استخفاف باشد



تغیر میشود

۳۴۴ اگر در نصیب یکی از دو شرکاء چیزی پیدا شود احتمال دارد که نصیب باطل شود بجهت اینکه بعد از آنکه شرط نصیب است از میان میرود پس شرکاء بخوار است که از شرکاء خود را بگیرد یا منع کند  
 ۳۴۵ اگر دو شرکاء حیوانی را قسمت نمایند بجهت برای رفتن خود ضامن بجهت در رسد و زیاده را حاشا شود نخواهد بود

۳۴۶ اگر یکی از شرکاء در سهم زمین خود بنا را کرده یا درختی کاشیده باشد تمام نصیب باطل است از مستحقا للغير بجهت شرکاء و ضامن قهری بنا و کشت و آرز نخواهد بود خواه نصیب اجبار باشد یا نصیب تراخیه  
 ۳۴۷ اگر در ترک نصیب شده و نصیب بجزئی از مشغول معلوم شود قسمت مثل قسما که مستحقا للغير را بجز اگر در نصیب نیاید باشد تا وقت مثل قسما  
 ۳۴۸ اگر یکی از دو شرکاء طاقه در خانه بگیرد و شرکاء بکرا طاقه دیگر را قبول نماید و با طاقه اول نصیب شرکاء باشد بکرا و شرکاء بکرا حق ندارد که با او مانع نماید مگر اینکه برگشت با اولی از حد و در نصیب بکرا با هم باشد مثل اینکه وصفت کرده باشد که بکرا از نصیب بکرا

شرط شده باشد و اگر قیدی نگردد باشد بکرا باطل است همانند و اگر راه خانه در سهم یکی واقع شود و برای حشد بکری یا حیوانی باشد نصیب صحیح است الا باطل است مگر اینکه راهی در حشد و قرار داده شده یا شرط شده باشد در حق عبور و ساخط است اگر راه خانه که یکی از دو شرکاء شاکن بگیرد و نصیب بکری واقع شود مثل بکری آب و لی طفل در صورت غبطه نصیب میشود مطالبه قسمت نماید و اگر غبطه نباشد نمیتواند - اگر شرکاء طفل مطالبه قسمت نماید و ضرر حاصل نباشد ولی طفل بر قسما اجبار میشود اگر چه غبطه نصیب در شرکاء نباشد اگر یکی از دو شرکاء که نصف بگیرد بگوید که من نصیب شرکاء مثلان را سهم و دیگری بگوید من نصیب هر چه را نصیب منم ولی من نصیبی از نصیب دیگر و حسب مباحث متنازعینا شد نصیب صحیح نخواهد بود

## مفصل هفتم

معلق بدعاوی که معارض میشوند

در از چند فصل

## فصل اول



## در دعوی مالک

اگر دو نفر در عین که در تصرف هر دو باشد ادعا بر یکدیگر نمایند و  
 شاهد کم نداشته باشند حکم میشود که بطور نصف باین آنها نصبت  
 شود و هر یک برای دفع خود قسم بخورد اگر هر دو از قسم نکل نمایند  
 عین مزبور بین آنها بالتسویه قسمت میشود و اگر یکی قسم بخورد و دیگری  
 نکل نماید آنوقت عین مزبور مال کیست که قسم خورده است اگر  
 هر دو فاعل شاهد نمایند حکم هر یک است برای هر یک تا آنچه در تصرف  
 و قبضه است حکم میشود و اگر یکی از آنها فاعل شاهد نماید تمام عین  
 برای او حکم میشود - اگر هر دو در یک یکی از آنها باشد اگر شاهد نباشد  
 برای متصرف حکم خواهد شد و متصرف باید برای دفع خود قسم  
 بخورد و اگر هر یکی از آنها فاعل شاهد نمایند پس عین مزبور مال  
 غیر متصرف بل متعلق مال متصرف است اگر متصرف شاهد نماید قسم از او قضا  
 نمیشود و اگر غیر متصرف فاعل شاهد نماید عین را میبرد - اگر  
 عین در دست شخص سومی باشد حکم برای کیست میشود که آن شخص ضامن او  
 باشد مابین آنها نصف میشود و قول شیخ قدس شریف

بعد از اینکه شخص سومی در شخصیکه ضامن او شده برای شخص دیگر  
 قسم بخورد - و اگر هر دو از یکدیگر باین دعوی خود را شخص میمانند  
 بعد از آنکه برای هر دو قسم بخورد - و اگر هر دو از اصدافین نمایند عین  
 مابین آنها و بناوی خواهد بود و شخص سومی باید برای آنها قسم بخورد  
 و هر یک از دو نفر برای دفع خود قسم باید نماید - و اگر شخص سومی  
 بگوید که این عین مال من نیست صاحب را هم نمیشناسم یا بگوید که  
 این عین مال یکم از شما دو مال است ولی شخص او را نمیشناسم پس باید او  
 مدعیها در دعوی نبودن شاهد بیاورند و قرضه زده میشود و اگر کسی  
 از آنها شاهد داشته باشد حکم برای او میشود و او برای دیگری قسم  
 خواهد خورد و اگر هر دو شاهد بیاورند برای هر کدام که شاهد است  
 از جهت عدالت ترجیح نداشته باشد حکم میشود و اگر از جهت عدالت  
 مساوی باشند هر طرف که عددش زیادتر باشد برای آن طرف حکم  
 میشود و اگر از جهت عدم مساوی باشند مابین مدعیها قرضه زده  
 میشود آنکس که از قرضه خارج شود قسم بخورد و تمام عین با او داده میشود  
 اگر از قسم نکل نماید دیگری قسم خورده حکم برای او صادر میشود



و اگر هر دو کول از قسم نمایند عین مابین آنها تقسیم بشود و بقوله  
 بقره حکم میشود در صورتیکه شهود بطور اطلاق شهادت داده باشند  
 و اگر شاهد و شرف <sup>بیشتر</sup> شهادت بدهند ملک مابین آنها باینها  
 قسمت میشود در هر صورت صاحب شود بیکه بیست شهادت بدهند  
 اختصاص داده میشود - اگر شخص سوم هر دو را انکار نماید و یکی از  
 آنها اقرار نماید حکم برای او صادر میشود و اگر هر دو اقرار  
 شاهد نمایند مابین آنها قرعه زده میشود - اگر شخص سوم اقرار کند  
 که عین ضرر بود مال هر دو آنها است یا مال یکی از آنها است بعد از اینکه  
 انکار کرده باشد اقرار را قبول میشود اگر شاهد نباشد - و اگر  
 شخص سوم برای یکی از آن دو اقرار نماید باینکه سبق بانکار بود  
 باشد کسیکه برای او اقرار کرده صاحب تصرف در عین میشود - و اگر  
 شخص سوم بگوید که آن عین مال یکی از شما دو نفر است لی و انحصار  
 بین شماست یا بگوید که صاحب آنرا بین شماست یا بگوید صاحب یکی از شما  
 ۱ بیست شهادت بدهد بدو تا بیکه بدسترس نباشد و آنکه بیست شهادت  
 میدهد آنکه حاکم و شرف یا ملک را ذکر نماید ۲ یعنی خلا  
 مشرف میشود نادعوی تمام بشود

دو نفر است یا غیر شما دو نفر است یا بگوید یکی از آن دو نفر نزد من  
 و دیگری گذاشته یا بگوید مردی و دهمه گذارد که شخص او را نمیشناسم  
 و آن دو نفر ادعا کنند که او میبایند برای هر یک از آن دو نفر قسم  
 نفی اللم خواهد خورد و اگر آن دو نفر ضد نفی نمایند که او نمیداند  
 قسم بر او وارد نیست اگر یکی از آن دو نفر ضد نفی ندانستن شخص  
 سوم را بکند شخص سوم برای آن دیگری قسم خواهد خورد - اگر  
 شخص سوم اقرار کند که عین ضرر بود مال یکی از آن دو نفر یا مال غیر  
 آنها است آنکس که برای او اقرار کرده مشرف خواهد بود و اگر  
 کسیکه اقرار برای او نکرده بضر بگوید که برای من منم بخورد که عین  
 ملک من نیست آنرا بنویسد دهمه سپرده ام قسم باید بخورد و اگر کول  
 نماید از هفت غرامت قیمت باید بپردازد - اگر شخص سوم برای هر دو  
 اعتراف نماید مثل این است که از این دو عین ضرر بود در تصرف آن دو نفر  
 بود و شخص سوم برای هر یک از دو نفر در خصوص اینکه برای طرف  
 حکم شد باید قسم بخورد و هر یک از آن دو نفر هم برای طرف خود  
 ۱ قسم نفی العلم ۲ چون ضرر و دهمه تمام آن عین بودند



صفت هر مرد یا بد قسم بخورد

۳۵۱ اگر در تصرف هر یک از دو غیر یک بند باشد و هر کدام مرد و بندگان  
ادعا نمایند پس آنچه در دست هر طرف باشد مال او می شود اما  
اگر هر دو اقامه شاهد کردند برای هر یک از متاعین بند کرد  
تصرف دیگر حکم می شود و اگر یکی از آنها شاهد اقامه نماید حکم  
می شود که مرد و بندگان مال را واث

۳۵۲ اگر زن و شوهر در باب مناع خانه نزاع نمایند حکم برای کسی  
صادر می شود که شاهد داشته باشد و اگر شاهد نباشد و هر  
کدام در نصف مناع تصرف داشته اند <sup>بند</sup> نصف بعد از قسم برای شو  
حکم می شود که هر کدام برای طرف خود قسم بیاورند خواه مناع مناس  
باهره و داشته باشد یا مناسب با یکی داشته باشد و خواه زوجیت  
مناسب آنها مقرر نباشد خواه خانه ملک هر دو باشد یا  
ملک یکی باشد یا ملک شخص سوم باشد خواه زن و شوهر نزاع نما  
یا وند آنها نزاع کنند یا یکی از زن و شوهر یا وند دیگری نزاع کند  
در مناع مناسب هر دو مثل زمین و ظروف و مناس بطریق مثل عامه و  
مربای یا منصفه و لباس زنانه

قولی بر آنست که آنچه صلاحیت مرد را دارد برای او حکم می شود آنچه  
صلاحیت زن را دارد برای او و آنچه برای هر دو صلاحیت دارد نما  
زن و شوهر متعت می شود و آنچه هم متعت که مناع خانه از زن است  
برای آنکه زن را اهل خود اسباب بخانه شوهر بیاورد

۳۵۳ اگر پدر و پسر یک قول شده ادعا نمایند که بعضی از مناع و غیر مناع که  
در تصرف و خیرش بوده است با و عاریه داده بوده مثل سایرین بطلب  
اقامه شاهد می شود و آنچه برای پسر است که پدر شاهد ضد  
پدر زن می شود و مثله همینطور است اگر پدر یا دختر در بعضی از مناع  
نزاع نمایند

۳۵۴ اگر مناعی در کار عطار یا نجاری باشد و آنها اختلاف در آن  
مناع نمایند ثابت صفت هر کدام برای او حکم می شود  
۳۵۵ اگر مویر و صنایع در اسباب خانه اختلاف نمایند اگر منقول باشد  
معلق بر بنا است الا از مویر است مثل رفهای چوبی که نصب  
نمایند و در دیوار ثابت است اینها منسوب

در قول شیخ است در کتاب حلال



۳۵۷ اگر چنانچه در خانه کهنی باشد و در غایت سون و مقراض نزاع نماید

حکم میشود که آنها مال را به صاحب خود بدهد و اگر غایت بر این باشد

و قوت چنانچه میماند صیغه را برایشان و از هر دو طرف در دویله اگر در خود

پیرا من نزاع نماید پیرا من متعلق صاحب خانه خواهد بود و اگر

اینکه غایت بقیث که چنانچه پیرا من را بخانه دیگری برود

۳۵۸ کسیکه سوار چاه را با است و اولی بنا لکبت از کسی که تمام چاه را با

گرفته و صاحب اولی بنا لکبت است زمین متعلق است به صاحب چاه چون

نه سوار او با و مال سوار است نه مال صاحب چاه

۳۵۹ اگر صاحب بند با غیر او در خصوص لباس بند نزاع نماید لباس را

صاحب بند خواهد بود چونکه تصرف بند بر اوست و اگر صاحب

لباس و شخص دیگری در خود بند نزاع نماید در دعوی متنازع خواهند

بود چونکه فایده لباس فایده خود بند است نه فایده صاحب بند

۳۶۰ اگر صاحب مرغی صاحب چینه در دویله که مایه آنها است نزاع نماید

در این قول نظر است چون کاه هفت که زمین متعلق بسوار باشد و در بند

ملک صاحب خود است و در دویله مالک است و چینه صاحب چاه

بنوعی که لباس مرغی در دویله و مرغی در دویله است

دویله از هر دو خواهد بود و چون که فاصله مایه آنها است

در دعوی متنازع خواهند بود

۳۶۱ اگر کسی را غایت نماید که فلان صیغه مجهول التی که در تصرف او است

بر حسب ظاهر حکم بر او اوضاده میشود اگر بالغ شد و انکار کرد قسم

خواهد خورد و همچنین اگر طفل در تصرف او باشد اما اگر

کهن باشد حکم بر بندگی او نخواهد شد مگر وقتیکه خود او صیغه بی

هر دو بنا بکند یا صیغه بی که از آنها را بکند آنوقت ملک او خواهد

شد نه ملک دیگری

## مسائل خلدست

۳۶۲ مسئله اول اگر بین مال در دویله و تصرف باشد و یکی تمام آنرا

ادعا کند و دیگری نصف آنرا شاهد ندانند باشند عین مرغی

مایه آنها بشاید خواهد بود و مدعی نصف برای طرف خود باید

قسم بخورد ولی بوطرف او قسمی ندارد و بقیث و اگر هر یک فاش شاهد

نمایند نصف متعلق مدعی تمام است آنوقت شاهد های طرف مرغی

تلفی که در وقت صاحب نصف است معارض خواهند کرد اگر حکم

کنند



که نصف مال خبر فقر است پس نصف دیگر هم متعلق بصدقه کل خواهد بود و چیزی برای تقسیم نیست اگر آن نصف را برای صاحب فقر حکم نمایند پس متعلق صاحب نصف است اگر هر یک شاهد آورند برای او حکم میشود و هرگاه آن در دست شخص سومی بوده و بران دقت نداشته باشد مدعی را اقرار شاهد نماید برای مدعی تمام نصف مال است شاهد دارد نصف دیگر معارضه نمایند و حکم بگوید شاهد ها اینکه عادل تر و با عدالت بیشتر باشند ضاد میشود اگر شاهد ها از هر یک متساوی باشند قریب به یکدیگر میشود و آنکه اگر در داد برای او حکم میشود بعد از آنکه با او قسم دهند پس اگر از ادای قسم امتناع کند طرف او قسم بخورد پس اگر هر دو کول از قسم نمایند آن نصف مابین هر دو قسمت میشود و مدعی کل ربع او کل را میبرد و دیگری یک ربع را و احتمال دارد که برای مدعی کل دو ثلث و برای مدعی نصف یک ثلث باشد زیرا که متنازع در اجزای قسم معتبره که عمل اشاره نیست واقع شده و بطریق اولی نصف میشود

۱. چون نصف از فقر مدعی نصف بود و کل در آن نصف ضعیف بود و باید شایع است  
۲. غنیمت نیست

**مسئله دوم** اگر زمین مال در دست سه نفر باشد یکی نصف دوم و ثلث سومی و سدر را ادعا نمایند و هر کدام در ثلث آن تصرف داشته باشند پس صاحب ثلث بیش از آنچه در تصرف دارد ادعا ندارد و در دست صاحب سدر شش مال از کل زیاد نیست که مدعی نصف آن را ادعا میکند پس آن سدر را برای مدعی نصف حکم نمایند همچنین اگر هر دو شاهد نمایند و اگر هر دو ادعا نمایند که مابقی خانه در دست است با عاریت برای هر یک هم در آن از ملک ادعا میکند شاهد با حکم برای او ملحق با دعای هر صاحب در میشود و شاهد هر یک با آنرا میبکند شهادت میدهد و معارضه هم بران نموده نیست - اگر برای چنین شاهد نباشد همگی برای هم قسم بخورند ثلث در دست هر یک منقسم نمایند

**مسئله سوم** اگر مال بینه را سه نفر ادعا نمایند یکی تمام

دومی نصف سومی ثلث را و دست فقر آنها هم بر مال باشد اگر

۱. در این مسئله تحقیق از برای نیست مگر اینکه مدعی نصف مدعی ثلث را انکار داشته باشد ۲. بینه هر کدام ادعا نمایند که زیاد بر آنچه در تصرف او است و بهیاست یا خایه است



شاهد نداشته باشد هر يك ملك ميبرد و در اينصورت شخص دوم  
 شخص سوم براي مدعی كل قسم ميخورد و مدعی كل و شخص سوم برك  
 شخص دوم قسم ميخوردند - و اگر مدعی كل اقامه شاهد نماید تمام را  
 ميبرد - و اگر دومی اقامه شاهد نماید نصف را ميبرد و بانه ميان دو  
 نفر بگر بطور نصف خواهد بود در اينصورت براي مدعی كل سدين مال  
 بدو قسم خواهد بود و براي نصف سدين قسم ميخورد و شخص سوم براي  
 دومی كه شامش الا (از مدعی كل) ميبرد قسم خواهد خورد - و اگر شخص  
 سوم اقامه شاهد نماید ملك را خواهد برد و بانه ميان دو مدعی بگر  
 بطور نصف خواهد بود - در اينصورت مدعی كل سدين را بدو قسم ميبرد  
 و براي سدين بگر قسم خواهد خورد و مدعی ثانی به تمام آنچه ميبرد  
 قسم خواهد خورد - هرگاه هر سه اقامه شاهد نمایند تا وقت ظهور  
 حكم براي داخل شود بپایه براي كس كه مستغرق عين مال بر مش  
 ميشود چونكه هر کدام هم شاهد دارند و هم بركت مال تصرف دارند  
 و اگر حكم براي خارج شود بپایه كس كه مستغرق نيست شاهد شخص سوم  
 ساخط ميشود چونكه شاهد او شاهد داخل است و براي شخص دوم

سدين خواهد بود چونكه شاهد در آن سدين خارج است براي مدعی  
 كل پنج سدين خواهد بود چونكه براي او سدين است بدون شاهد و برك  
 كه در آن متنازع ندارد و كسي هم آنرا ادا ندارد و بپایه بركت براي او  
 متعلق ميگردد چونكه شاهد او در آن شاهد خارج است - و احوال را  
 گفته شود كه در ديب هر يك از سه نفر چهار قسم از او زده و قسم است  
 پس براي مدعی كل از آنچه در دست او است قسم بغير متنازع خواهد  
 برد چهار قسمي كه در دست شخص دوم است بپایه شاهد متعلق  
 كل است شاهد شخص دوم چونكه شاهد داخل است ساخط است و قسم  
 از آنچه در دست شخص سوم است متعلق بمدعی كل است بكي از آنچه در  
 دست مدعی كل است از براي شخص دوم است بكي از آنچه در دست شخص  
 سوم است طرف ادعای مدعی كل و شخص دوم است بپایه بركت  
 كشيده ميشود و حكم ميشود براي شاهد خارج بعد از قسم هرگاه متنا  
 شاهد خارج از قسم امتناع نماید بكي قسم ميخورد و اگر هر دو امتناع  
 نمایند بكي نصف ميشود بپایه براي مدعی كل ده قسم نيم حاصل  
 ميشود و براي مدعی نصف بپایه بركت نيم و ادعای مدعی نيم ساخط ميشود



و اگر در هر سه خارج باشد نصف متعلق به مدعی کل است چونکه  
 منازعی ندارد و در نصف دیگر خریده میشود اگر بایم مدعی کل در آن  
 یا بایم مدعی نصف قسم خورده و میبرد و اگر خریده بایم مدعی ثلث  
 آید خریده ثلث بایم پس از آن راجع شد بر ما برود و ضرر دیگر  
 خریده زده میشود و اگر خریده فاسد نماید نصف از مدعی کل است  
 بواسطه نبودن معارض و در خصوص سیدس باید مدعی کل و مدعی  
 نصف منازعه میکنند و در باب ثلث هر سه نفر منازعه نمایند  
 شهود در آن معارضه میکنند پس مابین منازعه بین را بخرید زراع دارند  
 خریده کشیده میشود بایم هر یک را بید و قسم خورده و میبرد و حکم  
 در این سه چنانست که کو با شاهد در میان نیاشد و اگر از قسم  
 خوردن نکول نمایند مدعی کل نصف تمام و نصف سیدس که زیاد  
 از ثلث است ثلث ثلث را میبرد و برای مدعی نصف نصف سیدس  
 ثلث ثلث خواهد بود و برای مدعی ثلث شش خواهد بود پس از این  
 شش برای مدعی کل بیست پنج و برای مدعی نصف هفت و برای مدعی  
 ثلث چهار خواهد بود - و احتمال دارد که گفته شود که چکر عدله

که نصف ثلث دارد شش است پس مدعی ثلث دو نما ادعا میکند  
 مدعی نصف تمام و برای مدعی تمام سه تا بدون منازعه میباشد  
 آنوقت مدعی کل و مدعی نصف و ثلث سه نای باقی منازعه میکنند  
 پس مابین آنها قسم میشود با بطوریکه دودر شش ضرب شده و ثلث  
 حاصل ضرب میشود مدعی کل بغير منازعه شش را میبرد چون مدعی  
 ثلث زیاد از چهار نما ادعا میکند و سیم مابین مدعی کل و مدعی  
 نصف محل نزاع میباشد چهار باقی میباشد که هر سه در آن بالسویه  
 منازعه دارند پس بایم سه نفر قسم میشود آنوقت برای مدعی کل  
 شش قسمت ثلث و برای مدعی نصف و ثلث و برای مدعی ثلث  
 یک قسمت ثلث حاصل خواهد شد و بطور عمیل برای مدعی کل  
 شش سیم و برای مدعی نصف سه و برای مدعی ثلث و سیم خواهد  
 بود پس از بازده تقسیم صحیح میشود  
**مسئله چهارم** اگر سه نفر در عین نزاع نمایند بیک تمام آنرا  
 ادعا کنند و دومی و ثلث از آن و سومی نصف آن را بر تقسیم صحیح  
 میشود بجهت اینکه دو ثلث و یک نصف باشد و آن شش است



پس چون دوی چهار را از آنرا ادا نمایند و سومی به نارا دور  
 سهم منازعه ندارند و آن متعلق بمدعی کل است چهار تا باقی  
 و چون سومی غیر از سلا ادا ندارد یکم بهمانند که در آن مدعی  
 کل و شخص دوم منازعه دارند و عاقلین آنرا نصف میشود با بنظر  
 که قبول یکسر شده و در شش ضرب شدن دوازده میشود چون  
 شخص دوم بیش از هفت قسمت ادا ندارد و چهار را از آن بمدعی کل  
 تسلیم میشود و سومی چون بیش از شش قسمت ادا نمیکند و هفت  
 برای مدعی کل و شخص دوم بهمانند که هر کدام را بگیرند و  
 شش سهم باقی بهمانند که هر سه متساوی را از منازعه دارند و اگر  
 هر یک و سه خواهد بود پس مدعی کل هفت سهم خواهد بود  
 که چهار است با شش از نصف تمام و نصف سند تمام و شخص دوم سه  
 خواهد بود که چهار را از ربع تمام باشد و شخص سوم دو سهم خواهد  
 بود که سند جمع باشد و بنا بر تقسیم عولی سهم مدعی کل که تمام  
 ضرب میشود و سهم دوی مدعی کل (ضرب میشود) چهار میشود و سهم  
 سومی نصف (ضرب شد) میشود و بنا بر جمع میشود پانزده شش

آنرا از مدعی کل است چهار سهم برای شخص دوم و سهم برای مدعی  
 نصف میباشد اما اگر ضررین در عین ضرر بود و اشتراک در دزدی  
 هر یک از آنها باشد تقسیم از بیست و چهار صحیح میشود و عاقلین بهمانند  
 دعوی مدعی کل و مدعی دوازده بر آنچه در دست مدعی نصف است جمع  
 میکنیم پس مدعی کل تمام آنرا ادا میکند و مدعی دوازده نصف  
 آنرا ادا میکند پس نصف از مدعی کل میشود و بر هفت و سه چهار را  
 منازعه مبه کلن دوازده میشود و آنوقت عاقلین دعوی مدعی کل و  
 شخص سوم بر آنچه در دست مدعی دوازده است جمع میکنیم و از ثلث آنرا  
 است پس مدعی کل تمام آنرا ادا میکند و شخص سوم ربع آنرا و ثلث آن  
 برای مدعی کل مسلم میباشد و در یک سهم منازعه خواهند داشت و این  
 یکسر قبول شده بیست و چهار میشود و در دست هر یک هفت سهم میباشد  
 پس از آن بین دعوی مدعی کل و شخص دوم بر آنچه در دست شخص سوم  
 است که هفت سهم باشد جمع بمیانیم پس چهار سهم برای مدعی کل بدست  
 منازعه از طرف شخص دوم مسلم میباشد برای اینکه شخص دوم غیر از  
 شانزده سهم از کل را ادا نمیکند هفت سهم در دست خود است و چهار



سهام در دست مدعی کل است چهار سهم در دست شخص سوم و چهار  
 سهم دیگر که در دست شخص سوم است بیایم مدعی کل و شخص  
 دوم را خواهد بود پس برای مدعی کل شش سهم و برای مدعی دوم یک  
 سهم حاصل خواهد بود بعد میان دعوی مدعی کل و مدعی نصف  
 آنچه در دست شخص دوم است جمع میکنیم پس شخص سوم چون دو سهم را  
 ادا نمیکند شش سهم برای مدعی کل مسلم میماند و هر دو در آن سهم  
 نزاع نموده پس برای هر یک سهمی خواهد بود و مدعی کل سهمی  
 عاید شده و برای شخص سوم یک سهم خواهد بود پس از این دعوی شخص  
 سوم و شخص دوم را آنچه در دست مدعی کل است جمع مینماییم و آنچه در  
 دست مدعی کل است شش سهم است مدعی و ثلث چهار سهم از آن ادا  
 نموده و مدعی نصف دو سهم از آن را پس شخص دوم چهار سهم را برده و  
 سهم برای شخص سوم خواهد بود و در دست مدعی کل دو سهم باقی بماند  
 که مال او است از آنفلان برای مدعی کل از آنچه در دست شخص سوم است  
 مثل سهم از آنچه در دست شخص دوم است نصف سهم حاصل شود و  
 با دو سهمی که در دست خود داشته است جمعا با نوزده سهم خواهد بود

و برای شخص سوم از آنچه در دست شخص دوم است یک سهم و از آنچه در  
 دست مدعی کل است و سهم حاصل خواهد شد که این میشود سه سهم و برای  
 شخص دوم از آنچه در دست شخص سوم است و سهم و از آنچه در دست  
 مدعی کل است چهار سهم حاصل میشود که این میشود شش سهم بنا بر مولا  
 میان دعوی مدعی کل و مدعی و ثلث از آنچه در دست مدعی نصف است جمع  
 میکنیم پس مدعی کل تمام آنرا ادا نمیکند و مدعی و ثلث نصف آنرا  
 ادا نمیکند این یک سهم و آن یک سهم ضریف شده میشود سه سهم و برای میان  
 دعوی مدعی کل و مدعی نصف از آنچه در دست مدعی و ثلث است جمع  
 شد مدعی نصف بیع آنرا ادا نمیکند و مدعی کل تمام آنرا ادا نمیکند  
 و مجموع ربع چهار است و از این سهمی ضریف مینماید و این را چهار پس  
 آنچه در دست مدعی نصف است بیع سهم میشود پس از آن بین دعوی شخص  
 سوم و دوم را آنچه در دست مدعی کل است جمع میشود شخص سوم ربع  
 آنچه در دست او است ادا کرده و شخص دوم نصف آنرا و نصف و ربع از  
 (چهار سهم میماند) و از آنچه در دست مدعی کل است چهار قرار داده میشود



آنوقت حساب عین فرمود یکسوم و ربع و خسر بخوبی شده و سه در  
 چهار حاصل در پنج ضرب شده حاصل شصت میشود پس سه در دو  
 ضرب میخاید برای اینکه در شصت هر یک ثلث عین فرمود است محال  
 ضرب میشود یکصد هشتاد که در ده است هر یک شصت شصت خواهد بود  
 پس ثلث آنچه در دست شخص سوم است که بیست باشد مال شخص دوم است  
 و ثلثش که چهل است متعلق بمذعی کل است محال آنچه در دست شخص دوم  
 که دوازده باشد مال شخص سوم است چهار خسر آن متعلق بمذعی کل است  
 که چهل و هشت باشد و نصف آنچه در دست مذعی کل است که سی باشد مال  
 شخص دوم و ربع آن که پانزده است متعلق بشخص سوم خواهد بود و پانزده  
 قسمت یافته اند برای خود مذعی کل خواهد بود و از این قرار سهم مذعی کل  
 یکصد و شصت و برای شخص دوم پنجاه سهم و برای شخص سوم بیست  
 سهم هم خواهد ماند

مسئله پنجم اگر ملک متصرف در دست چهار نفر باشد که یکی از  
 آنها را دو ذی و ثلث و دو سومی نصف و چهاری ثلث را ادعا کند  
 پس اگر شاهد نباشد هر یک ربع آن ملک را که در تصرف دارد بیدار قسم

نوروز خواهد برد و اگر در دست آنها نباشد اگر یکی از آنها انا باشد  
 نماید حکم برای او صادر خواهد شد و اگر همگی انا باشد نماید ثلث  
 بدون مزاحم برای مذعی کل خالص خواهد بود آنوقت عین شود و مذعی  
 کل و شخص دوم در دسین زراع خواهد بود بعد از تساوی شود هر دو  
 از جهت عدالت و عداوت مابین آنها قهر کرده میشود پس از آن مابین شود  
 مذعی کل و شخص دوم و شخص سوم در دسین زراع واقع خواهد شد و مابین  
 آنها در تساوی قهر کرده میشود آنوقت معارضه مابین شود هر  
 چهار در ثلث واقع میشود پس بین آنها قهر گرفته میشود و برای کسیکه  
 اسمش از قهر خارج میشود حکم داده نمیشود مگر بعد از قسم خوردن  
 پس اگر نکول نماید دیگری قسم خواهد خورد پس اگر او هم امتناع از قسم  
 نماید (مابین لزاع) قسمت میشود و هیچ استیفاء ندارد که تمام با سهم مذعی  
 کل را بداند چرا که حکم خدا اینست که خطا نمیکند اگر همه از قسم نکول نمایند  
 آنچه در هر مرتبه محل نزاع مابین دو مذعی باشد بالسویه قسمت میشود  
 و در اینجا در سه موضع قهر گرفته میشود با هم که سهم مذعی کل ثلث  
 ملک را ببرد پس از آن همگی در باقیباند قهر میکنند اگر سهم مذعی کل



یا مدعی ثلث از قرعه برود تا آنکه باقی نماند و اگر اسم مدعی نصف  
از قرعه برآید نصف برده و در باقی بیست نفر دیگر قرعه زد میشود  
اگر اسم شخص چهارم در زاید ثلث برده و بیست نفر دیگر در ثلثی که  
باقی میباشد قرعه زده میشود و اینست در حق شریعت و در حق  
در میان که از این حد بیست هم مدعی کل میرسد و هشت هم میرسد  
و ثلث و پنج هم برای مدعی نصف و ستم هم برای مدعی ثلث خواهد بود  
- و اگر ثلث در دست قیما باشد و هر یک بخواهد مصرف یا شهادت  
همگی یا شاهد یا دعای خود نمایند هرگاه حکم برای مصرف صادر  
هر یک بخواهند برود چونکه هر کدام در آن مصرف دارند و شاهد هم  
دارند تا اینها بر آنکه حکم برای غیر مصرف صادر شود شاهد هر یک  
نسبت بآنچه در مصرف خود دارد حافظ شده و نسبت بآنچه در دست  
دیگر است شنیده میشود پس دعای هر سه بر آنچه در دست شخص چهارم  
جمع شده و از او سرغایه تراعی شده بقدر قسم برای آن سه نفر  
انقضای حکم میشود و اگر از قسم متناع نمایند با این قسم میشود  
پس از آن دعای مدعی کل و شخص سوم و شخص چهارم بر آنچه در دست

شخص دوم است جمع شده و آن ربع هفتاد و دو سهم است که هجده سهم باقی  
پس مدعی کل و شخص سوم و ثلث آنرا و شخص چهارم شش آنرا ادعا  
و از این قرار ده سهم برای مدعی کل خالص خواهد بود و مابقی  
کل و شخص سوم در شش سهم قرعه زده شده و اسم هر کدام برود تا آنکه  
یا آنکه بگوید بکری سهم بخورد و یا این خود سهم بخورد و یا این مدعی کل  
شخص چهارم در دو سهم قرعه زده میشود و اسم هر یک را بدست خود  
و یا آنکه بگوید بکری سهم بخورد یا این آن و نفر تقسیم میشود پس از آن  
باین دعای هر سه بر آنچه در دست شخص سوم است جمع میشود و اینجا  
مدعی کل تمام آنرا ادعا میخاهد و شخص دوم پنج شش آنرا و شخص چهارم  
شش آنرا پس ثلث آن برای مدعی کل خالص خواهد بود و بیست و شش  
دیگر بر آنچه در دست قیما باشد قرعه زده شده پس اسم هر کدام در زاید سهم  
بخورد یا اگر نکول نماید بکری سهم بخورد یا تقسیم مدعا به میشود  
پس از آن دعای سه نفر از آنچه در دست شخص چهارم است جمع شده  
مدعی کل همه آنرا ادعا کرده و شخص دوم پنج شش آنرا و شخص سوم  
آنرا پس شش آن که دو نام است ای مدعی کل باقی میباشد و بر آنچه در دست



شخص دوم و شخص سوم است و هر چه در دستش بود اگر از سهم هر سه مستحق  
نماید ما بین آنها تقسیم میشود پس از آن مدعی دیگر را بخواهد در دست  
مدعی کل است جمع شده شخص دوم بقیع اشع آنرا ادعا کرده و مستحق  
آنرا و چهارمی اشع آنرا ادعا میکند آنچه در دست مدعی کل بوده از  
دست میرسد پس برای مدعی کل نصف تمام که شش سهم باشد حاصل  
شده و برای شخص دوم بیست سهم و برای شخص سوم دوازده سهم و برای  
شخص چهارم چهار سهم خواهد بود این در صورتیست آنکس که از وفقه  
نارج میشود و رفقای او آنرا ذای قسم استماع نمایند

مسئله ششم اگر پدر و مادر و شوهر زن مرده ترکه او را بخواهند  
و هر یک بگوید که من ادعا نمائیم که زیاده از حق خود برده است اما که با  
چنین امر میدهد که شوهر نصف آنچه را که برده رد کند و مادر و ترکه  
آنچه را برده و پدر و شوهر آنچه را برده رد نمایند پس آنچه برده شد  
میان آنها بنسب و قیمت میشود آنوقت آنچه برده شده و آنچه رد  
نشده بنسب هر یک مواظف میباشد و بطریق شناختن قدر مال و  
قدر آنچه برده اند و قدر بقیه هر یک بقدر یک استخفاف و از این بابت

فرقی نمیشود که برده شود و مجهول فرقی نمیشود و برده مادر و پدر و بنار و برده  
پدر یکدوم و در غیر این خواهد بود از تمام ترکه و آنچه رد شده نصف  
مجهول و ثلث بنار و سیدس درهم است پس چنانکه زاجع دیوهر است سید  
مجهول و نفع و بنار و ثلث سیدس درهم است پس با علاوه کردن بر آن  
ثلث مجهول و نفع و بنار و ثلث سیدس درهم معادل میشود با نصف ترکه  
پس اگر نصف مجهول را از و ثلث آن و نفع و بنار را از نصف و ثلث سید  
درهم را از نصفش اسقاط نمایند سیدس مجهول باقی میباشد که معادل  
هفت جز از هجده جز و از بنار و هشت جز از هجده جز و از دهم خوا  
بود آنوقت مجهول کامل معادل دو بنار و ثلث بنار و دو درهم و دو  
درهم میشود و ترکه مساوی میشود با بنار و ثلث بنار و سیدس درهم و دو  
ثلث درهم و اگر نسبت درهمها را از بنار و بنار و بنار و سیدس که  
نصیب صاحب ثلث بنار و سیدس بنار و نصف درهم که معادل ثلث ترکه  
میشود و بعد از اسقاط مکرر از هجده جز و بنار و بنار و باقی میباشد که  
معادل سیزده جز و دهم است پس در بنار و سیدس و درهم میشود و ترکه  
چهل و هفت درهم میباشد



# فصل دوم

در عهده

۳۶۸ اگر دو نفر از عاقلان بیکدیگر ملک را از تصرف آن خریدند و قیمت نام  
دارند و ولی شاهند باشند باشند بفرستند رجوع میشود اگر  
آنها را نکند بجا باید برای آنها قسم بخورد و آنها صرف نظر از باج  
نمایند و اگر یکی از آنها را تصرف نماید برای دیگری قسم خواهد نمود  
و حکم برای اولی صادر خواهد شد شخص دوم میتواند اولی را هم قسم  
بدهد و اگر فروشنده برگردد و برای دیگری اقرار نماید بعد از اینکه  
مدعی اولی از او قسم کرده باشد یا بعد از عهده خرامت بقیه برای او  
برآید مگر اینکه مدعی اول فروشنده را تصرف نموده باشد

اگر نصف ملک را برای هر کدام اقرار کند حکم برای هر کدام در نصف  
ملک صادر میشود و فروشنده هم برای هر یک قسم بخورد

اگر هر یک برخود خود اقرار نماید و شهادت هر یک هم از بیعت  
عذالت و عهده و نایب مساوی باشند مابین آنها قهرزده میشود

بجای نصف بکر

و قهر بایم هر کدام در آمد حکم برای او صادر میشود و سوتیکه قسم بخورد  
و قول فروشنده برای یکی از آنها قبول نمیشود و بر فروشنده است که  
شمن را با تکی که ایش بر سر عهده خارج نشود و کند زیرا که مگر است  
نمکن کردن باشد پس بخارشنده از بیعت هر یک که بیکه بفرجه  
خارج شد از قسم نکول نماید بگری قسم خواهد خورد و اگر هر دو  
از قسم نکول نمایند هر یک باین آنها تقسیم میشود و هر یک از آنها  
برای دیگر بیعت نصف قیمت بفرستند رجوع میکنند و هر دو هم حق  
فتح دارند و اگر یکی فتح نماید بگری تمام را تصرف خواهد کرد و او را  
این است که برای او این تصرف لازم است

و اگر بین مال دو تصرف بیکه از دو مدعی باشد یا نبود شاهد حکم برای  
تصرف صادر خواهد شد و اگر هر دو شاهد فاسد نمایند حکم برای  
غیر تصرف بنابر رأی صادر خواهد شد

۳۶۹ اگر دو نفر از عاقلان بیکدیگر شخص سومی از هر یک از آنها فالان ملک را  
خریدند و فاسد شاهد بکنند اگر خریدار برای یکی از آنها اقرار نماید

۱. برای اینکه شاهد فاسد کرده اند ۲. بیعتی فتح نمیدانند بکنند



حکم میشود که قیمت را با بدهد و اگر اعتراض نماید برای تفرق و مدعی  
حکم میشود که دو قیمت بدهد و اگر خریدار انکار نماید و نارنج هم  
مختلف باشد با شهادت شهود بطور مطلق باشد یا شاهد بگوید  
بطور مطلق شهادت داده باشد حکم میشود که دو متن بدهد -  
و اگر نارنج یکی باشد آنوقت بین ادعاها تضاد محقق میشود برای اینکه  
منشع است که دو نفر یک چیز را در زمان مالک بشوند و منشع است که  
عقد در این زمان واقع شود پس بقرعه حکم میشود و برای یکسکه شش  
قرعه خارج شود حکم میشود بعد از آنکه او قسم بخورد پس اگر از قسم شش  
نماید قیمت ملک بین هر دو تقسیم میشود

۳۷۸ اگر یکی ادعا نماید که مال را از دست خرید و دیگری ادعا کند که همان مال را  
از دست خرید و مال آن مال هستند و متن هم بعضی داده شده است  
شاهد بخامد نمایند که از حبس عدالت و عدل یا نارنج است و می باشد  
معارضه دو شاهد محقق میشود پس بقرعه قرار داده میشود و برای غیر  
مصرف حکم میشود و اگر از قسم نکول نمایند مال مزبور بین آنها  
چونکه ممکن است با اختلاف نارنج ملک را از کسی خرید باشد بعد دیگری  
خرید باشد بعد از او خرید باشد و پول هر دو را تمامه باشد

قسمت میشود و هر یک از خریداران بفروشنده خود برای دریافت  
صف من رنج بپردازد و هر دو میتوانند فسخ کرده و متن را از فروشنده  
خارج خواهند و اگر یکی از آنها فسخ نماید دیگری نمیتواند هم را نصف  
کند بجهت اینکه این نصف بفروشنده او برنگردد و اگر همین مال در دست  
هر دو مدعی باشد بین آنها تقسیم میشود و اگر مال در دست یکی از آنها  
باشد حکم برای او میشود و برای غیر مصرف بنا بر خلاف مسئله و  
هم چنین است اگر مال در دست فروشنده باشد

۳۷۹ اگر کسی ادعا کند که شش را از دستا پیش خرید و بینه ادعا کند که از دست  
قولای او با قسم مقدم خواهد بود و اگر افاده و از نکذ پس نماید  
و آنها افاده شاهد نمایند حکم بطرف شاهد میشود که نارنج مقدم  
باشد پس اگر شهود اتفاق در نارنج داشته باشند آنوقت بقرعه قسم  
حکم میشود پس اگر هر دو از قسم امتناع نمایند نصف غلام از او شده و  
باقی معالی بیدعی خرید خواهد بود و او برای نصف قیمت بفروشنده  
مراجعه میکند و اگر خریدار فسخ نماید تمام بنده از او خواهد بود و اگر یکی  
چنین اگر شهودی اجازه بدهد و فسخ نکند



این است که بواسطه شهادت شهود بمباشرت ازادی بنده قبت بنده بر  
قره بشند نفوذ نخواهد شد و اگر غلام در تصرف مشتری باشد هرگاه  
بیت داخل را مقدم بداریم حکم برای مشتری بشود و الا حکم بازاری  
بنده میشود بجهت اینکه دست علام دست خارج است

۳۷۲ اگر موجر و مستاجر در عقد باجاره اختلاف نمایند شاهد هر کدام  
تا هر یک مقدم باشد حکم برای او صادر میشود و اگر شهود طرفین  
متفق باشند قوله بر آنست که خرجه زده میشود و قوله بر آنست که  
بشاهد موجر حکم میشود زیرا که قول قول مستاجرات

۳۷۳ اگر مستاجری ادعا کند که خانه را برای بنگاه بدین بار اجاره کرده  
و موجر ادعا نماید که ملک طاق از آن خانه را برای بنگاه بدین بار  
با واجان داده و شاهد هم نباشد چنانچه در صفت عقد ادعا  
بخانه که در صدر آنچه که ایراد شده اختلاف نموده اند پس هر دو  
قسم بخورند یا میگوئیم که بشرطی دعوی میشود برای اینکه  
هر یک از آنها مدعی هستند یا میگوئیم قول قول موجرات هر یک  
بینه بینه معتبر است بینه معتبر است بینه معتبر است بینه معتبر است

مستاجرات ادعا میکنند که اجاره در زاید بر طاق است موجر منکر  
است پس قول موجر مقدم است اگر یکی از آن دو نفر شاهد باشد  
نماید حکم برای او صادر میشود و اگر هر دو شاهد ادعا نماید  
آنوقت معارضه ما بین شهود واقع میشود خواه شهادت شهود  
مطلق باشد یا هر دو مورخ بیک تاریخ باشند یا شاهد بکطرف  
مطلق باشد شاهد دیگری مورخ باشد برای اینکه عقد واحد  
بر یک طاق و بر خانه در یک زمان منع است پس ما بین آنها فرقه  
زده میشود یا حکم میشود بطرف شاهد مستاجر بجهت اینکه شهادت  
بزیادت میدهد و اگر تاریخ مختلف باشد حکم برای تاریخ که  
مقدم است صادر میشود اما اگر شاهد اطراف مقدم باشد حکم  
باجاره اطاق یا جوت خودش داده شده و اجمع باجاره بقیه خانه  
بیشتر است طاق حکم داده میشود

۳۷۴ اگر هر یک از دو نفر بر شخص سوچی از بابت قهقه خانه که در تصرف  
اوست هزار دینار ادعا نماید معارضه بر اینست و ادعا خواهد شد  
چون شهادت تمام خانه میدهد و اجاره و اجاره صحیح میشود



و برای هر یک هزار دینار بر دهنده شخص سوم ثابت میشود مگر اینکه  
 آن دو مدعی قبی را معین نمایند که تعدیر عقد از دو مسلمانند محال<sup>شد</sup>  
 ۳۷۵ اگر کسی ادعا نماید که ملکی را اجاره کرده و مالکین آن ادعا نماید که  
 در دست آن شخص و دینیه است شاهد طریقی بخارش خواهند کرد  
 و با نسای و شاهد بفرعه حکم میشود

### فصل سوم در موت

۳۷۶ اگر از مسلمانی دو پسر باقی ماند و هر دو متفق باشند یا اینکه یکی  
 از آنها و قبل از مرگ پسر دیگر مسلمانی شد و دیگری هم همین ادعا را  
 نماید ولی اولی او را انکار کند پس اولی که متفق علیه است قسم  
 خواهد خورد که تقدم اسلام برادرین خود را ننماید  
 همچنین است اگر هر دو غلام باشند و هر دو بر بستن آزادی یکی از  
 آنها متفق باشند و دیگری اختلاف داشته باشند  
 و اگر دو پسر انقاف داشته باشند یا اینکه یکی از آنها در ماه شعبان  
 ۱ در صورتیکه هر دو شاهدان نامیده

اسلام آورده و دیگری در ماه رمضان و اقلی ادعا نماید که پدرش را  
 قبل از رمضان فوت شده و دیگری ادعا کند که بعد از رمضان فوت  
 کرده است صالحه بقاء جنات را مقدم گذارده و هر دو در نزد شریک  
 میباشد

۳۷۷ اگر زن شوهر مرده ادعا کند که فلان ملک صد اقا و گذارده شده  
 یا از اخیان است و پسریت ادعا کند که آن ملک از شایع حکم بطریق  
 شاهد در صفا و میشود

۳۷۸ اگر اقا فانی بغلام خود بگوید که اگر مرگش شوم توان آزاد منم و در  
 اقامه شاهد نماید که اقا با جمل خود مرده و شاهد غلام شهادت  
 دهد که اقا کشته شده اقربا بر آنست که شاهد غلام مقدم است  
 بواسطه زیادتی

۳۷۹ اگر کسی ادعا کند که مالیکه در دست غیر است از پدر یا و برادرش که  
 خایه است و رشید و بیینه کامله اقامه نماید و آن بیینه شهادت

و در صورتیکه شاهدی برای میگوید نام نباشد و هر دو اقامه بیینه نمایند  
 و چون شاهد غلام قتل را ادعا میکند که موت مخصوص بطلان است  
 و باید خواهد بود بر ادعای طرف دیگر که صاحب مفسدانه و غیر باطل است



دعده که دیگری غیر از آنها را مال و بیعتی نباشد مال با شخص  
 تسلیم میشود و یا به دوست منتصرف آن مال باقی خواهد ماند و قوله  
 برابر است که باقی در دست اینجکه گذارده میشود تا برادر او برگردد و  
 بر کسی که نصف غایب یا مسکین داد و ضمان لازم نیست اگر تینکامه  
 نباشد یعنی نه بود صاحب باشد معرفت و از باطن امر یا خبر نباشد  
 و شهادت میدهند که خبر از آن دو نفر و از آن نمیدانند تسلیم ملک  
 بنا بر خواهان داد تا خاک را از سید که مطمئن شود که خبر از آن دو  
 و از آن نیست رسیدگی طوری باشد که اگر وارث دیگری باشد ظاهر  
 شود در این صورت بوارث حاضر میرسد و از تسلیم منع باند بعد از  
 اقرار و احتیاطا ضمان گرفته باشند و اگر وارث صاحب خبری باشد  
 یا چنین باشد و وارث دیگری نیست ضعیف و از آن نام میدهد اگر  
 بقدر غایت بطوری سهم او را میدهند که شاید وارث دیگری نباشد  
 پس بشوهر ربع میدهد و برین ربع میرسد و این را هم غایب  
 و بدون گرفتن ضمان میدهد و بعد از تحقیق از تکمیل حصه آنهاست  
 و اگر در آنجا مردی باشد که مثل او هیچ ندیده و خبر ندارد از آنست که اگر معلوم شود که دیگری

و در این وقت ضامن از آنها گرفته میشود  
 اگر وارث مجهول باشد مثل برادر اگر تینکامه داشته باشد  
 او داده میشود و اگر تینکامه اش کامل نباشد بعد از تحقیق و گرفتن ضمان  
 حق او داده میشود

۳۸ اگر تینکامه با پسرش مرده باشند و برادر زن دعا کنند که زن بعد از مرگ  
 پسر فوت کرده و شوهر را دعا کنند که زن قبل از موت پسر فوت شده هر کدام  
 شاهد داشته باشند حکم بطرف او صادر میشود و اگر هیچکس شاهد  
 نداشته باشند مادر از پسرش را میبرد و پسر هم از مادرش را  
 نمیرد و حکم میشود باینکه زکاة او را بپدر تعلق دارد و تریکه مادر و پسر  
 شوهر و برادر زن قیمت میشود

۳۹ اگر آزادی و بندگی بواسطه و دشمنه شاهد ثابت شود که قهرمان  
 معادل ثلث مال مریض بوده و دیگر شبهه واقع شده باشد قوله برابر است که  
 مانع از آنها قهر گرفته شده و آنکه بفرجه خارج شود از او بیفتد و  
 چون نا اولا در آنجا از آن محروم است و محبت آنکه در تریکه او قول  
 قول پدر است و محبت آنکه در تریکه او قول برادر است



اگر قیمت آنها مختلف باشد آنکه هر صدمه را بداد آزاد میشود و اگر قیمت او  
زیاده از ثلث باشد بقدر یک ثلث تقاضا دارد و از عید آزاد شود  
شد - و اگر هر یک در مجلسی حاضر واقع شده و مشتمل باشد که کدام  
مجلس سابق بوده است قرصه زده خواهد شد - اما اگر قیمت یکی از  
دو غلام معادل سدس مال باشد و قرصه را واقع شود و آزاد بشود  
و از غلام دیگر هم بقدر نصف آزاد خواهد شد - و اگر آنکه در مجلسی  
آزاد شده شناخته شود و آزاد میشود و آزادی دیگری باطل خواهد شد  
۳۸۲ اگر دو نفر از عید شهادت بدهند که وجهی در آزادی یکی از دو غلام  
واقع شده و قیمت آن غلام هم ثلث قیمت است و دو نفر از وراثت شهادت  
بدهند که آزادی از آن غلام برگردند و بدیگری ذاب شده و او هم ثلث  
است پس و قبول بر او تا بواسطه قیمت نظر است احتیال دارد که بالا  
ورشد و ثلث از غلام دوم آزاد باشد

۳۸۳ اگر بگوید شهادت بدهند که قیمت است که سدس مالش از وراثت

۱ چون در هر برای جلب نفع خود ممکن است متهم باشد و چون جلب شهادت  
بجانب ثلث مال ثلث شده و بواسطه آنکه از وراثت چون ثلث از باقیه از غلام  
باشد از وراثت ثلث مال معادل میشود با و ثلث قیمت عید

باشد و بگوید بکری شهادت بدهند که قیمت برای عید و بگوید قیمت  
کرده است بگوید و بگوید شهادت بدهند که قیمت از یکی از آن دو قیمت  
برجوع کرده احتیال دارد که رجوع باطل باشد بواسطه ایهام و احتیال  
فادرجع باشد پس قرصه زده میشود باندین و اینها قسم میشود  
۳۸۴ اگر دو نفر شهادت بدهند که برای بدو وجهی شدن ولی دو نفر از وراثت  
که عادل باشند شهادت بدهند که قیمت از آن دو قیمت رجوع کرده و  
برای خالده و قیمت نموده است قریب این است که شهادت وراثت قبول  
نمیشود و برادر و غیره وراثت جلب معتقد بطرف خود میکنند از جهت  
اینکه آنها غریب هستند و اگر یک شاهد خارجی بر رجوع مزبور شهادت  
بدهد و بان شهادت قسم بخورد دعوی ثابت میشود

## فصل چهارم در وثب

۳۸۵ اگر دو نفر بفرزند برادر یا عاقلانند برای عید یا حکم بگوید مگر

و برای آنکه لا بد یک از دو قیمت صحیح است و دیگری باطل ولی عمل اشتباه است باطل و غیره  
و برای آنکه نسبت هر دو طرف با نسبت ثابت است مستوفی در آن خصوصیات است و در آن



۳۸۴ اگر دو نفر با هم در یک طهر نزدیکی کرده باشند هرگاه هر دو زنا کرده باشند نزدیکی با آنها مطلق نیست اما اگر شوهر داشته باشند نزدیکی بشوهر مطلق میشود و اگر یکی زنا کرده باشد پس اولاد مطلق بشوهر است و اگر مقاربت هر دو بطور مباح بوده باشد یعنی که هر دو جنبه مقاربت کرده باشند یا یکی از آنها بشبهه مقاربت کرده باشد و دیگری شوهر باشد یا آنکه هر یک از آن دو نفر زنا عقد فاسد کرده باشند و بعد از شتاء از مقاربت آنها بچه چایا ورده و از حد کامل جدا تجاوز نکرده باشد در این موقع باینها قرضه شده اسم هر کدام که در امداد اولاد با و مطلق میشود خواه هر دو مسلمان باشند یا یکی مسلمان باشد یا هر دو کافر باشند و خواه هر دو آزاد باشند یا هر دو بنده یا یکی از آنها بنده باشد یا یکی پدر و دیگری پسر باشد و اگر نایک باشد شاهد باشد یا نظیر حکم میشود

۳۸۵ تنب بفرارش واحد و یا تقای واحد و غیره مثل زنا و اقرار و شهادت مطلق میشود و در مثل زنا شاهد حکم شده و یا عقد شاهد بقره حکم شده

مثال اینکه دو نفر اولاد بی طهر نمایند هر کدام شاهد باشند یا مطلق میشود و اگر مرد شاهد باشد شاهد یا مجهول باشد یا شاهد بقره حکم میشود

۳۸۸ اگر دو نفر با یک زن و طهر نمایند که دو نفر بعد از حیض نزدیکی کرده باشند مکان زن یکد اولاد با و اقلی مطلق شود منقطع میگردد مگر آنکه اقلی شوهر باشد و یا نکاح صحیح باشد و اگر با نکاح فاسد باشد در انقطاع امکان ضرر بود نظرات

۳۸۹ اگر کسی منفردا ادعا نماید بچه صبری که در دشت و است از اوقات با و مطلق میشود پس اگر آن بچه بالغ شده و نفی ابراست بکنند قبول میشود

۳۹۰ اگر کسی شبیه یا نفی یا ادعا کند او انکار نماید بحدی مطلق بشوهر مگر آنکه شاهد برای مدعی باشد و اگر پسر گویند شاهد بحدی مطلق بشوهر نخواهد بود

۳۹۱ اگر کسی ادعا کند بچولوی که دو نفر از او بگری و اقرار شده از اوقات با و مطلق که ادعا نماید بشبهه مقاربتی اتفاق افتاده قبول نمیشود اگر چه زن و شوهر موافقت نمایند بلکه لا بد است برای مقاربت شاهدان یا نمایندگان اولاد مطلق شود

۳۹۲ اگر دو نفر بچه را ادعا نمایند و آن بچه در دست یکی از آنها باشد

۱- مثلاً نظر از این طرف مطلق مگر آنکه هر دو از طرف دیگر اقرار فرمایند



بچه یا لاختصاص یا آنکه که در دست او است مطلق میشود باینرا اشکال  
اگر شخصی بپسر را بخود مطلق نماید و زرا آن شخص تولد آن پسر را انکار کند  
پسر بپسر را قرار پذیرد و مطلق کردن آن پسر برین منوط نظر است

۳۹۳ اگر در نظر بچه را ادعا نماید و قبل از قریحه بچه بالغ شده و خود را  
یکی از آنها منسوب نماید قبول میشود و الا اگر بچه مرد و زرا انکار کند  
قریه کشیدن میشود - و بعد از آنکه خود را یکی نسبت داد اگر از او  
برکرد قبول نمیشود

۳۹۴ اگر بچه و لولوم نیز باشد خود را یکی منسوب نماید در آن اعتباری نیست  
۳۹۵ نفقه طفل که مادرش در نظر محل نزاع باشد قبل از کشیدن قریحه بر عهده  
مرد و متدعی است بعد از قریحه آنکه که قریحه بیام افرد در نیاید خارج  
از دایره میگرد

۳۹۶ اگر هر یک از مدعیان در نسب بچه را ادعا نماید قریحه حکم میشود  
۳۹۷ اگر یکی از آنها ادعا نماید که این بچه پسر او است دیگری را فاش نماید

۱. منشاء اشکال در آنست که اگر با القاط باشد و در نظر احوال  
از آنجا که اقرا مرد در حق خیانت قبول نمیشود و اما باینکه بخود تولد  
بسته و اقرا مرد است قبول میشود

نماید که این بچه دختر او است و آن بچه خنثی باشد پس اگر بواسطه تولد  
حکم شود که مرد است آنکه مدعی پسر او است انکار میشود و اگر حکم شود  
که زن است آنکه مدعی دختر او است ادعا میشود

## مفصل ششم

در بابی میباح دعوی  
در آن چهار حالت

## مبحث اول

در آنچه متعلق بدعوی است

۳۹۸ کسیکه بر دیگری حق عقوق داشته باشد خود را بشخص نمیتواند استیفا  
از حق را بخواهد بلکه واجب است که بخواهد رجوع نماید

۳۹۹ اگر صاحب جوشا هد داشته باشد و از مال منکر خود چیزی پیدا  
کند که از غیر حبس طلب او و بیشتر از حق او باشد ضامن زیادتی نخواهد  
بود و اگر بخواهد برای بردن آن مال نسب بر ندارد نسب بر او وارد  
نمیشود و اگر دانی که از منکر طلب دارد صحیح بوده و از مال او دانی  
شکسته پیدا کند اگر خودش را ضمیمه نماید باشد جایز است ولی اگر بر عکس

۱. برای اینکه بر حاکم است که دیر و دیر و ضامن را مقرر دارد



باشد چنانچه بیکه آن دراهم را باید بطلان و بطلان طلب از او  
تکلیف برای خود بخورد

۴۰۰ اگر در صورتی که بیکه آن را داشته باشد که مثل هم باشد و بیکه  
از آنها حق دیگری را انکار کند دیگری هم میتواند حق او را انکار نماید  
و اگر چنین دوجوهر غلط باشد ما ذامیکه زیاده از حق شکر در  
طرف او نباشد انکار میتواند بکند و اگر زیاده تر باشد بعد از کسر حق  
خود باقیمانده آن اقرار باین مانده میباشد

۴۰۱ اگر مدعی اقامه شاهد نماید معروض نمیتواند و از اتمم بدهد بیکه  
اینکه دعوی صحیحی مثل فروش یا ابراء یا علم بفسق نمودن یا باینکه باینکه  
۴۰۲ اگر مدعی بگوید که طرف اقرار بحق من کرده در شنیدن این قول نظر  
است بجهت اینکه اقرار بحق نیست اما اقرب این است که این قول شنیده  
میشود برای آنکه اقرار اگر چه بحق نیست ولی در باب حق نافع است  
۴۰۳ منکر نمیتواند شاهد و قاضی را برای فسخ قسم بدهد اگر چه برای او  
نافع باشد که آنها خود را نکذیب نمایند

و شاهد اشکال بر آنست که حق باطل است و باطل نمیشود و از اخطار بطلان باطل است  
دعوی باطل میشود

۴۰۴ اگر منکر ادعا کند که مدعی او را بری کرده است مدعی قبل از اینها  
قسم بخورد

۴۰۵ اگر وکیل ابراء موکل خود را ادعا کند استیفاءی حق از او میشود بعد  
از آن موکل او با مدعی نزاع خواهد کرد

۴۰۶ اگر منکر بگوید که مدعی مرا از دعوی بری کرده است این قول شنیده  
نمیشود و بر اتمم برای بری کردن از دعوی نیست  
۴۰۷ در اشتراط دعوی عقد بینه و محض نظر است

۴۰۸ اگر چه منبری ادعای آزادی کند شنیده نمیشود ولی اگر بالغ شود یا  
منم خورد یا شنیده میشود و تا ببری و تصرف دیگری را و نیست و  
تا ببری در باطل شدن دعوی مابقی نمیشود

۴۰۹ خود غلام بالغ یا سکوئن یا بزرگ اگر ادعا کند که آزاد شده است  
قبول نمیشود بجز آنکه اگر ادعا کند که اصلا آزاد بوده است

۱ اگر بینه نباشد ۲ بعد از بیعت دعوی اگر از بیعت این ادعا خارج باشد  
۳ باید ثابت نماید که از حق بری کرده  
۴ وجه نظر این است که ظهور عقد در محض واقع شدن و اصل هم محض عقد است  
۵ بینه اگر قبل از بلوغ ادعای آزادی کرده و باطل شده باشد بعد از  
بلوغ تا ببری نمیشود



۴۱۰ ادعای طلبی که مدت داشته باشد قبل از رسیدن مدت صحیح و مجیز

ادعای طلبی در استیلا و روند بهر صحیح است

۴۱۱ اگر کسی بگوید که من بدهد که چنانچه که قبضه بخرم و در دست بدارم

بمن و شد میتواند در دعوی بگوید که نزد آن شخص چانه دارم که اگر لایق

شود باید پنج درهم بدهد و اگر نپذیرد ده درهم بدهد و اگر بایق بماند

چنانچه که در این نزد از مدعی بجهت حاجت قبول میشود

## مبحث دوم

در آنچه بطلبی بعلقه دارن

۴۱۲ اگر منکر استیلا بگوید من از ادعای تو بیرون میتوانم بروم فلان زمین

از تو بیرون حق دارد اقرار او مشروط نمیشود

۴۱۳ اگر مدعی بگوید من ده درهم بر عهد تو دارم و منکر بگوید ده درهم بر من

لازم نیست این قدر مطلقا قسم او کفایت نمیکند بلکه باید قسم بخورد

که ده درهم و چیزی از آن ده درهم بر عهد او نیست اگر همان قول افتاد

نماید مثل کلماتی که از قسم برای کسرا زده در هم نکول کرده باشد آنوقت

۱ استیلا بدین نام ولد بودن

مدعی برده در هم الا چیزی قسم بخورد مگر و فیه که مدعی ادعا را بقصد

اضافه کرده باشد مثل اینکه بگوید قرضم با و بر پنجاه درهم و منکر قسم

بخورد که خرید است اما نه بر پنجاه درهم پس برای مدعی ممکن نیست که بر

کسرا از پنجاه درهم قسم بخورد بعلت اینکه با دعوی قضی نمیشود

۴۱۴ اگر کسی ادعا کند که چانه را پاره کردی پس خسارت آن بر عهد تو است

برای منکر کفایت میکند که نفی خسارت نماید و واجب نیست که پناه

نکردن مشروط بشود

۴۱۵ اگر کسی ادعای ملک یا خلی نماید کفایت میکند که منکر بگوید تسلیم

ان بر من لازم نیست بجهت اینکه منکر است ملک در دست منکر را جاریه

با برهن باشد و برسد که اگر اقرار کند تا وقت برای ثبوت حق خود لازم

شاهد از او نمایند پس چاره او این است که در جواب بگوید اگر ملک مطلقا

ادعا میکنی تسلیم ان بر من لازم نیست اگر ادعای ملک که نزد من نیست

است بمنائے اعتراف بکن تا جواب بدهم - یا اگر مدعی انکار بدیده خود را

بمنه از ده درهم چیزی کسر کرده بران قسم بخورد و مشغول نمیشود - چنانچه

اگر منکر باین قول معصیت نماید مدعی نمیتواند قسم بکسرا از پنجاه درهم

بخورد زیرا که اینک ضیق این است که این مسئله آخری مطلقا بقصد است که این

واحد است مسئله اول متعلق است بخرید ده درهم - یعنی بقرض با برهن اعتراف میکند



باو میکنند منکر هم انکار ملک او را میکنند مثل اینکه غیر حین حق خود  
از مال طرف بدست آورده باشد

۴۱۹ اگر کسی ادعای مال متعلق را بر دیگری نماید و منکر بگوید آن مال ازین  
نبت یا آن مال از کجاست که اسم آنرا نمیدانم از او نخواهند که متبر  
کند مال از کجاست و الادعوی از او منصرف نمیشود و احتمال دارد  
که خاک مال را بگیرد تا اینکه حق از برای مال آورده شود و احتیاط  
ندارد که مال بمذعی تسلیم شود زیرا بودن آن در دست دیگری دلال  
بر نفی مالکیت او دارد

اگر بگوید آن مال متعلق فلان است او هم حاضر باشد اگر تصدیق کند  
حکومت از منکر منصرف میشود مدعی میتواند منکر را قسم بدهد بگوید  
اینکه اگر قبول نماید با ثانی برای مدعی اعتراف کند از عهد غرامت  
برآید - اگر کسی که برای او قرار شده تکذیب کند خاک مال را از  
دست منصرف خارج کرده نگاه میدارد تا مشخص ظاهر شود - و  
احتمال دارد که بواسطه عدم متنازع مال را بمذعی بدهد - و اگر

۱ عجزه دعوی هم موجب مالکیت مدعی نیست

منکر مال را بنا بر بیعت بدهد حکومت از او منصرف نمیشود و بل  
مدعی میتواند او را قسم بدهد اگر از قسم خوردن امتناع نماید مدعی  
قسم بخورد و او را با بخل مال از منکر منزع میشود یا غرامت بر او تلقین  
میکرد اقربا بر آنست که غرامت بفرماید او تلقین میکند و بنا بر اینکه مال  
انزع شود اگر غایب بر گردد و صاحب مدعی خواهد بود پس دعوی بفرماید  
خواهد شد - و اگر از برای مدعی شاهد باشد پس حکومت بر غایت  
خواهد بود و بیخایج است قسم خوردن مدعی - و اگر کسی که مال در  
دست او است شاهد داشته باشد که صاحب مال غایب است شنیده  
نمیشود اگر وگرنه خود را ثابت نماید در این صورت شاهد او بر شاهد  
مدعی مقدم میباشد اگر بگوئیم که شاهد صاحب مدعی مقدم است -  
و اگر ادعای وکالت نماید اقربا بر آنست که شاهد او باز شنیده میشود  
هر چند در مال باشد و در وکیل برای اینکه دفع قسم از او میشود - و اگر  
ادعا کند که آن ملک رهزاست یا اجاره شنیده میشود پس اگر شاهد بر آن  
دفع قسم شنیده شود شاهد مدعی در الحال مقدم گذارده میشود

۱ یعنی قبل از حضور غایب



را که شاهد متکبر برای خلاصه داده و در هر شنبه شود پس در مقدم  
شاهد او باشد مدعی اشکال است

۴۱۷ اگر کسی مدعی لغیر برای بدخوار بفرستد برای قهر آن رجوع  
نماید اما اگر در نزاع مدعی نصیب کرده باشد که مبیع ملک فرستاده  
بوده است رجوع با او اشکال است اما اقرب رجوع است

۴۱۸ اگر کسی برای باجغت اخذ نماید و او آب تر کند پس خود را بکند بگوید  
بهر آزاد میباشد و کنیز هم نماید و بچای است بخت کنیز را باید یکسره که بگوید  
او اقرار کرده بپزد و مهر و زام بدهد و احتمال دارد حکم شود که  
کثیر مال کیو است که برای او اقرار شده اگر کنیز هم او را نصیب نموده  
۴۱۹ اگر کسی بر خلافی ادعای قصاص نماید و غلام هم اقرار کند اقرار او  
قبول نمیشود مگر اینکه افاض او را نصیب نکند بلکه اگر غلام آزاد  
شود اقرب این است که در آنچه او را اقرار کرده حکم بر او صادر میشود

در اشکال در این است که شاهد داخل را مقدم میگذازند یا شاهد خارج را  
در منشاء اشکال این است که خود را چون اعتراف کرده که مبیع ملک فرستاده  
بوده پس مثل این است که اعتراف کرده باشد که انشراح او را زد است  
فرموده از او ظلم بوده دیگر رجوع با او نمیشود بکند از طرف دیگر از ظاهر  
این کلام چون در ضمن دعوی مستفاد باشد که ظاهر اعلان او بوده پس میتوان  
رجوع نماید

و اگر فقط افاضه مدعی را نماید قصاص بر غلام ثابت نمیشود  
بلکه مستحق میشود و انشراح نماید یا از افاضه مطالبه را ترک کند -

مسئله همچنین است اگر مدعی ادعای ارش نماید - و اگر غلام در این  
دو قصه و انکار نماید یا با و قسم وارد میشود اقرب این است که وارد  
میشود بنابراین که اگر آزاد شود از او مطالبه خواهد شد - و گفتگو  
هم چنین است اگر کسی را و ادعای طلب نماید

### صیغه سوم

در آنچه بخار رض شاهد ها تعلق دارد

۴۲۰ معارضه و شهادت بواسطه تحقیق صحت بین ما بین آنها محقق میشود

مثل اینکه دو شاهد شهادت بدهند که فلان عیال از و بیست و دو  
شاهد شهادت بدهند که آن بیست و دو عیال شهادت بدهند که  
چیزی را از پدر طرف صحیح فرموده و دیگران شهادت بدهند که همان را  
در همان وقت بعیر و فرموده است هر قدر ممکن باشد که هر دو در شب  
شاهد و قیود داده شود داده خواهد شد و اگر عارض محقق شود پس

در بعد از آنکه به بنو قصاص و ادعای



هرگاه در مال و در شهادت و طلاق و نفقه و غیره باشد و اگر شاهد  
مقدم در این برگاه و یا به جهت دیگر حکم پیشو و اگر شاهد اهل اقامت در  
هرگاه در شهادت خود و اوست حکم پیشو و اگر همین مال عدس یک از آنها باشد  
و نه بود طرفین بملک مطلق نهادن داده باشند برای کسی که مال در  
دست او نیست حکم میشود بنا بر رای و اگر شاهد طرفین بیست نهاد  
داده باشند بنا بر رای دیگر حکم میشود است اگر شاهد کسی که  
مستغرق بیست لک است شهادت بدهد و شاهد کسی که دست  
بر ملک دارد بملک مطلق نماید بدهد قطعاً شاهد کسی که غیر  
مستغرق است مقدم خواهد بود و اگر شهادت نمود بر عکس باشد و شاهد  
صاحب پیشقدم بود خواه سبب یکدیگر باشد مثل خرید و فروش و خواه  
مکرم باشد مثل تنایج و قوی بر این است که در این مورد هم شاهد  
غیر مستغرق مقدم است

و اگر مال در دست شخص قوم باشد حکم میشود برای شهود که  
هذا لیس آنها بیشتر باشد و در صورت تساوی هذات برای هر کدام  
رای شفع مقدم است و رای برادر و بر محقق و غیره است و قول برادر

که عدل در زیادتر باشد و اگر در عدد هم مساوی باشند شروع به  
شناختن هر یک باشد میشود و اسم هر یک بیرون آمدن مقدم و در حکم باور  
داده میشود و اگر از قسم نکول نماید طرف دیگر قسم خورده حکم باور داده  
میشود و اگر هر دو نکول از قسم کردند مابین آنها بالسویه قسم میشود  
و قوی بر این است که اگر شاهد طرفین بملک مطلق شهادت داده باشند  
بغیر حکم میشود و اگر شاهد بملک مقید شهادت داده باشند مقید  
میشود و اگر شاهد بملک طرفین مقید شهادت بدهد برای انظر  
حکم داده میشود و اگر شخص قوم برای یکی از طرفین دعوی اقرار کرد  
آنوقت انظر مثل صاحب میشود و ترجیح بدها داده میشود  
قسمت و آنچه بی جای است که بتوان در آن فرض قسم کرد مثل این  
اگر چه قسمت خود آنها منع باشد مثل بکفطه بخواهر و بکن غلام  
و بخواهر شریک در آن ممکن نیست فرض قسم نمیشود و مثل اینکه در  
ادعا کنند که شوهر فلان زن هستند در اینجا بضرر حکم میشود  
اگر شاهد طرفین یکدیگر را صریحاً نگوید باینکه مثل اینکه شاهد یک  
طرف شهادت بدهد که فلان قتل در فلان وقت واقع شده است



طرف دیگر شهادت بدهد که آن شخص در آنوقت زنده بوده است  
این است که شهود بطریق ساقط میشوند

۴۳ اگر شاهدان شهادت دهند باشند و مال هم در دست طرفین  
باشد بکدام یک از اقسام میدهد و حکم برای هر دو صادر میشود و  
هر یک بر نفی آن طرفش اقامه میکند قسم بخورد و لازم نیست که مشروط  
اثبات بشود و اگر یکی قسم بر نفی خود و دیگری بکول خود قسم بآید  
برگشته و اقسام بر اثبات بخورد و اگر شخصی که اول قاضی با حکم کرد  
که قسم بخورد با بموجب قرض معتبرند که اول اقسام بخورد بکول کرد  
بر دیگری قسم نفی برای شخصی که در دست خود شهادت قسم اثبات داد  
نصفی که در دست شریک شهادت وارد میشود پس این قسم که بین نفی  
و اثبات جامع کند برای او کافی است

۴۴ شارح شود میان دو شاهد مرد یا یک شاهد مرد و دو شاهد زن  
محقق میشود ولی بین دو شاهد مرد یا یک شاهد مرد و قسم یا بین یک  
شاهد مرد و دو شاهد زن یا یک شاهد مرد و قسم محقق نمیشود  
بلکه حکم بطرف دو شاهد مرد یا یک شاهد مرد و دو زن داده میشود

در شهادت و قسم و شهادت قوی بر شهادت آنها باشد که مابین آنها قسم  
کشیده شود

# مبحث چهارم در اثبات اربع - و آن سه چیز است اول

۴۵ قوت تجتد دلیل است - مثل ترجیح دو شاهد مرد یا یک شاهد مرد  
و دو زن بر یک شاهد مرد و قسم متدعی  
اگر تصرف یا اجتناب صنفی مفارقت باشد احتمال دارد از اقسام مقدم باشد  
و احتمال دارد که معادل قرار بدهند

اگر شهود بکطرف عدل از پاد قریب عادلتر باشند ترجیح خواهند داشت  
دوم

۴۶ تصرف است - بر شاهد داخل بر شاهد خارج مقدم گذارده میشود  
بنابر رأی و اقوی مگر مذکور است مگر آنکه متصرف بعد از شاهد  
غیر متصرف باشد شاهد نماید بنا بر اشکال  
۱. قول شهادت در مسموع ۲. غیر متصرف ۳. غیر متصرف ۴. متشاکل  
انقلاب تصرف است غیر متصرف و برعکس و اتحاد دعوی



۴۲۸ اگر کسی بخواهد که در دوش بگری باشد و خاک کند و افاضه نماید  
و در پادشاه کند پس کسی که از دست او مال را خارج نموده باشد  
اذا شاهد نماید که امانا از او است حکم نقص شده و مال افاضه  
میشود بنا بر اشکال

۴۲۹ اگر صاحب بدخواهد قبل از ادعای کسی که با او منافعه دارد افاضه  
شاهد نماید تا حق خود را مستحق نماید و اگر بعد از  
دعوی بخواهد افاضه نماید شاهد نماید تا قسم را ساخط نماید و اگر بنا  
اگر بعد از اینکه دیشی الیه از ملک برداشته باشد افاضه نماید  
نماید بطور شاهد خارج و ادعای ملک سابقین نماید در قضا  
شاهد و اشکال است بسبب آنکه در آن ملک تصرف داشته بود  
حکومت او دفع شده است اگر شاهد داخل را مقدم بنابر  
اقریب آن است که حاجت و ادای قسم خواهد بود

۴۳۰ اگر مدعی بر صفت منصرف ملک افاضه نماید که در وادعا کرده که  
در اقوی عدم اشکال است و ادعای او را رد نمی کند که حال آنکه بنا  
اشکال است بخواهد داشت و بعضی شاهد منصرف چون بدو وصل از  
ملک بر داشته شد

ملک و از مدعی خبری است یا فرقی بر کسی ثابت شد و ادعا کرد  
که برنده شده است پس اگر نمود و حاضر باشند قبل از اینکه ملک  
از دست او خارج شود یا ادای قرض شود شنبه میشود و اگر  
نموده باشد خود را از او بخواهند که ملک را تسلیم بدهد  
پس اگر افاضه نماید که ملک منصرف شود و اگر منکر بخواهد که ملک  
قسم بخورد قسم را بر استیضای حق مقدم بدارند

۴۳۱ اگر کسی حاضران کند که فلان ملک متعلق به بکر است بعد از آن  
ادعای او بر آن ملک شنبه نمیشود و آنکه ادعا نماید که ملک را از  
انحصار یا بواسطه غیران بدست آورده است اگر آن ملک را از او  
بجبر در آورده باشند بعد از آن در دعوی جدیدش بدو آنکه  
چطور از او بدست آورده اشکال است اما شخص اجنبی احتیاج بان  
اظهار ندارد و شاهدی که دیگری افاضه کرده بر او بجز نیست و او  
نمی تواند ادعای ملک را مطلقا بکند

۴۳۲ منعی پیش از آنکه ملک را اگر منصرفی بدهند مدعی قسم می خورد  
منشاء اشکال است پس شاهد منصرف و داخل است و افاضه شاهد  
از آن منصرف است و بعضی شخص که اقراران نکرده باشد



۴۳۶ اگر کسی بد بگری دعای قرینه یا مثبت مانده و طرفین انکار  
استحقاق و زاینجا بد میخوانند که دعای ایفاء از اینها جدا اگر انکار  
دو نفر است بجا بد دعوی او مستند نمیشود

### سوم

۴۳۷ اشغال یکی از دوشهود است بر زیادتی مثل زیادتی نارنج - پیراگر  
شهود یک طرف شهادت میدهند بر اینکه انقراض فلان ملک یا از  
این سال یا این طرف مالک شده و شهود دیگری شهادت میدهند  
که او از دو سال قبل مالک است حکم برای آنکه ضامه میشود که مالکیت  
مقدم باشد برای اینکه شهود او ملک را برای او در وقتی ثابت میکنند  
که بینه دیگری را نوقت معارضه ندارد پس ملک برای او در آن نارنج  
ثابت میشود و او حق مطالبه هیزه اتمال را در آن مدت دارد و شهادت تمام  
فحالی در ملک معارضه کرده و هر دو حافظ میشوند و ملک سابق  
باقیمانده و واجب است که همانطور باقی بماند و برای غیر او ملکی ثابت نمیشود

۱ بینه بعد از انکار استحقاق میتواند دعای پرداخت نموده و اقرار شهادت  
نماید ۲ بینه انکار و اصل بینه یا مثبت را بجا بد دعوی او بر اینها مستند  
نمیشود ۳ بینه از یک سال بینه

مکر از راه انقراض - و احتمال دارد که شهادتها مساوی گذارد  
شوند برای اینکه شهود متاخر اگر شهادت میدهند که او ملک را از آن  
خرید یا بر شهود او قبل مقدم میشوند یا الا اهل مساوی میشوند و چون  
ملک در گذشته ثابت میکنند بینه یا بینه چون آن در حال حاضر اگر کسی  
یا دعای ملک در گذشته منقوض باشد نه دعوی او مستند نمیشود  
شاهدش - و هم چنین است مسئله اگر یک سنده از شهود بملک  
نه لحاظ شهادت میدهند و سنده دیگری بملک مقدم

۴۳۸ اگر یک سنده شهود بملک مطلق شهادت میدهند و سنده دیگری موقع  
بنارنج نمایند مساوی قرار داده میشوند

۴۳۹ اگر یک سنده از شهود بینه مالکیت را بینه بدهند مثل نارنج یا بنارنج  
یا زراعت شهادت آنها مقدم گرفته میشود

۴۴۰ اگر شهودی شهادت میدهند که دست صاحب تصرف در آن مالی مقدم  
است ترجیح تقدیم اگر آنرا از اسباب جمع قرار دهیم یا ترجیح اینکه دست  
دیگری خارج از ملک است تعارض میکنند پس احتمال میرود که شهود

۱ بینه که معلوم شود که نه لحاظ ملک از او است مالکیت سابق را هم ثابت بماند



مصرف مقدم کند و اگر عکس هم باشد حکم مسئله همین  
طور است اما اگر شهودی شهادت دهند که ملک بکمال است ملک  
آن شخص است و نه بود و دیگر شهادت دهند که آن ملک در سال است و  
دارند او است شهادت ملک بر شهادت مصرف مقدم گذارد و بشود  
اگر چه مصرف مقدم باشد و شهادت بسبب ملک از شهادت مصرف  
اولی است

۴۳۷ اگر شهودی شهادت دهند که این ملک در روز مال آن شخص بود و مصرف  
فعل نشوند آن شهادت شنیده نمیشود مگر اینکه بگویند حالا هم ملک و  
یا بگویند ما نمیدانیم که ملکیت آن زایل شده باشد اما اگر بگویند  
ملکیت زایل شده یا نشده شهادت قبول نمیشود و اگر بگویند عینا  
ما این است که بگوید استصحاب ملک او است و قبولش اشکال است  
اما اگر شاهد شهادت بدهد که در روز آن شخص برای مدعی اقرار کرد

۱. یعنی شاهد مصرف را مقدم میارند ۲. از مصرف و نشاء و غیره ۳. منشا  
ای همان مصرف میشوند شهادت ملک است نه الحال زیرا که طرفین  
بنام ندارد پس صحت آنکه در صورت حال شنیده نمیشود با تصرف هر  
شنیده نمیشود و از طرف دیگر ممکن است که با استصحاب مورد دیگری  
شود که بقاء ملک را تقویت نماید

اقرار ثابت شده و در موجب از استصحاب جاری نمائند اگر چه

مصرف ملک در حال نباشد

اگر مدعی طلبه بگوید ملک بر روز ملک او بود اما از دست او خارج  
برای اینکه او اخبار از تحقیق میکند استصحاب جاری میشود بخلاف  
شاهد که از قهبر اینجایار میباشد

همچنین اگر شاهد بگوید که ملک بر روز ملک او بوده و در روز از دست  
طلبه خریده بود شنیده میشود با اینکه بگوید مدعی طلبه در روز برای  
مدعی اقرار کرد شنیده میشود و همچنین اینکه شاهد شهادت را بجهتین  
مشتند کرده است

اگر شاهد شهادت بدهد که ملک بر روز در دست مدعی بود قبول  
میشود و مدعی صاحب قرار داده میشود و قوله بر آنست که قبول نمیشود  
زیرا ظاهر تصرف ضلع ملک است بجهت دفع نمیشود بلکه اگر شود  
شهادت بدهند که مصرف آنرا غصب کرده با از مدعی اجاره کرده  
حکم برای مدعی صادر میشود و جهت آنکه شهود هم ملک و هم بسبب تصرف

۱. که بقاء ملک باشد



شخص یا نه شهادت داده اند و اگر مدعی بگوید ملک را از من غصب کرده و دیگری بگوید که خود او برای من ملک اقرار کرده است و من شهادت افامه شاهد نمایند حکم برای کیس صادر میشود که ملک از او غصب شده است و منضم ضامن غصب بر او قرار و ملک برکنش نه بلکه بر او شهادت برکنش است

۳۳۱ شهادت مطلقه موجب و ال ملک بر ما قبل شهادت نمیشود پس اگر شهودی بر چهار یا پنج شهادت بدهند نتایج چهار یا قبل از افامه شهادت متعلق بر مدعی علی است و همچنین است بموه که بر درخت ظاهر باشد و معهودان شهودانست که اگر از هر چهار پنج مطلقه چیزی گرفته شود مشنری غیر شونده رجوع میکند و همچنین است اگر مال از کسی که مشنری با و هبه کرده باشد یا از مشنری مشنری گرفته شود باز او رجوع میکند بفرودش و محل اطلاق این تبینه و قن میشود که مدعی بر مشنری ادعا نکند که مالکیت وی از آنچه خریده و ابل شهادت بلکه

۱ شهادت مطلقه شهادت است که ذکر سبب ندارد یعنی فسخه باشد و این در صورتیکه دعوی بر درخت باشد و موه فرخته شده باشد یعنی با اصل مقبول و برای مطالبه قنست و بلکه ادعا کند که آنچه در دست مشنری است ملک دیوید که ملک است و سابق بر خود مشنری است

ادعای سبق ملک نماید پس از فروشدن مطالبه قن میشود و هجبت این است که نتایج انال که قبل از افامه شاهد و بعد از خریده حاصل شده باشد باید مشنری و اکتا در میشود پس از آن مدعی فروشدن رجوع نماید و اگر گفته شود که رجوع نمیکند و اگر گفته شود که مدعی ادعای ملک سابق بر فروش نماید و رجوع است

۴۴۱ اگر مدعی ملک مطلق ادعا نماید و شاهد بمالک مطلق و سبب فروش شهادت بدهد ضرر ندارد و اگر بخواند شاهدش بواسطه ذکر سبب هیچ فاشد باشد واجبست که بعد از دعوی سبب شهادت داده شود و اگر شاهد سبب شهادت داد که غیر از سبب مذکور مدعی باشد شافض در شهادت و ادعا حاصل شده دعوی بر اصل ملک شنیده میشود

۴۴۲ اگر مدعی ادعای چیزی نماید که موجب بطلاق عقد باشد و طرف انکار نماید قول مدعی تحت مقدم است اگر هر دو افامه شاهد

۱ که مدعی علی است یعنی مدعی مشنری بگوید این ملک را قبل از اینکه بنویسد و رشده ملک من بوده است یعنی ذکر سبب سابق ادعای مدعی است بلکه مقوی ذات است یعنی بعد از اینکه مدعی ادعای سبب کرد شاهد افامه شهادت نماید



نماید در تقدیم شاهد مدعی بطلان نظرات

۴۴۱ اگر کسی ادعا نماید که وکیلش ملک و یا بکسر از اجرة المثل اجاره داد

و وکیل ادعا نماید که با جرة المثل اجاره داده است هر دو اقامه می‌نمایند

نماید در تقدیم شاهد هر یک از آنها نظرات

۴۴۲ اگر کسی ادعا کند که فلان چاربا از ده ملک او است و سزاوارست

فصلی که از آن مدت بابتش از آنرا دلالت نماید شهادت بواسطه مدعی

آن سزاوارست

۴۴۳ اگر ملکی که در دست زیدی است مدعی ادعا نماید و شاهد اقامه کند

که آن ملک را از عمر خرین پس اگر نبود می‌نماید شهادت بدهند که آن ملک

ملک فروخته شده بوده یا ملک خرین بوده یا بنبیلم ملک مشری شده

بدهند هرگاه بیعت تصرف حکم بشود برای مدعی حکم خواهد شد

و اگر نبود بخرین می‌نماید شهادت بدهند حکم میشود بخرین که فروش

در چیزی واقع شده که ملک نیست پس تصرف معلوم تصرف مطعون

و وجه نظر در اختلاف سهم مدعی است که آیا کسی است که مدعی خلاف اصل

باشد یا مدعی خلاف ظاهر و از اختلاف در تقدیم داخل و خارج است و وجه نظر

در تقدیم شاهد مدعی حق است و مدعی مطلق که کدام مقدم است و وجه نظر در

بر داشته نمیشود - قوی بر این است که حکم برای مدعی میشود برای اینکه

فروش دلالت دارد بر تصرف سابق که آن تصرف دلیل بر ملکیت است

- و همچنین است اگر کسی ادعای وقفی بکند از زیدی و آن وقت در

دست عمری باشد یا غیر وقف از آن جهت سبب تمسک میشود در اینها شائبه

شبهه میشود

۴۴۴ اگر کسی خارجی ادعا کند که ملک مقبضه که در دست او بوده آنرا شائبه

بسیار سال قبل ملک او است تصرف ادعا کند که از دو سال قبل از او

آن شخص خرین و هر دو اقامه شاهد نمایند شاهد متصرف مقدم

کنارده میشود بنا بر اشکال - و اگر نارنج هر دو شاهد بکند باشد

مگر اینکه شاهد متصرف بسبب ملکیت هم می‌نماید بدهد یا شاهد

متصرف مقدم کنارده میشود - و اگر کسی از آن دو ادعا نماید که

از دیگری اتمک داخل است حکم برای او صادر میشود

۴۴۵ اگر در تصرفی در دست کسی باشد و ادعا کند که آن در حق کس است

و وجه اشکال از این امر آنست که اقدام نادرست مقدم است چنانکه شیخ در

مبسوط فرموده و از راه دیگر خرین در هر ملک نیست و بعد از اثبات

به اگر خالی از مضاعف معلوم اگر قبضه باشد یا بالغ شده و مستحق نباشد



حکم برای او میشود ولی اگر اقرارهای بکلیت را نماید قبول نمیشود مگر بنا  
 اگر کسی اقرارهای ملکی نماید و بنا را در اقرارها شاهد کند و دیگری ادعا  
 کند که آن مال را از خود آن شخص خریده یا آن شخص ملک را با او هبه کرده  
 یا برای او وقف کرده و بنا را در اقرارها شاهد نماید حکم برای او میشود زیرا  
 بینه دومی یا مری شهادت داده که بر شهود اولی بنیان بوده و شهود اولی  
 نمایان صبیح شهادت داده اند

۳۴۷ اگر دو شاهد شهادت بدهند که فلان بزرگوار تومان اقرار کرده و دیگر  
 شاهد بدهد که آن شخص آن مبلغ را ادا کرده اقرار ثانی میشود پس اگر  
 آن شخص بگوید که اقامه کرده قسم بخورد که ادا کرده ثابت میشود الا  
 طرف او بر قسم پرداخت قسم خورده و از آن شخص مطالبه نماید  
 ۳۴۸ اگر یک شاهد شهادت بدهد که بزرگوار و هزار تومان طلب دارد و  
 شاهد دیگر شهادت بدهد که هر دو هزار تومان نزد پرداخت کرده است  
 هزار تومان در ثانی نمیشود برای اینکه شاهد پرداخت شهادت  
 نمیدهد که بر هر دو هزار تومان فضلا واردات بلکه فقط شهادت بر او  
 برای اینکه شاهد او شهادت داده که قرض بود و ملاک او در بر حق شهادت

شغرت است که آن مبلغ بر عهد هر دو بوده است و شهادت هم خبر  
 از اینکه صریح باشد قبول نمیشود  
 اگر کسی اقرارهای هزار تومان بنماید و شاهد فاسد کند و مدعی علیه  
 شاهد فاسد کند که ادا کرده و تاریخ معلوم نباشد مدعی علیه بر  
 از او نخواهد بود برای اینکه خبر یک هزار تومان بر مدعی علیه چیز  
 ثابت نشده و او هم خبر با خبر بر عهد داشته تعلق نمیکند

## مفصل دوم در شهادت در آن چند فصل است فصل اول

در صفات شاهد و آن هفت است

۳۴۹ صفت اول بلوغ است - پس شهادت بچه اگر چه مراعات باشد  
 قبول نیست قوی بر این است که شهادت بچه مطلقا و قوی نیست و نمید  
 قبول است  
 شهادت بچه در دهم دیش شرط قبول نمیشود - ۱ - آنکه منفرد نباشد



باشند - ۲- آنکه اجتماعی که دارند بر کار مصاح باشد - ۳- آنکه  
مشتان دین رسیده باشد - ۴- اگر شغری شوند شهادت آنها قبول  
نمیشود و باحوال اینکه با آنها چیزی گفتن نمایند

۳۵۰ **صفت ام فطانت** - پس شهادت دهوانه قبول نمیشود و اگر بطور  
دوری قاض شود در حال قاض شهادت بد حد شهادتش قبول نشود  
اعضا می دانند علم خاکر محض و رشد کمال فطانت است - همچنین بد با  
شخص می فتنه که در طبقتش بلا فطانت است - و در خصوص فراموش گنا  
باید احتیاط ایجا آورد پس خاکر در موقع شبهه توقف میکند و وقتی  
بذکر آنها حاصل کرد و مشهود بد چری باشد که منقلب از امثال آن  
میونگند حکم میدهد

۴۵۱ صفت سوم ایمانات - پس نهادن کبک که مؤمن نشاند که  
متصف با سلام باشد بر مؤمن و بر غیر مؤمن قبول نمیشود

شهادت کافر چه اصله باشد چه فرع بر مسلمان و غیر خودش قبول  
نمیشود بنا بر دایه مکر شهادت نمی کند و محقق وقتی قبول میشود که

۱۔ پیغمبر کا خیر یا عسر نہ

عدول مُبلَغ بِنِاشَدِ

صفحه چهارم عدالت - عدالت عبارت از کفایت  
راستی است که بلا از دست مرث و تقوی و ادا می کند پس چهارم  
قبول نیست مکلف بواسطه نگاه کبیره از عدالت خارج می شود کما  
کیره آنها هستند که خداوند تعالی برای فاعل آنها و عدالت را  
است مثل - قتل - زنا - لواط - غضب موانع معصیه اگر چه  
باشد - عاقل و مأمور - نهیب زنا بر نهی مؤمنه محضه - و  
همچنین از عدالت خارج می شود اگر یکاها های صغیره اصرار عوده  
اغلب آنها را عمل کند و باین برای عریض ضرر نرساند و باین  
ایضا که ضرر نرساند و باین امکان است بضرر جرح وارد نمی شود  
- و باینکه اگر چه ضرر داشته باشد ضرر بعد از غیر نرساند  
- تا از امکانهاست پس منجر شود

که بیکه مخالف چیزی از اصول هفدها بداند شهادتش رد می شود

وَقَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ يَا أَبَا ذَرٍّ وَمَنْ لَوْ بَيَّالٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يَبَيِّنْ لَنَا الْفَرْقَ بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ  
أَوْ بَيْنَ النَّارِ كَيْفَ مَبْلُغُهَا لَمْ يَشْرِبْ شَيْئًا مِنْهَا وَبَيَّنَّ بَيْنَ مَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُ خَدَايَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُ  
تَعْبِيرًا يَدْرِي بِهَا أَنْ يَكُنْ أَوْ مَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُ يَدْرِي بِهَا شَيْءٌ شَاهِدٌ بِهَا صَغِيرٌ جَرَحَ عَيْنَهُ  
وَقَالَ ابْنُ أَدْرِجَسَ



خواهند شد بتقلب باشد خواه باجهناد اما مخالف خروج از مقصدین  
حق اگر مخالف اجاع نکند فاسق شهادتش رد نمیشود هر چند  
اجتهاد در خطا کرده باشد

کسیکه شخصی را بر تائید شهادتش رد میشود مگر اینکه توبه کند  
و حد توبه را بر آنکس که لو را سنگو باشد خود را نکند بنگاه و در ملا اعراف  
خطا نکند و بنا بر این در اصلاح عمل پیش از استقامت بر توبه شرط  
نیست و اگر کسی که نهفته در او از صدیق نماید یا خود افاضه نماید  
کند شهادتش رد نشود و عدم مجزور

کسانی که بر آلات فاسق مثل شطرنج و نرد و چهارده و آنکشی بازی  
نمایند فاسق هستند اگر چه قصدشان موعظت یا بازی یا فساد باشد  
شهادتشان رد میشود

هیچکس شراب مکر خواه شراب باشد یا غیر آن اگر چه قطره باشد  
و همچنین آب جو و عصا نکو بی اگر بخورد یا بپوشد یا بواسطه افش  
بپوشد یا قبل از رفتن در ملک و لوط نکند شهادت در خوردن آنها رد  
در صدق قول خوردن بنده مقصود خطا بازی بود و مرد و باطن نباشد

میشود اما آنچه از خرمای خشک یا خرمای نارس بکنند که منبسط  
نمیشود و همچنین اگر شراب برای ساختن سرکه بکنند

غنا حرام است فاعلش فاسق میشود - غنا جبارست از توجیع صدا  
و کشیدن آن - شنیدن غنا که از روی قصد باشد فاسق میشود  
خواه در قرآن باشد و خواه در شعر - آواز حدی جبار است  
همچو مومنین حرام است خواه با شعر باشد خواه بغير آن  
اگر بنام زن مصروفه که بر او حرام باشد غزل سرای کند حرام است  
بسیار شعر خواندن مکروه است

کوش دادن بالآلات طرب مثل تالار و عود و چنگ و قی و غیر آنها حرام  
است سازند و شنوند هر دو فاسق میشوند - دانه زدن و عرق  
و خننه ضرب ندارد اگر چه مکروه است

پوشیدن لباس ابریشمین مرد را فاسق میکند مگر در جنگ و در موقع  
ضرورت اما آنکه کردن بجز در وقتین برهمن ابریشمین ضرر ندارد  
برای مردان است حال طلا و پوشش اگر چه آنکشی مطلقا باشد حرام است  
در خننه و در خننه حد آواز بیک شعر را بان میزنند و مثل سقا و دهن



حسد حرام است - و همچنین بخی مؤمن حرام است و اظهار بیان مضرت  
ببذلت است

جائز است که گویتر را برای آتش و فرستادن کاغذ نکند دارند اما برای  
برای تفریح و براندن مکروه است - گویین بران تا است  
مستغنیان که صاحب نام مکروه است و ثابت هستند حتی زباله که شهادت بانها  
رد نمی شود

۴۸۳ صفت پنجم مرد شایسته - پس کسیکه مرتکب چیزی شود که لایق او  
نیست زانور میانه بطوریکه باو سخنرانی و استغناء نمایند مثل فقهی که قباد  
کلاه پوشد و در بازار چیزی بفروشد و او را بکند یا بگوید برای بیل نماید  
و امثال این کارها از قبیل افراط در مزاج شهادت او رد میشود برای اینکه  
اینها دلالت بر ضعف عقل و کم مبالا است او میکند و تمام اینها احتیاط  
از قول او بر می دارد

۴۸۴ صفت ششم پاکو نیست - پس شهادت ملذذ را مطلقا قبول  
نمیشود قوی را بر این است که در چیزی که قبول میشود با اینکه صلاحی دارد  
باشد و اگر حال نیاید و محمول باشد شهادت قبول میشود اگر کلمه بر او بر  
نمید

صفت هفتم بری بودن از هفت است - اسباب هفت شش چیز است

## اول

مختص شاهد شهادت خود جلب یعنی برای خود یا دفع ضرری از خود  
نباید - مثل شربک برای شربک را پنجه یا او شربک است ولی در غیر  
آن شهادت شربک قبول میشود - مثل وقتی در آنچه وصی است ولی  
در غیر آن قبول میشود - و مثل طلبکار برای کسیکه از مال خود بچسباند  
و اگر بچسباند علیه نیاید قبول میشود - و مثل غایب برای نیکو مادی  
یک بیخار است - یا کسی که شهادت بدهد که مورث او فلان زخم دارد  
کرده است - یا خافه که شهود جنازه خطا را جرح نماید - یا وکیل  
رو چیه که شهود مدعی را بر موکل یا بر میت جرح نماید - ولی اگر آنها  
بدهد بیایه برای مورث جرح یا بر میت خود قبول میشود مادامیکه  
قبل از صدق و حکم نمرده باشد - و همچنین اگر در وقت نبوت و صیغه از  
ترکه میت شهادت بدهند دو شاهد شهادت بدهند که برای آنند  
شاهد از همان ترکه وصیت دیگری شده قبول میشود

۱. مورثی که مرده است بر ختم فلان مرده که مرخص در منزل مورث



اگر رضاء فاعله بر دزد شهادت بدهند یا شخصی برای شکایت خود  
اگر چه مشروط باشد شهادت بدهد قبول میشود

## دوم

نهم بفضیله - شهادت فرزند بضر پدر قبول نمیشود بنا بر اقوی  
اما بفتح او قبول میشود شهادت شخص بر جمیع اماره قبول میشود خواه  
بفتح او باشد یا بضر او خواه بفتح برادر باشد یا بضر برادر خواه بفتح  
مادر باشد یا بضر مادر و غیر آن ولی در مساوات بحد پدری هر قدر بالا  
دود باید را اشکالات

دو شهادت فرقی مابین مال و حق نیست مثل قصاص و غیره

شهادت هر یک از شوهر و زن بفتح یا بضر دیگری قبول میشود اگر چه  
آنها باشند در آنچه شهادت زنان در آن بتمنا بے قبول میشود یا شهادت  
مرد یا ضم قبول میشود

اگر شخصی بر ضرر پدر خود و دیگری در خصوص حق شهادت بدهند  
بعضی از فقهاء الطریق را اشکال میدهند که قبول میشود  
چون اسباب حقوق میشود بے بینه شهادت بضر برادر و قبول میشود  
بعضی اشکال از آنست که بحد پدر در حق و اینست مثل وصیت کردن  
شهادت بدهد که برای شوهر او کسی وصیت کرد

شهادت او در حق پدر باطل ولی در حق خارجی باطل نیست بنا بر اشکال

## سوم

دشمنیات - و مانع دشمنی دشمنی است و بینه شهادت مسلم بر کافر  
قبول میشود - و دشمنی دشمنی مانع از قبول است خواه شامل فسخ باشد  
یا نباشد - شهادت دشمن بضر دشمن قبول نمیشود اما بفتح او قبول میشود  
دشمنی با بنطور محقق میشود که دشمن از بدی دشمن خود فرحال و از  
سرور او غمگین باشد یا بیکدیگر کینه داشته باشند یا زده باشند

اگر بعضی از فقهاء برای بعضی دیگر بر قاطع الطریق شهادت بدهند  
بواسطه نهم قبول نمیشود

شهادت دوست برای دوست بضر دوست هر قدر دهم که دوستی  
مابین آنها محکم باشد قبول میشود

## چهارم

۱- منشاء اشکال از آنست که از یک طرف شهادت در حق دیگری مانع ندارد و  
از طرف دیگر چون دو شهادت بجای واقع شده و حق یکی رد شده و دیگری هم  
رد میشود و بواسطه اشکال این شهادت بر مصیبت که شهادت بر ضرر پدر  
است که موجب فسخ شهادت است بینه رضای فاعله برای یکدیگر میشود  
قاطع الطریق که ضرر شوهر بر پدر میدهد شهادت بدهند



تفاوت است - کسیکه سهو ش زیاد باشد و حفظ وضبط او اشفاق  
نداشد باشد شهادتش رد میشود اگر چه عادل باشد و از اینها است که  
بعضی ضمه کنند که ما شهادت کسی که آرزوی شفاعت از آنها  
داریم رد می کنیم

### پنجم

دفع تنک در وفات - پس کسیکه بسبب شهادتش رد شده و  
توبه کند که شهادتش قبول نشود و صلاح حالش ظاهر گردد شهادت  
او قبول نمیشود و قوی بر این است که جایز است کسیکه بعضی مشهور است  
فاخر بگوید توبه کن تا شهادت تو را قبول کنم ولی این خوب نیست بلکه اگر  
مذا و مت شخص ثابت بر صلاح معلوم باشد شهادت او قبول میشود -  
و اگر فاسق توبه کند و شهادت قبل خود را که بواسطه فحش رد شده بود  
اعاده کند در قبول آن نظرات

اگر کافر فاسق و کولد چنین بماند و بعد مانع قبول شهادت از  
آنها رفع شود و افاضه شهادت را نمایند قبول میشود و اگر آن شهادت را  
قول شخص قدس است ۱ از اینهاست که مانع که فحش بوده رفع شده قابل  
قبول است از اینهاست که تمت حرم بر شهادت ثابت میماند قابل قبول نیست

در حالیکه مانع داشته اند اما کرده باشند و رد شده باشد و بعد از  
رفع مانع اعاده کنند قبول میشود

غلام اگر شهادت برضرت افاد شده باشد پس از آن آزاد شود و آن  
شهادت را اعاده کند شنیده میشود و همچنین است اگر غلام را آن افا  
فروخته باشد

اگر پسری برضرت پدر شهادت داده و رد شده باشد و پس از مرگ پدر  
اعاده نماید شنیده میشود

### ششم

حرم بر شهادت است باینکه پیش از خواهر میباید درت نماید - پس اگر  
شخصی در نزد حاکم قبل از سوال با فام شهادت پیش دهنده نماید بواسطه  
تمت قبول نمیشود اگر چه بعد از اظهار دعوی باشد اما باینکه از شخص  
مخروج نمیشود ولی در حقوق خدا بیگانه یا شهادت در باب مصالح  
عامه پیش دهنده در شهادت مانع از قبول نمیشود چونکه مدعی را  
آن نیست باشد



شهادت صحرا بی بر شری قول میشود و بر عکس

شهادت جبر و همان قبول میشود - شهادت غلام بی نفع اما و نفع غیرا  
و جبر یا قبول میشود و بنا بر آن بر ضرر یا قبول نمیشود و قولی بر آنست که  
قبول نمیشود و قولی بر آنست که مطلقا قبول میشود و قولی بر آنست که بجز بر ضرر یا  
خودش و اگر از ادش شهادت بر ضرر یا ای سابقش هم قبول میشود  
بنده مدبر و بنده مشروط هم مثل بنده است اما علاوه که جش از اد  
شود اقربا بنات که او هم مبطورات و قولی بر آنست که شهادت  
او بعد از ادش قبول میشود

اگر بجا که ظاهر شود که بی شهادت کسی که قبول نیست حکم کرده نفس  
حکم بنماید و اگر مانع بعد از حکم تجدید شده باشد حکم نفس نمیشود

## فصل دوم

در عداوت و مکر و غیره

۴۵۹ شهادت بکفر و چیزی ثابت نمیشود مگر هلال ماه رمضان بر ادای

۴۶۰ شهادت بکفر زن ربع از شبهه مثل و ربع وصیت ثابت میشود

۱ مستهل صدای غلط است که در اول ولادت بکنه زبان صدا معلوم میشود و تولد شده

## شهادت و قیامت

فصل اول - خودی تعالی است - آنکه در روز قیامت

مرتب است زناات و ثابت نمیشود مگر با چهار شاهد عادل مرد  
- اقربا بنات که بر آنست عادل جایز نیست که بقصد ادای شهادت برود  
بعورت نگاه کند ولی شهادت بعبودیت مانع از آنست

در لواط و حتی شهادت چهار مرد عادل لازم است

زنا یا مخصوص بی شهادت سر مرد و دوزن ثابت شده و سنگا و فاعل در  
صورتیکه محسن باشد واجب میشود - و بی شهادت مرد و چهار زن هم  
ثابت میشود ولی ناز یا نازدن شرشکار کردن - و با شهادت یک مرد  
و چندین زن ولو زیاد هم باشند زنا ثابت نمیشود بلکه بشاهد  
قدف جاری میشود

ایا اقرار بر ناسی شهادت دو عادل ثابت میشود یا لا بد از چهار شاهد  
است در آن نظرات

۱ مرد زن دار بزرگ شوهر دار بی نفع دو عادل شهادت میدهد فلان اقرار کرد  
که زنا کرده ام ۲ نظر در آنست که چون اقرار است اقرار بدو شاهد ثابت میشود  
و چون غیر از آنست بدو شاهد خط نص مکلف است از آنست خط از غلظت غرض مسلم  
ثابت نمیشود



افرمایش است که نزدیکی با پناه هم بدو شایسته ثابت میشود

۳۵۹ حضرت پیر و مریدان از دنیا آنچه در آن حد و ارباب مثل دروغی است

شراب کفن رده و هفت زماه ثابت نمیشود مگر بد و شاهد مرد و همچنان

اگر آئینه مقصود نباشد مثل زکوة و خمس و کفارات و نذر و اسلام

وہیچین بلوغ و ولادت و جرح و تقدیر و غنواز فضا

وینست و خرمی است - و ملازم است  
منزل اولک آبخیز است که ثابت میشود مکرر و شاهد میرداد

۔ مثل طلاق ۔ و خلع ۔ و نکاح ۔ و وقتی قرار دادن کہی ۔ و تنبہ ۔

د پښتانه

اقریب آفت که شون آزادی و نکاح و قضاام یک شامدم و دور شام

فرض میشود

شاهد زن با این شاهد مرد قسم ثابت میشود و آن دیون از اموال

- مثل قرون - وعصب - ومضارب - وعقود وما وضرت - مثل بعر

۱. سزا بزرگترین دوزخ است که خداوند نماید و در دفتر عذاب است

۱- سرایر یکسے ڈاون کہ قیادت نماید و در وضع شریات باشند

وصلح واجارات وقراعه ومساكنات ودهن ووصيت بوالديه وجبا

که موجب مال بشود مثل جنایت نط و شش خط و جنایت که امام الدعا

بودند داخل بدن و بعد از آنست که فی استخرا از ایشان رو آورد

هذا الكتاب هو نسخة أصيلة من كتاب

فمنهم من قالوا لا إله إلا الله

آنکه در کتابها و کتب دیگر

$\frac{1}{n} \sum_{i=1}^n x_i = \bar{x}$

1. 2. 3. 4.

۱۱۹

[illegible]

مدتی قبول میبود ولی آنها قبول نمی نمودند اگر چه در میان را با دهم باشد

پس مطالب مذکورہ ہیں

د وزن و قسم ثابت میشود

مر موضعی که شهادت زبان بنیها را قبول شود با کسر از چهار شاهد تا

زمینه را بدهند و حق عقدی که زراعت نمایند و قرار عقد برای آبپاشی در

سنائی کہ در اول تولد بچہ میسکند



نمی شود و در ربع ارثیه منحل و ربع وصیت بشمار یک پانزدهم از بدو  
قسم ثابت میشود و اقربا بر آن که ابر منحل نیز بشمار یک پانزدهم از بدو  
ثابت میشود و قسم لازم نیست - اگر دوزن شهادت بدهند  
ارث منحل و نصف وصیت ثابت میشود و اگر دوزن شهادت بدهند  
سبع و اگر چهار دوزن شهادت بدهند تمام ارث منحل و تمام وصیت  
ثابت میشود

آنچه بشمار چهار دوزن ثابت میشود در شهادت خشای مشکل بجز از  
چهار شاهد ثابت نمیشود

اگر یک مرد و دوزن بر دوزن شهادت بدهند مال دوزن ثابت میشود  
ولی بر بدن دست ثابت نمیشود

اگر کسی ندانند که هرگاه اولادش شود بنده از او کند چه شهادت شهادت  
بدهند که ولادت حاصل شده است ولادت ثابت میشود مانند روافع نمیشود

## فصل سوم

### در مستند علی شاهد

در خشای مشکل مستند معلوم نباشد و اشبار خشای غیر مشکل مشکوک که بر یکدیگر  
دیگری نباشد

ضابطه آن علم قطعی است مستند آن باید ذاتی - و آن در افعال  
است مثل غضب و دردی و قتل و رضاع و ولادت و زنا و  
لواط - در اینها شهادت کفایت میکند چون بشمار پنج یا پنج  
گفته شده است که بقول اول و عمل میشود

باشیند و بدین یا هشت - و این در عقوبات مثل نکاح  
و بیع و صلح و اجاره و غیر آنها - پس در اینها چشم لازم است بر  
شناختن طرفین عقد و شنیدن لازم است برای فهم لفظ

شهادت کفایت قبول نمیشود مگر آنکه قطعا صدای طرفین عقد را

شناسد بنا بر این باید و غیر عادل طرفین عقد را نزد او مستحق

نمایند یا شهادت بدهد بکسی که او را گرفته باشد ولی شهادت

کود بطور شاهد مرجع قبول نمیشود و بجز و کلام شخص حاضر را نزد حاکم قبول

اگر کسی در بینا بی شهادتی را تحمل کرد پس کور شد ولی نسب میشود

علیه ثابتاند و باید و عادل نزد او معتدنی نمایند شهادت میتواند

بدهد و اگر محشم دیده باشد و صد را هم ضرورت نباشد باید

در بقیه کور کسی را که نزد او شهادت بدهد بکسی در میان کند تا نزد قاضی نزد شهادت  
او را اظهار نماید



## شهادت جائز است

۴۹۵ اگر قاضی بعد از شهادت تو بشود و کور شود حکم بان میکند

۴۹۶ کسیکه شهادت را ندانند لا یمکن بینه و شهادت داده شود پس اگر

آن شخص بعد از آن در مجلس قاضی حاضر نمینماید و اگر در آن باشد

باشد نیش قبر نمیشود و شهادت معتبر نخواهد بود

۴۹۷ شهادت بر زن داده نمیشود مگر اینکه شاهد صدای او را قطعاً بشناسد

یا صورت او را باز کرده و در وقت اداء شهادت او را با اشاره تمیز دهد

— نگاه کردن بصورت زن برای تحمل شهادت جائز است — اگر هم

بر زن چنین شهادت دادند و گمان کردند که او دختر زید است قاضی

بر دختر زید محمل بنویسد مگر اینکه شاهد بینه و شهادت دهد

باشند زانست بالخصوص — و آن در چنین باب که با استفاضه ثابت

میشود مثل بینه و مملک و مملک مطلق و وقت و نکاح و آزاد

و حکومت قاضی — و شرط استفاضه بینه و بینه رسیده از اخبار است

از جماعتی که راستی آنها بر کفایت انسان غلبه نماید یا طوری شمرت

پیدا کنند که ببرد علم برسد باینرا اشکال (۱ در صفحه بعد)

۴۹۸ گفته شده است که اگر شاهد عادل و بیشتر نزد کسی شهادت

دهد ششونده شاهد شده و بر شهادت آنها شاهد اصل میشود

## شاهد فرعی

۴۹۹ اقوی از است جماعتی که از آنها استفاضه حاصل میشود باید جماعت

باشند که رابطه نوطه آنها را جمع نکرده باشد

۵۰۰ اگر کسی بشنود که دیگری میگوید این پسر زانست و پسر هم فرزند

سکوت داشته باشد یا پسر میگوید این پدر مراست قوی بر این است

که ششونده شاهد میشود بینه استناد سکوت برضا

۵۰۱ شاهد استفاضه بینه شهادت نمیکند مثل فرزند و مملک و مکرر پسر

۵۰۲ شاهد استفاضه بر مملک احتیاج ندارد که تصرف صاحب بدو را بداند

— و صاحب بدو بر شهادت استفاضه ترجیح داده میشود

۵۰۳ باید دانست که بینه بیشتر بنا بر قوی که نزد شاهد حاضر نباشند

ثابت میشود و شاهد بان شهادت میدهد زیرا که در این باب

لا (راجع به صفحه قبل) منشاء اشکال این است که ظن حاصل میشود و الظن

بیشتر من الخی شهادت و از اطراف قوازم بعد علم میشود با خبر از آنها که

باعت علم یا ظن غالب میشود



اگر چه از طرف مادر باشد و همچنین است شهادت در باب بره  
 ۴۷۴ اگر در ملکیت کسی و تصرف او و شهرت جمع باشد جایز است بان  
 شهادت دادن بچنانکه ملک محصور نمیشود و این اجتماع مشتهاء  
 امکان از است

۴۷۵ اقربا بر آنست که بجز پدر و تصرف بر بنا کردن و خراب کردن و اجاز  
 مکرر دادن و در منازع کتابت میکنند و بکسر شنیدن لازم نیست  
 میتوانند بطریق مطلق برای تصرف شهادت بدهد و بجز  
 به هم بنا بر اقربای عینطورات - اگر چه موجباً لکین باشد نباید  
 ادعای کسی را در آنکه خانه که در دست بکر پس از مرگش شنیده شود  
 همانطوریکه اگر بگوید ملک او از من است شنیده نمیشود ولی این  
 قول بصرف تنفیض میشود

۴۷۶ اقربا بر آنست که در استفاضه وقت و نکاح علم شرط نیست بلکه  
 ظن کتابت میکنند

آنکه بعضی گویند برای بنده ولی آنهم قلیلی از زمان پس بزمان شنیده شهادت  
 داده میشود و با سبب و علامات شناخته میشود و بجز پدر و  
 نفس را ناچار مدکور شد

۴۷۷ در اعصاب و نداری جایز است شهادت بر معتز و نداری بواسطه اطلاع  
 بر باطن امر او و شهادت بر قرآن احوال او مثل صبر بر گرسنگی و تحمل  
 سختی در خلوت

۴۷۸ اگر کسی شاهد ششیمه بشود و بعد شک نماید و در شاهد دیگر  
 شهادت بقیین بدهند در الحاق این مشرب بعد از تحمل ششیمه  
 زمان تحمل شهادت که بتواند فعلاً شهادت بر عین بدهد اشکال است

### فصل چهارم در تحمل شهادت و اداء آن

۴۷۹ تحمل شهادت بر کسیکه اهلیت آنرا دارد واجب کفایه است بنا بر اقوی  
 پس اگر غیر از او کسی یافت نشود خاصه برای طلاق بر آن شخص واجب  
 حقی میشود

۴۸۰ تحمل شهادت حاصل میشود با اینکه شخص مومنین را بر فعلی بر بندند یا بر  
 عقی که واقع میشود یا نه شاهد نماید

و همچنین حاصل میشود بشنیدن او و غیر طریقه این اگر چه از آن شخص خواهر  
 آنچونکه این شهادت تقریباً است میتواند از آنجا که تقریب تدبیر است نسبت برای  
 مشهود علیه و این تقریب نیست پس نمیتواند



شهادت را کرده باشند

و همچنین حاصل میشود اگر عصب یا جنایت را بر بید و با و بگویند که  
شهادت بر آن داشته باشد یا اقرار کامل از مشهود علیه بشنوا اگر چه  
او را بشنید نامرکز باشد

و همچنین اگر طریقی دعوی بشخص بگویند که برای ما شهادت نداده  
افزون بر یکی از اینها بشنید باشد که موجب حکم بشود آن شخص  
متخل شهادت میشود

همچنین اگر کسی پنهان شود و مشهود علیه غافل از او نطق نماید و  
بشود متخل شهادت خواهد شد

۴۸۱ شخص گمانا اگر متخل شهادت بشود صحیح است

۴۸۲ شهادت در چیزی غیر از طلاق شرط نیست در نکاح و رجعت و بیعت

۴۸۳ ائمه شهادت - با جماع علماء بر هر کسی که متخل شهادتی باشد اداء

آن بر او واجب کفایست پس اگر غیر از او کسی اقامه شهادت نماید از  
ساخت میشود و اگر هم یکی از اداء شهادت را منع نماید همگی گناه کار

۱ طلاق رجعی

خواهند بود و اگر غیر از دو نفر شاهد شاهد دیگری نباشد  
بر آنها اداء شهادت واجب عینی میشود و برای آنها تخلف از شهادت  
جایز نیست - اگر یکی از آن دو شاهد را متناع از شهادت نماید  
و بگوید نمیشود که باشد بگوید بگویم بخور گناه کار خواهد بود  
اگر شاهد نرسد که بخورد و با با اهل او یا بعضی مؤمنین از شهادت  
او ضرر بکسی متخل نیست از بیاید بر او اقامه شهادت واجب نیست  
اگر چه برای شهادت متعین باشد - و باینودن ضرر بر تمام اشخاص  
متخل شهادتی باشد اقامه شهادت واجب اگر چه مشهود علیه  
و با مشهود له او را برای شهادت نخواسته باشند و او خود اتفاقاً شنیده  
اداء شهادت برای شاهد حلال نیست مکروهی که قطعاً امری را  
بخطا طر داشته باشد و جایز نیست بنا بر اتوی بخیری که بخط خود  
نوشته باشد مقسک شود اگر چه عدم ساختن آن خط بر او معاوی  
باشد خواه آن مکتوب ردش خودش باشد خواه در دست مدعی  
باشد خواه شخص ثقیفه بمضمون خط او شهادت بدهد یا ندهد  
گمان دای شهادت میکند و با فضیلتش از آنرا حکم بان  
۱ در صورتیکه خطا طر نداشته باشد



شهادت میکند و آنجا که آن اشیا را منور باشد بدو مشرعی که  
 حاضر باشد اشاره او باشد اعناد خواهد کرد و بن مترجم کتاب میکند  
 و دو مترجم هم شاهد فرج شهادت کل نخواهند بود بلکه حکم بر  
 بیعت خود او ثابت خواهد داشت نه بیعتان و مترجم

۴۸۲ حکم حاکم تابع شهادت است پس اگر مظالمی باشد یا ظنا و ظاهرا  
 نماند خواهد بود و اگر نباشد فقط ظاهرا نماند میشود پس آنچه حکم  
 برای مذهب و حکم کرده برای او مباح نخواهد شد مگر اینکه ظاهرا  
 بجهت شهادت یا جاهل باشد بحال شهادت

## فصل سیم

در شهادت بر شهادت کنندگان پنج مطلب است

## مطلب اول

در محل شهادت

۴۸۳ شهادت بر شهادت در عدد و مطلقا ثابت نمیشود خواه آن عدد و محال  
 برای خدا باشد مثل زنا و لواط و سحر یا مشرک بین خدا و خلق باشد  
 ۱ مثل اینکه شهادت بدهند که پدری مدتی را از طلب خود

مثل دزدی و تهمین بر نایب بر دانی

۴۸۴ شهادت بر شهادت در حق مردم کافی ثابت میشود خواه حق عقوبت  
 باشد مثل قصاص یا غیر عقوبتی باشد مثل طلاق و نیت زنا  
 خواه مال باشد مثل قرض و مضاربه و عقود معاوضات و  
 عیوب بنان و ولادت و زنده تولد شدن و وکالت و وصیت  
 اگر کسی اقرار بر بواطن کند یا اقرار بر نایب یا بعد و خاله یا مفارقت  
 یا چار یا تمام بدو شاهد ثابت میشود و در این مسئله شهادت بر  
 شهادت قبول شده اما حد بان ثابت نمیشود فقط انشای حرمت  
 نکاح ثابت میشود و همچنین در باب طایفه چار یا غیر بر ثابت میشود  
 و حرام شدن گوشت ماکول از حیوان و سبب فروش غیر ماکول

از حیوان در شهر بگو ثابت میشود

## مطلب دوم

در کیفیت تحمل شهادت

۱ اقرار بدو شاهد ثابت میشود ۲ لاطی مادر یا خواهر ملوط را نمیتواند  
 زن قرار بدهد و اگر با بعد و خاله نزدیک کرده باشد دختر آنها را نمیتواند  
 زن کند ۳ مثل فاطمه و الاغ و غیره



۴۹۱ اکل مراتب تحمل شهادت است که شاهد اصل بگوید شهادت بدو  
بر شهادت من که بر فلان کس بفلان طور شاهد می دهم و این را استرعا  
مینامند یا بگوید بر شهادت خودم تو را شاهد می گیرم

و بی تر از آن است که بشود شاهد اصل فرموده که شهادت می دهم  
پس می تواند بی شهادت و شهادت بدو را که چاره و شاهد قرار نداد و با  
ولی بواسطه قطعی که از صریح شاهد اصل در نزد خدا که شهادت حاصل  
کرده شهادت میدهد

و بی تر از آن است که بشود شاهد اصل بگوید من شهادت می دهم  
برای فلان بر فلان بفلان چیز و ذکر سبب نماید مثل قسب جامه یا اجر  
زمین در این شهادت نظرات متشابه از این است که از یک طرف صحت  
جرم است و از طرف دیگر ناعلم از ناحیه ای است که در این قبیل امور  
غیر محاکم واقع میشود و همچنین محل نظرات اگر بگوید که من شهادت  
قطعی دارم یا شهادت خبریه دارم - اما اگر شاهد اصل بگوید که من  
استرعا خواهر شاهد اصل است از شاهد فرعی که شهادتش را در خدا  
نماید و در غیر حضورها که ذکر سبب نکند و در حضور  
خاک

شهادت دارم بفلان طور و ذکر سبب ذکر خبریه نکند شاهد فرعی  
بجای این اظهار تحمل شهادت نمیشود باینکه جایز است عده باشد  
اگر کسی بگوید که بر عده من فلان چیز از فلان کس است حمل بر عده  
نمیشود و شهادت باین جایز است زیرا که در اقرار صاحب عیب شود  
در استرعا شاهد فرعی میگوید - من شهادت خود را شاهد گرفته  
- و در صورت شنیدن شهادت شاهد اصل باینکه - شاهد  
فرعی میگوید - شهادت می دهم که فلان یا بطور و یا بن سبب شهادت  
دارد - و غیر صورت اول در این صورتها شاهد فرعی میگوید یا شاهد

## مطلب سوم

در عداد

واجب است که بر هر شاهد اصلی دو شاهد فرعی شهادت بدهند زیرا  
که مقصود اثبات شهادت اصل است بشهادت و نفی تحقق میشود نه  
بشهادت یک نفر و اگر دو شاهد فرعی بر شهادت هر یک از دو شاهد  
اصل شهادت بدهند جایز است اما جایز نیست که یکی از آنها شهادت  
و صدق است و نداشته باشد



بک شاهد اصل و دیگری بشهادت دیگری شهادت بدهد

۴۹۵ جایز است که یک شاهد اصل یا شاهد دیگر بشهادت اصل دیگر

شهادت بدهد

۴۹۶ جایز است که دو نفر شاهد بر خاتمه شهادت بدهند در صورتیکه هر

بر هر یک از آنها شهادت بدهند

۴۹۷ آیا شهادت فرع در زنا برای نکر محرم و در صورت اگر آیه

اثبات میسر قبول میشود اقربا بر است که قبول میشود ولی در این

برای هر یک از چهار نفر شهود زنا چهار نفر شاهد لازم است آیا

دو نفر شاهد کافیست که بر همه آنها شهادت بدهد زان اشکال است

۴۹۹ در صورتیکه شهود یکدو و وزن باشند یا چهار زن باشند و در

بر آنها شهادت بدهند قبول میشود در صورتیکه هر یک از آن دو نفر

تمام آنها شهادت بدهند

۵۰۰ آیا شهادت زنان بر شهادت در باب بچه از زنان بیهوشی

در صورتیکه باز آید اگر آیه نزدیک کرده باشد زن را خوشی باشد از اینجا که ضرر  
خدا و است از ضرر غیر جایز است از اینجا که نایع زنا است بکن از چهار شاهد  
نمیشود یعنی شهود اصل یعنی شهادت فرعی زنان

میشود مثل عیبهای باطنی زنان و اشغال و وصیت قبول میشود

اقربا بر است که قبول نمیشود

## مطلب پنجم در

### شرط شهادت فرع

۵۰۱ در شنیدن شهادت فرع شرط است که حضور شاهد اصل مفقود

باشد یا بسبب مرض یا بواسطه ناخوشی یا سفر و قدری برای سفر

بخت ضابط آن رعایت مثبت شاهد اصل است برای حضور او

۵۰۲ بر شهود فرع ترکیب شهود اصل لازم نیست اما اگر ترکیب نمایند عدالت

و شهادت آنها ثابت میشود و الا حکم از حال شهود اصل تحقیق نمینماید

پس اگر عدالت آنها ثابت باشد و عدالت شهود فرع را هم بداند حکم

میکند و الا از حال آنها هم تحقیق نمیکند و اگر هیچکدام را شاهد

ترکیب نمایند شهادتشان قبول میشود

۵۰۳ بر شهود فرع لازم نیست که صدق شهود اصل شهادت بدهند

۵۰۴ اگر شاهد فرع اسم شاهد اصل را ذکر نکند شهادتش قبول نمیشود

یعنی شهود اصل و فرع و شاهد مقبول الشهاده



هر چند او را تعدیل نماید مگر اینکه تصریح باین شاهد اصل بکند

## مطلب پنجم

در عوارض

۵۰۵ مردن شاهد اصل در شاهد فرع اثر نمیکنند - خبیث مرشد شاهد اصل  
در او اثر نمیکنند

۵۰۶ اگر فوق حد اوثاق رده غارض شاهد اصل بشود شهادت شاهد فرع  
قبول نمیشود

۵۰۷ اگر در توانگی و اعما و کوری غارض شاهد اصل بشود بشاهد  
فرع اثر نمیکنند

۵۰۸ اگر شاهد اصل شاهد فرع را نکند بپای خود قول بر آنست که هر کدام  
غادر باشد بپای خود و عمل میشود و اگر هر دو غادر باشند شهادت

فرع تولد میشود و این محمول است بر اینکه شاهد اصل بگوید غیبت نام  
یا فراموش کرده ام اما اگر چنانکه بگوید شاهد فرع باشد شهادت فرع <sup>میتواند</sup>

۵۰۹ اگر شاهد فرع شهادت بدهد و حاکم حکم بکند بعد شاهد

نه شاهد اصل در موقع نکرده بگوید من مطلب غیبت نام یا فراموش کرده ام

اصل حاضر بشود مواظقت یا مخالفت او در حکم ضرری ندارد بمبادی  
و اگر قبل از حکم حاضر شود اعتبار شاهد فرع نافذ شده و حکم  
برای شاهد اصل باقی میماند

## فصل ششم

در اختلاف شاهدها

۵۱۰ در حکمی که بر طبق شهادت داده میشود شرایط است که شاهدها بر

معنی اتفاق داشته باشند یا بر لفظ پس اگر یکی بگوید فلان مال را  
فلان شخص کرده است و دیگری بگوید بزرگتر است خبیث یا بیشتر

۵۱۱ اگر دو شاهد اختلاف در محض نمایند مثل اینکه یکی بر بیع شهادت

بدهد و دیگری با قمار بیع حکم بآن نمیشود و اگر مدعی اهراب  
از شاهد هافتم بخورد آن دعوی ثابت میشود

۵۱۲ اگر یکی از دو شاهد شهادت بدهد که فلان در صبح دزدی کرده  
و دیگری بگوید در شام دزدی کرده بمانند و یا غیر اینها شاهد اول

کفایت واسطه عارض یا بواسطه مضایق و عمل حکم نمیشود

و همچنین است اگر یکی بگوید دینار دزدیده و دیگری بگوید درهم دزدیده



با یکی گوید جامه سفید دزدیده و دیگری بگوید جامه سیاه دزدیده و بگوید  
در صورتیکه شهادت برضی باشد که دو شاهد در وقت یا در جا  
یا در صفت از اختلاف نمایند دلالت خواهد کرد که دو کار جدا بوده  
و شهادت آنها کامل نخواهد بود و اگر مدعی بگوید یا هر یک از آنها قسم  
بجوید غرامت ثابت میشود ولی قطع دست زدن ثابت نمیشود  
۵۱۳ اگر دو شاهد شهادت بدهند بر سرقت جامه معتبره در وقتی و در  
شاهد دیگر شهادت بدهند بر سرقت همان جامه در وقتی دیگر  
بطوریکه غرض محقق شود غرامت ثابت میشود ولی قطع دست باطل میشود  
۵۱۴ هرگاه عین مال دزدی شده متغایر باشد با یکی باشد ولی امکان  
تقدیر سرقت در آن باشد هر دو ثابت میشوند و غرض محقق خواهد  
بود قطع دست هم ثابت میشود

۵۱۵ اگر دو شاهد بغفل کسی شهادت بدهند و دو شاهد دیگر بر غیر  
آنقول شهادت بدهند اگر ممکن باشد آن دو فصل را جمع کرد هر دو  
ثابت میشوند و اگر ممکن نباشد مدعی میتواند یکی از آن دو را ادعا  
کند مثلاً ادعا کند که دو عین از او دزدیده شده با یکی عین دودقه  
دزدیده شده و شاهدان را نمیدانم و ثابت میشود وین شهادت محقق خواهد شد

نماهد مثل اینکه دو شاهد شهادت بدهند بقتل در صبح و دو شاهد  
دیگر بقتل در شام و همچنین است هر چه میگویند میتواند بشود  
اگر یکی از دو شاهد شهادت بدهد که فلان این جامه را بیک دینار  
بمیدعی فروخته و دیگری شهادت بدهد که فلان این جامه را بیک دینار  
آنوقت با و بدینار فروخته دعوی بواسطه تفاوتی که دارد  
ثابت نمیشود مدعی میتواند هر کدام از آن دو مبلغ را که میخواهد قسم  
بجوید و مطالبه نماید و اگر برای مدعی یا هر یک از شاهد های  
غریب این شاهد دیگر شهادت بدهد و دینار ثابت میشود  
اما اگر یکی شهادت بدهد با قرار مدعی حلیه بیک دینار و دیگری  
شهادت بدهد با قرار او بدینار یا بدین دو شهادت بیک دینار  
ثابت میشود و دینار دیگر بضمیمه قسم مدعی بشاهد دوم ثابت خواهد  
شد و اگر هر چهار قراری دو شاهد شهادت بدهند بیک دینار شهادت  
چهار شاهد دینار دیگر شهادت دو شاهد ثابت میشود  
اگر بیک شاهد شهادت بدهد که فلان جامه دزدیده که قیمت آن  
یک دینار است و دیگری شهادت بدهد جامه که او دزدیده که قیمت آن







امداد مال سبباً میشود

۵۲۵ اگر دو شاهد زاجع بر تانے که بطور اکراه شده بعد از حکم قاضی از شهادت خود برگردند و بگویند که عدم ساقط میشود ولی راجحاً توابع زنا مجید اشکال شاکر بقدم انت بر مهر واجب مضامین حرام میشود  
۵۲۶ اگر نه و از شهادت لواط برگردند خواه مرد و دختر کیسکه با اولواط شده بر فاعل حرام میشود

۵۲۷ اگر شاهدان از شهادت مفادین چهار بار برگردند خوردن گوشت انجیر و اگر کول اللحم باشد حرام و غیره جزو ان غیره کول اللحم در شهر مکرم واجب  
۵۲۸ اگر شاهدان از شهادت ارتداد کسی بعد از صدور حکم حاکم برگردند آنت که قبل مرند ساقط و در بعضی عدم الحاق توابع با ساقط قتل پس اگر مرتد ظری باشد مالش منت میشود و در شریعت و قات نکاح مهل و اگر مرتد عیله باشد مالش قهر شده و در غیره طلاق نکاح مهل

۵۲۹ اگر دو شاهد قبل از عمل آمدن قصاص از شهادت برگردند قصاص بطل

نمیاید و باید بیستفال خواهد یافت در ان اشکالات اگر در دوا واجب  
در مثل اشکال شهادت بخوانی است و در قصاص ثابت نمیشود و در ثبات میشود  
بجمله مل بر آن چون از شهادت رجوع کردند و در اصل ساقط میشود

باین شاهد ها رجوع میشود

اگر شهادت شاهد ها موجب قتل یا جراحتی شود و بعد از عمل آمدن قتل و جراحت آنها از شهادت خود برگردند اگر بگویند که در این شهادت تعد کردیم آنها قصاص میشوند و اگر بگویند خطا کردیم بر آنها دیوار میاید و اگر بعضی بگویند تعد کردیم و بعضی بگویند خطا کردیم با قلی قصاص وارد میاید بعد از آنکه فاضل دیر و از جانی بش رد شود و بعد بعد از ضعیف و دیر وارد میشود و اگر شاهد بگوید در دفع تعد کردم و کان نمیکردم که شهادت قبول شود در این صورت در قصاص اشکال است  
اگر باینها که شبیه عدالت دیر مغلظه بر او وارد میاید و همچنین اگر کسی ناخوشه را بر ندیده و هم اینکه او صحیح است و صحیح میتواند تحمل کند بکند و او ببرد اگر چه در ان اشکالات

اگر متعمد شهادت در دفع بیش از یک نفر باشد ولی دم میتواند همرا بکشد و فاضل دیر مقبول خود را با آنها رد کند که بالتبیه قتل نمیشود

برای اخذ دیر بواسطه اینکه آنها ما خود با قرار خود هستند و دیر مغلظه است که فوراً گرفته شود و در اینجا اشکال است که برین قتل عدالت یا شبیه بعد



باین نفر را بکشد و بانه بقدر جنایت خود بولی مقول و نماید  
 ۵۳۲ اگر کسی از شهود زن بعد از سنگا شدن شهود علیه بگوید که  
 در شهادت تعدد کردم هرگاه بانه شهود هم و را ضد حق کردند و  
 مثبت میتواند هر را بکشد و شهادت دهد که ما بین آنها بیست و بی  
 شود و میت تواند سه نفر را بکشد و وقت و در هر ولی میدهد و ربع  
 آنکه زن مانده و اینمبلغ در میان و شده سه نفر بیست و بی  
 و ولی میت تواند دو نفر را بکشد و وقت و هر یک نفر را بان دو نفر میدهد  
 و دو نفر بگر هم که زن نه میماند نصف هر یک و نفر مقول میدهد  
 و میت تواند یک نفر را بکشد و وقت آن سه نفر که زن نه میماند سه ربع ده  
 بود و مقول میدهد  
 اگر بکران و را ضد حق نماید اقرار او فقط بر نفس خودش مخصوص  
 خواهد بود و قوی بر آنست که دیگران سه ربع دیگر و را با و رد میکنند و  
 این حرف خود نیست اگر سایر شهود تصدیق نمایند که او در شهادت  
 گفته نه اینکه شهادت دعوای بود و قتل با و اختصاص یافته و از سایرین  
 گرفته نمیشود  
 این قول به طاعت

۵۳۱ اگر شهود شهادت بدهند بچیزی که موجب قتل یا شستن و در موقع  
 آن شخص بمیرد و شهودان شهادت خود بر گردند ضامن و بخواهند بود  
 هیچکدام از آنها کشته نمیشوند  
 ۵۳۲ اگر بعد از آنکه دیر از عاقله گرفته شد شهود بر گردند عاقله برای اثر  
 دیر رجوع میکنند و کسی که جنایت کرده  
 ۵۳ اگر ولی قصاص قصاص را بعل و آورده بعد از آن بر گردد خودش را باید  
 قصاص کرد و شاهدی ولی مثل شریک است اگر ولی را ضد حق کرده باشد  
 از او هم قصاص میشود اگر ضد حق کرده باشد نمیشود  
 ۵۳۴ اگر دو نفر بر زدی شهادت داده باشند و دست زد برید شود پس از آن  
 شاهد ها بگویند که خطا کردیم و زد را بر این شخص است باید از عین غرامت  
 دیر دنا قلی بر ایند و شهادتشان هم بر دوی قبول نمیشود  
 ۵۳۵ اگر شهود زن را را دو نفر از یک نمایند پس از آن حق شهود را بگویند آنها  
 بر آند و نفر بخفی بوده اقربا بر آنست که کیم ضامن نیست واجب است که  
 از بیت المال غرامت شود برای اینکه راجع بخطاها است و خطاها که  
 ۱ بکیم که دیر را گرفتار است

و اگر بکران و را ضد حق نماید اقرار او فقط بر نفس خودش مخصوص خواهد بود و قوی بر آنست که دیگران سه ربع دیگر و را با و رد میکنند و این حرف خود نیست اگر سایر شهود تصدیق نمایند که او در شهادت گفته نه اینکه شهادت دعوای بود و قتل با و اختصاص یافته و از سایرین گرفته نمیشود



از بی المال غرامت میشود و هرگاه بر آنها محفی نبوده ضمانت غیر  
آنها و ارداد قضا منکره و ارداد نمیشود و همچنین اگر شود  
ترکیب از ترکیب بر کرد نخواهد بود بگوید بگوید یا بگوید خطا کردیم  
اگر فسخ آنکه ترکیب کردیم ظاهر شود ضمانت بر عهده حاکم است که  
باید از بی المال غرامت شود چونکه حاکم قبول شهادت فاسق بضرط  
حق کرده است همچنین حاکم ضمانت است اگر شهادت کسی که فسخ  
یا کفرش ظاهر باشد تا زمانی که نبرد

۵۳۸ اگر شاهد یا کسی که ترکیب شاهد را از شهادت خود برگرد ضمانت  
بر آنکه برگشته تعلق میکند بر دیگری و اگر هر دو برگردند اگر ولی  
مقتول شاهد رجوع نماید میتواند او را قتل رساند و اگر از کسی که  
ترکیب شاهد نموده مطالبه حق نماید قضا منکره و ارداد نمیشود بلکه  
وارد میباشد در این حال ولی نمیتواند میان هر دو را جمع نماید

۵۳۹ اگر دو نفر شهادت بدهند که فلان شخص زانی محض بوده و سنگسار

در صورتیکه شهادت آنها قتل واقع شده باشد و برای قضا منکره  
برای مطالبه حق خود از دیگران و کشتن و بیهوش زانی و بواسطه چنان  
شاهد دیگر ثابت شده باشد

شود پس آن دو نفر از شهادت خود برگردند بر شهود زانی غرامت وارد  
نماید و آنها قضا منکره و ارداد نمیشود ولی از شهود احسان قضا منکره  
در مقدار غرامت آنها نظرات مبتدیه هم شهود زانی از آن دو نفر  
غرامت مطالبه میشود و اگر شهود زانی از شهادت خود برگردند  
چیزی بر دو شاهد احسان وارد نمیشود و اگر هر دو برگردند هر یک قضا  
خواهند بود و در کیفیت ضمانت اشکالات است چرا که احتمال دارد  
که شاهد های احسان ضمانت نصف بوده و شهود زانی ضمانت نصف  
دیگر یا آنکه در بطور تساوی بر همه آنها تقسیم شود اگر چهار نفر  
بر شهادت بدهند و دو نفر از آنها بیلوا و بعضی بودن آنها  
بدهند پس بنا بر اول دو شاهد احسان باید ربع از دیگران بدهند  
و دو شاهد زانی یک ربع را و بنا بر دوم دو شاهد احسان دو  
از دیگران و دو شاهد زانی یک ثلث را میدهند و احتمال دارد که هر  
بطور مساوی ضمانت باشند برای اینکه دو شاهد احسان اگر چه  
جنا بانشان میدهد است بلیا آنها است که جنایتشان یکپشت است  
و که شاهد احسان ضمانت نصف باشد و که هر التوبه نداشتند



هستند چنانکه اگر شخصی را بکفر نهیم بزند و دیگری بکفر نهیم و از آنها  
آن زخمها ببرد

۵۴۰ اگر شوهر احصان بعد از مردن شخص سالی بنا بر آن از شهادت خود بر  
گردد ضمانتی بر آنها نخواهد بود

## مطلب دوم

### در آنچه بزن راجع است

۵۴۱ اگر دو نفر شهادت بطلاق بدهند و قبل از صد و بیست و یکم از شهادت  
برگردند شهادت باطل میشود و اگر بعد از حکم برگردند هرگاه برگشتن  
آنها بعد از دخول مرد بزن بوده است چیزی را ضامن نخواهند بود  
و اگر قبل از دخول باشد نصف مهر را ضامن خواهند بود بجهت آنکه  
مهر بواسطه زن و زن مثلا یا فتح زرعند و بواسطه عیب که در  
بوده در معرض سقوط است اگر یکی از دو نفر از شهادت خود برگردد

۱ شخص سالی که در آن کرده باشد چون حد احصان تا زمانیکه رجعت  
۲ بجهت چیزی از مرد و یا بصورت خون نشسته که کیسه ضامن باشد  
۳ مهر مستحق برای شوهر ۴ چونکه احتمال میشود که مهر از مرد زوج  
بواسطه زن و یا از زن یا بفتح او یا برای زن ساقط شود و وقتی شهادت  
بطلاق قبل از دخول بدهند این مهر ثابت میشود

زنی مهر بر او وارد میشود و احتمال دارد که مهر مثل واجب شود بجهت  
اینکه آند و نفر شوهر را از زنش محروم کرده اند و ضامن مهر مثل هستند  
بجهت اینکه مهر مثل جهت منع از زناست این حرف شکل میشود باینکه  
در بیع ضمانت نیست چنانکه اگر زن شوهر را بکشد یا خودش خود را  
بکشد یا بسبب شوهر دادن نکاح حرام نباشد پس اگر در اینجا مهر مثل را  
واجب بدانیم بعد از دخول هم واجب خواهد بود

اگر دو شاهد بنکاح زنی شهادت دهند و حاکم هم حکم کرد پس آن  
شاهد ها از شهادت خود برگشتند هرگاه مرد زن را قبل از مقاربت  
طلاق داد و غرض از آن دو شاهد و از دنیا بد بجهت آنکه چیزی از  
زن فوت نگردد اند و اگر مقاربت کرد و مهر المستحق بعد از مهر مثل  
بایشتر بوده یا بزن رسید چیزی برای زن بر عهده دو شاهد نخواهد  
بود چونکه عوض آنچه را که شاهد ها از زن فوت کرده اند دریافت

نموده و اگر مهر المستحق کمتر از مهر مثل باشد تفاوت آن بر عهده

۱ منع از زن ۲ مهر المستحق است که در موقع عقد تعیین شود ۳  
مهر مثل آن مهریست که زن مطابق مثال خود مستحق است اگر تعیین  
نشده باشد



دو شاهد است و اگر هر یک از آنها بر آن رسیده باشد دو شاهد ضامن مهر مثل  
نداشته باشند بر آن که مهر عوض آنچه را اوست گرفته اند میباشد و این  
موردی است که مرد معتدی نکاح نباشد اما اگر زن معتدی باشد پس هرگاه  
شوهر قبل از دخول طلاق بدهد یا بطوریکه بگوید اگر او زن مرا باشد  
او مطلقه میباشد آن دو شاهد ضامن بیعت مهرالمستی خواهند بود  
و اگر بعد از دخول باشد اگر مهرالمستی زیاده از مهر المثل باشد  
شاهد نماز او را برای مرد ضامن خواهند بود

۵۴۳ اگر دو شاهد یا زادی دو خبر شهادت بدهند و حاکم حکم ننماید  
نکاح منع میشود پس از آن شاهد ها از شهادت خود برگردند بر آنها  
که از عهده غرامت قنیت گیر برای افا و مهر المثل برای شوهر بزنند  
اگر ضمانت برای بیعت قرار بدهیم

۵۴۴ اگر دو شاهد برضا حکم موجب حرم شدن شوهر میشود شهادت میدهند  
پس از آن برگردند بنا بر قول بضمن منع زرع ضامن خواهند بود و الا ضمانت

**مطلب سوم**  
در مال

۱ برای مهر و زینت که گنیز باشد منع اندوزن

۵۴۱ اگر هر دو شاهد باینکه از آنها قبل از صدور حکم از شهادت خود برگردند  
صدور حکم جایز نیست و غرامت هم وارد نمیشود و اگر بعد از صدور حکم  
و پرداخت مال و تلف آنچه باین حکم شده است برگردند جماع بر آنست که  
حکم نقض نمیشود و نه مرد باید یا بخرید شهادت آنها تلف شده از غرامت  
و اگر قبل از تلف بعد از حکم و پرداخت برگردند یا بعد از حکم و قبل از  
پرداخت برگردند صحیح است که حکم نقض نشود و نه مرد باید از غرامت  
چیزی که بخرید میشود علیه شهادت داده اند بزنند

۵۴۲ اگر هر دو شاهد فاسق باشند در حکم غیر بطلان باشد پس از آن برگردند  
غرامت چیزی بر آنها وارد نیست بحد بطلان خود حکم

۵۴۵ اگر شوهر علیه رجوع شاهد ها را نکذیب نماید غرامت شایع میشود  
۵۴۶ اگر دو شاهد یا زادی غلامی شهادت بدهند و حکم صادر شود بعد از  
شهادت برگردند باید غرامت قنیت بزنند و برای افا بزنند خواه بگویند  
نقد کرده ایم یا خطا کرده ایم

قنیت که از آنها گرفته میشود قنیت مهر است در موقع صدور حکم و اگر

۱ کسی که بخرید و از شهادت داده باشد



بآنچه شهادت داده اند مثل باشد یعنی مثال داشته باشد بر شاهد  
لازم است که مثل آنرا بدهند

۵۴۹ اگر دو شاهد بکتاب بنده شهادت دادند بعد برگشتند اگر بنده از آزادی  
عجز پیدا کرده به بنده بگردد چیزی بر دو شاهد بنده اگر ادا کرد  
آزاد شود جمیع قهین بنده را دو شاهد ضامن هستند و چون سبب بنده  
آنها بنده از افات خود شده و آنچه افا از کس بنده خود گرفته باشد یا در  
حساب نمیشود و اگر افا بنده را از شاهد ها غرامت بگیرد از کس  
ما بهر قهین عبد سال و عید مکاتب باید غرامت بدهند در انصاف  
غرامتی که افا گرفته از او پس گرفته نمیشود هرگاه غلام بر قهین برگردد  
اگر دو شاهد بکتاب مطلقه غلام کی و بیام و لد بودن کنیزی شهادت  
بدهند برگردد آنرا بخواسته شهادت سبب نقص قهین شده باید از  
غرامت برآیند

۱ مثل کندم و جو و غیره ۲ کتاب است که بنده را بخودش یا مالطه شهریه  
عبر و شد ۳ یعنی وقتی که بنده باشد آنچه کس مال افا است  
زیرا علت رجوع که فعل مولی است زایل شده ۴ یعنی کشف حال آنکه  
عبد قادر بر ادای مال الکتاب بوده یا عجز داشته باشد

## مسائل حید

۵۵۰ **مسئله اول** اگر دو شاهد با هم از شهادت خود بر سر  
بالتوبه ضامن غرامت خواهند بود و اگر یکی برگردد ضامن نصف خواهد بود  
- هرگاه دعوی بیک شاهد مرد و دو شاهد زن ثابت شده باشد  
مرد نصف هر زن ربعی ضامن خواهند بود  
اگر دعوی بیک شاهد مرد و قسم ثابت شده باشد شاهد نصف غرامت  
ضامن خواهد بود  
اگر ادا کنند قسم خود را نکند سبب تا بداخت ضامن بقیه شهادت خواهد شد  
خواه شاهد با او از شهادت خود برگردد و خواه برگردد

۵۵۱ **مسئله دوم** اگر در دادگاه زیادتر از آن حدی که قوانین  
میشود شهادت دادند مثل اینکه در مال و قصاص مد نفیر و در دنیا  
شش نفر شهادت دادند و قبل از صدور حکم و اجرای آن آنچه زاید بر حد  
لازم بوده از شهادت خود برگشتند مانع حکم و اجرای آن نمیشود و ضمناً  
وارد نمیشود ولی اگر زیاده بعد از اجرای حکم برگردد و بعد از سهم خود  
ضامن خواهد بود پس اگر شاهد سومی در مال برگردد ضامن ثلث



خواهد بود و احتمال دارد که ضامن بر او نباشد مگر اینکه در صورتی  
شهود و طرف بواسطه زبانی عدل باعث ترجیح شده باشد

اگر در قضاوتش نفرینها را داده اند و وقت بعد از قتل را ناکار برکنند  
بر آنها مناصح وارد میاید یا ناکار میبود و اگر یکی بر کسی  
سدس دهد و وارد میبود و بنا بر احتمال نانی ضامن بر آنها وارد میبود  
و اگر سه نفر از شهادت بر کرده اند بنا بر قول اول نصفه و بر ضامن  
خواهند بود و بنا بر احتمال ربع و بر ضامن میباشند و اگر  
چهار نفر بر کرده اند بنا بر قول اول و ثلث از دهر ضامنند بنا بر احتمال  
نصفه و بر ضامن و اگر پنج نفر از شهادت بر کرده اند پنج سدس از دهر ضامن  
قول اول ضامن بوده و بنا بر احتمال ربع را - و اگر هشت نفر از  
شهادت بر کرده اند هجده و قول هر یک سدس و بنا بر احتمال تمام

**مسئله سیم** اگر در دعوی مالی حاکم بینا یک نفر و در حکم داد و بخواهد

خود برکنند پس بر هر سدس غرامت و بر هر نصف سدس غرامت و بر هر  
واحد احتمال دارد بر هر نصف تمام فاجیب باشد برای اینکه نصف شهود

است و بر زنان نصف دیگر

اگر بعضی از زنان آنها بر کرده اند یا مرد آنها بر کرده بر آنکس که برکنند  
نقد غرامت وارد است که اگر هر یک برکنند - این احتمال هم هست که از  
شهود زن اگر زیاد تر از مرد و نفرین کرده اند بر آنها چیزی وارد نیاید

**مسئله چهارم** اگر چهار نفر بجهاد بکنند و بنا بر شهادت یک نفر از آنها از شهادت  
بصدق بنابر کرده و دو دیگری از شهادت بدو و یک بنابر کرده و شوی  
از سصد بنابر و چهار می از تمام پس بر هر یک از آنچه برکنند بقسط خود  
غرامت وارد است بر اقلی بیست و پنج بنابر - بر دو و بیست و پنج بنابر  
هفتاد و پنج بنابر و چهار می بصدق بنابر ادای غرامت لازم است چونکه هر  
بعد در ربع آنچه برکنند بشود علیه ضرر وارد داده اند

و احتمال دارد که شاهد سومی چهار می هر کدام بیش از پنجاه بنابر  
ضامن نباشند چونکه دو بیست و پنج بنابر که از شهادت آن برکنند  
رو شاهد برای آن باقی میماند

**مسئله پنجم** اگر بعد از قطع دست قتل که شهادت و شاهد واقع  
شود و شواهد یا کفر آنها ظاهر شود آنها ضامن نخواهند بود بلکه حکم

باینکه بطریق دیگر برکنند - یعنی بیست و پنج بنابر اول که شاهد اول و دوم برای آن یافت



از بین مال باید غرامت بدهد برای آنکه قاضی وکیل مسلم است  
خطاه وکیل بدست وکیل بر عهد خود او است خواه خاک تو لب قطع و  
قتل نموده باشد خواه ولی و غیر ولی را با سببهای خوا مراده باشد  
اگر بعد از آنکه قاضی از آن حاکم ولی مباشر بشود ضامن بپوشد  
بود و همچنین است اگر پیش از حکم مباشر نماید

اگر شهادت بماله باشد هرگاه عین باقی مانده باشد صاحبش رد  
میشود و اگر تلف شده باشد آنکس که شهادت برای او داده شده  
ضامن خواهد بود و اگر ندارد باشد مهلت ده میشود و قوی بر این است  
که قاضی ضامن است بحکوم له و قوی دارا میشود رجوع میکند

**مسئله ششم** اگر حاکم حکم کرد پس نفودی بر جرح مطلقا اقامه  
شد حکم نقض نمیشود چون محض است علی جرح شاهد بعد از حکم حاصل  
شده باشد و اگر ثابت شود که مقدم بوده است حکم نقض نمیشود و  
اگر بعد از شهادت و پیش از حکم بوده نقض نمیشود

۱ مباشر قتل با قطع دست بشود ۲ و کفر یا فسق بشود ظاهر شود  
باید قاضی بدهد از حکوم له صدوق را باشد بگیرد ۳ عین  
موجب جرح

**مسئله هفتم** اگر در نفر شهادت بدهند حاکم حکم نکرد  
آنها بپزند حاکم حکم خواهد داد و همچنین است اگر شهادت داده باشند  
و بعد از در گشتان ترک بپزند

اگر در نفر شهادت بدهند ولی قبل از صدق و حکم فاسق شوند حکم  
داده میشود برای اینکه عدالت شاهد وقت فاش شده اند و معتبر است  
اما اگر در حق خدای تعالی باشد حکم نمیشود و اقربا بر آنست که در حدی  
قدق و قصاص حکم میشود ولی در بر بدست و دزدی حکم نمیشود

**مسئله هشتم** اگر در نفر شهادت بدهند برای کسی که از او  
ارتباط میرسد و آن شخص قبل از صدق و حکم بمیرد و این شهادت داده اند  
یا بعضی از آنها منقلب شود شهادت آنها برای خود آنها و شرکاء  
آنها در میراث متر بود حکم نمیشود

**مسئله نهم** اگر ثابت شود که شهود برود شهادت داده اند حکم  
نقض میشود و مال بر میگردد و اگر برگشتن آن معتذر باشد غرامت  
بر عهد شهود است و اگر شهادت در باب قتل باشد قصاص بر شهود



وارد میشود و حکم آنها حکم شهود است که اعتراف بعد کرده باشند  
- اگر ولی تم مباشرت بقضای نماید و اعتراف نیز بر شهود دگند  
شهود ضامن خواهند بود و قضای بر او وارد است

۵۵۱ **مسئله دهم** اگر حاکم غلطی خود در حکم اعتراف نماید اگر  
بعد از عزل او باشد از مال خود غرامت خواهد داد و اگر قبل از عزل  
باشد هرگاه چنین مال بجا باشد مسترد میشود یا برائت کمال و اگر  
نباشد از بیت المال ضمانت خواهد کرد - اگر حاکم بگوید که نقد  
کردم در خطای حکم ضمان بر خود او تعلق گرفته از خود او و قضای  
یا از مال مخصوص او گرفته خواهد شد

۵۵۲ **مسئله نهم** اگر حکمی بشهادت قریح ثابت شود بعد  
شاهد فرج از شهادت خود برگردد اگر شاهد اصل او را در رجوع از  
شهادت نکند یا قریح را بر آن است که ضمانت نخواهد بود و اگر

در بعضی آنکه اعتراف در حق غیر است در بعضی وقت عین بر نمیکرد و حاکم  
با اقرار میدهد و بر او یا از بیت المال داده شود و از آنجا آنکه حاکم نافذ  
الحکم است و عین را مستحق للغير میداند بر میگردد  
چون حکم بشهادت شاهد اصل در واقع ثابت شد و صحیح است

ضد بوی نماید یا حال شاهد فرج بر شاهد اصل مجهول باشد شاهد  
فرج ضامن خواهد بود

اگر در غیر مرد و غیر شهادت بدهند بعد از شهادت خود برگردد  
ضامن نصف غرامت خواهد بود و اگر بعد کرده باشند از هر دو قصاص  
میشود و هرگاه یکی از آنها برگردد بعد بسم خود ضامن خواهد  
بود - و هرگاه هر دو از شهادت یکی از دو شاهد اصل برگردند  
احتمال دارد که مسئله آنها بمسئله رجوع دو شاهد اصل با یکی  
از آنها ملحق شود - اگر یکی از آنها از شهادت یکی از دو شاهد اصل برگردد و دیگری

دیگری برگردد ضامن جمیع خواهند بود - و اگر یکی از آن دو از شهادت  
یکی از دو شاهد اصل برگردد احتمال دارد که ضامن نصف غرامت باشد  
اگر هر شاهدی و غیر شهادت بدهند و هر یک برگردند هر یک رجوع از  
غرامت را ضامن خواهند بود و اگر اعتراف نمایند در شهادت متصل از

چونکه با اعتراف و ظلم واقع شده ضامن خواهد بود و شاهد اصل با او را در  
رجوع ضد بوی کرد و عین در اصل شهادت نکند پس کرده است یا او را عین شهادت  
نمان بر شاهد فرج وارد میشود و در شهادت باطل در باب قتل و  
بسمه هر چهار شاهد فرج و بعد برگردند



روی عدا از آنها ضامن میشود و اگر بعضی از آنها از شهادت برگردد  
بهرمان ربع غرامت تعلو میکند

۵۶۱ **مسئله پنجم** اگر بعد از آنکه حاکم شهادت شاهد فرج حکم  
کرد شاهد اصل از شهادت خود برگردد و در هر دو شاهد اصل ضامن  
خواهد بود و اگر یکی از دو شاهد اصل برگردد و بقیه شهادت را در ملک  
شده باشد ضامن خواهد بود - اگر دو شاهد اصل بشود فرج و  
نکذیب نمایند نکند بآنها اعسای نمیشود و غرامتی بر آنها وارد نمیشود  
برای آنکه احتمال دارد بشود فرج و دفع کنند باشند

۵۶۲ **مسئله ششم** اگر بعد از صدور حکم شهادت و شاهد فرج  
شاهد از شهادت خود برگردد و مدعی دو شاهد دیگر اقامه نماید و در  
حاضر شاهد های اول اشکالات و همچنین است اگر دو شاهد فرج  
اینکه شهادت آنها حکم داده شد از شهادت خود برگردد و شاهد اصل  
حاضر شده شهادت بد عدد در ضمانت شاهد های فرج اشکالات

بعد از صدور حکم و بعد از اجرای حکم و از آنجا که در شاهد حاضر از آنرا مال  
کرده اند و صورت نقص شدن حکم بر ضامن هستند و از آنجا که دو شاهد  
دیگر هم مقام آنهاست از ضامن وارد نمیشود - مثل سابق است

**مسئله هفتم** اگر حاکم شهادت دو نفر شاهد حکم داد  
و بعد معزول شد و آن دو شاهد نکذیب کردند که نزد حاکم شهادت  
نداده اند اقربا بر آنست که آن دو شاهد ضامن بنهند و در ضمانت  
حاکم در این صورت اشکالات و اگر حاکم معزول دو شاهد اقامه نماید  
بر آنکه آنها نزد او شهادت داده اند اقربا بر آنست که آنها ضامن خواهند  
**مسئله نهم** اگر غایب شهادت و نفر بیعی حکم داد پس از  
آن شهادت داد که یکی از آن دو شاهد شریک شری بوده حکم فای  
نقص نمیشود و این شهادت هم قبول نمیشود

**مسئله دهم** اگر دو نفر بخواهند شهادت دادند مثل و  
برای کسی یا و کالیه دهد برگشتند اگر اجرت خود را و صبی یا و کل از موکل  
دارت گرفتند باشند یا و کل یا و صبی مخیر اجرت شده باشند ولی  
نگرفتند باشند شاهد ضامن خواهند بود و یا و کل یا و صبی  
اجرت را از موکل و دارت مطالبه نمایند و از آن اشکالات و اگر

چون عادی حاکم برگردد و شاهد معزول ضامن خواهد بود و از نظر  
دیگر اصل بر آنست که حاکم است برای آنکه موجب ضرر و محکام شود ضامن  
نخواهد بود و قاضی بعد از عزل خود و این شهادت غایب (در بعضی موارد)



بنایم موکل و وارث هم باشد ها برای غرامت آن مرا حین نمایند

مسئله هفدهم اگر دو نفر بختی ملکی بشارت دادند

مثل اجاره و برکشند ضامن خواهند بود همانطور که ضامن اجاره

میشود پس اگر مدعی موجر باشد شاهد ها برای مستاجر تفاوت بین

اجرة المثل و اجرة المستأجر ضامن میشوند و اگر مدعی مستاجر باشد

برای موجر ضامن تفاوت خواهند بود و اگر استیفای اجرت معتد

باشد ضامن خواهند بود و همچنین اگر مدعی شاهدان دارند و

استیفای قیمت معتد باشد هرگاه بمن کمتر از قیمت باشد تفاوت را

برای مالک ضامن خواهند بود

مسئله هجدهم اگر دو شاهد تعریف بعد از حکم از شهادت

خود برگردند یا بخیرد و شاهد اصل بشارت داده اند یا بعد از عهده غرامت

برایند و در اینکه ضامن همه خسارت یا نصف آن میباشد نظر است

(و راجع به ضمیر مثل) اشکال تا که از انقضای عهده و عهده است و استیفاء

میان بر شاهدین و از اینکه حکم بر جرم نفس میشود و آنها برای موکل و

کامی کرده اند که سقوط عهده آنها میباشد و از شاهد ها شاهد

تعریف کنند که شهادت بعد از آنکه شاهد دیگر بدهد و وجه نظر از اینجا که

غیر مال بود و اگر شاهد تعریف معتد بین باشد حاصل شد

نصف ضامن میشوند و از اینجا که شاهد اصل بشارت معتد ثابت شد یا ضامن

همه خسارت هستند

و اگر انکار تعریف کردند ضامن نمیشوند

مسئله نهم اگر دو شاهد بشارت دهند که فلان شخص بین

خود را ازاد کرد و قیمت او در بیست پنا بود و دیگری بکشد پنا را

ضامن نشد و حاکم حکم داد بعد از شهادت خود برکشند اما بیست و

ضامن هرکدامی بکشد پنا را از آنها مطالبه خواهد کرد

مسئله دهم اگر دو شاهد نکاح زنی بر صدق و مقیم شهادت

دادند و دو شاهد دیگر هم بشارت شوهر یا آن زن شهادت داد و بعد از

حکم حاکم یکی از شهادت خود برکشند احتمال دارد که ضامن همه صدق

بر عهده دو شاهد نکاح واجب باشد برای اینکه آنها شوهر یا بصدق

کرده اند و احتمال دارد که نصف و شاکح نصف بر دو شاهد مضارب واجب شود

برای آنکه دو شاهد نکاح صدق را واجب کردند و دو شاهد مقدار

آنرا مفترقا شدند پس صدق بچهار قیمت میشود و در این هنگام که

دو نفر شهادت بطلان میدهند پس برگردند چیزی بر آنها لازم نمیشود

و برای چیزی از آن مرد تلفت نگردد اند که بتواند ادعا نماید و چیزی هم که

واجب بر او نبوده واجب نگرداند

واجب بر او نبوده واجب نگرداند

واجب بر او نبوده واجب نگرداند

واجب بر او نبوده واجب نگرداند



۳۷۰ **مسئله بیست و یکم** اگر شاهد پیش خاکم در شهادت خود کم و زیاد

کند پیش از آنکه خاکم حکم داده باشد احتمال دارد که شهادت با و رد شود  
اما شهادت با و قس بخواهد رجوع از آن و شهادت دوم بعلت عدم ثبوت  
مثلا اینکه شهادت بعد صد بنابر بعد از آن بگوید صد بنابر شود  
صد و پنجاه بود یا هفتاد بنابر بود و همچنین اگر شهادت بعد بنابر  
قرض که بعد بعد بگوید که پنجاه بنابر داده کرده است احتمال دارد  
که رد شود اما اگر بگوید که صد بنابر با و قرض داده بعد بگوید پنجاه  
بنابر داده شهادت با و در این مسئله دومی قطعا قبول میشود

۳۷۱ **مسئله بیست و دوم** اگر دو شاهد بصری شهادت دادند

و مدعی قسم خورد بعد برکشند در الزام آنها جمیع غرامت نظرات

۳۷۲ **مسئله بیست و سوم** اگر دو شاهد از نارنج بی بر گردند

که شهادت داده باشند که بیع بکمال قبل واقع شده بعد از آن بگویند  
بلکه بکمال واقع شد احتمال دارد که شهود ضامن عین باشند برای اینکه

۱ قریب از آنجا است که قسم مدخلیت در تعاقب حکم داده تا مکمل شهادت  
محتاج تمام میشود یا مشعر بر اعانیت است ۲ صیغی از آنکه حکم صادر  
و جمیع بصری داده شد

بیع سابقا از بیع لاحق است و قول آنها در دومی قبول نمیشود از  
بیع اولی که برگشتند در اینصورت برون از زمان شهادت اول تا  
شهادت دوم ضامن خواهند بود و احتمال دارد که شهادت ضامن منافع  
باشند برای آنکه برگشتن از شهادت بیع برگشتن از اصل معامله  
پیش بنابر احتمال کرده و قس شهادت بدهند که مثلا از هر دو شهادت  
دیگری در ماه است خسته شده برای خریدار عین امثال را قطعا حاضر  
خواهند بود و برای قس شدند منافع را از نارنج اول تا نارنج خرید  
دوم ضامن خواهند بود و برای خریدار دوم منافع را از نارنج خرید  
تا نارنجی که از شهادت خود برگشتند ضامن خواهند بود پس اگر دو  
شاهد آخر برگردند هرگاه بگویند که دو شاهد اول ضامن عین خواهند  
بود بنا بر تقدیر بر یک شهادت دوم نباشد شاهد های اول برای خریدار  
دوم ضامن بوده و شاهد های دیگر برای قس شدند ضامن خواهند  
بود و اگر بگویند که ضامن نخواهد بود شاهد های اول برای خریدار  
۱ شاهد دیگر ۲ عرض در نارنجی مقدم بر نارنج دوم که شهودند کور  
بر آن شهادت داده بودند ۳ برای قس شدند



ضمایم بوده و شاهد های اخیر برای شاهد های اول ضامن خواهند  
بود و همچنین است حکم باین عقود - اما در اقرار مشکل خواهد بود باین  
آنکه ممکن است گفته شود که تعابیر نا بیخ اتحاد در معامله بوده لهذا اگر کسی  
از دو شاهد شهادت بدهد با قرار کسی که در یک سال قبل واقع شد  
دیگری شهادت بدهد که در دو سال قبل واقع شده اقرار ثابت میشود  
اما اگر یکی از آنها شهادت بدهد که فلان بیع در یک سال قبل واقع  
شده و دیگری شهادت بدهد که آن بیع دو سال قبل واقع شده بیع ثابت  
نمیشود و نیز اقرار قبلی اتحاد در اقرار است لی در دو چیز بنیابین  
اگر از مایع اقرار بعین برگردد نقطه منافعه را ضامن خواهند بود و نیز  
اگر چه حال ضمانت بعین هم میرود باقی بحث مسئله مثل مسئله اول  
**مسئله بنیم چهارم** شهادت بر دو شاهد و در جای  
نا ایست که رأیه غیر آنها از آن مرتکب ممنوع بشوند مشهور نمودن آنها  
در میان قبیله و محل خود واجب است اگر نویز کنند و صلاح محل از  
آنها  
۱ مثل رفت و صلح و شبهه معوضه ۲ آنها را بگیرد و ببردیم بگویند که این  
شخص شهادت بناطل نموده

ظاهر شد شهادت آنها قبول میشود ولی بعد از آنکه بنان و تحقیق کامل از اول  
- کسیکه در شهادت قاطع کرده باشد نایب نمیشود و همچنین کسی که  
بواسطه معارضه شاهد دیگر با بواسطه قس شهادتش رد شده باشد  
**مسئله بنیم پنجم** در اینکه نزل شهادت با صغیر می باشد  
ضمایم و در محل اشکالات مثل اینکه اگر دو نفر بمانند که ملک را  
مورث بزرگ فروخته و وارث ندانند بفرموده میفرستند و در جمیع  
برای بیعت معتقد باشند

بفضل الله و عن خلد و در تعالی کتابی است قضای و شهادت  
قواعد احکام که در حدیث طبرانی و غیره آمده است و در حدیث  
با شریعت و غیره نقل شده است

باختصار است  
و الله اعلم بالصواب  
و لا قوة الا بالله العلی العظیم

۱ گمان شهادت باین مال میشود ضامن است از آنجا که نه تلف کرده  
و نه کاری که منقلب باشد بر ضامن نیست  
۲ چون از مورث خرید و او مرده است











مطلب پنجم - در حق و معاقب و محو	۱۳۹	مطلب پنجم - در حق و معاقب و محو	۲۰۰
مطلب ششم - در آنچه مجاز است و مباح	۱۴۰	مطلب ششم - در آنچه مجاز است و مباح	۲۰۱
مطلب هفتم - در آنچه جایز است و مباح	۱۴۱	مطلب هفتم - در آنچه جایز است و مباح	۲۰۲
مطلب هشتم - در آنچه جایز است و مباح	۱۴۲	مطلب هشتم - در آنچه جایز است و مباح	۲۰۳
مطلب نهم - در آنچه جایز است و مباح	۱۴۳	مطلب نهم - در آنچه جایز است و مباح	۲۰۴
مطلب دهم - در آنچه جایز است و مباح	۱۴۴	مطلب دهم - در آنچه جایز است و مباح	۲۰۵
مطلب یازدهم - در آنچه جایز است و مباح	۱۴۵	مطلب یازدهم - در آنچه جایز است و مباح	۲۰۶
مطلب بیستم - در آنچه جایز است و مباح	۱۴۶	مطلب بیستم - در آنچه جایز است و مباح	۲۰۷
مطلب بیست و یکم - در آنچه جایز است و مباح	۱۴۷	مطلب بیست و یکم - در آنچه جایز است و مباح	۲۰۸
مطلب بیست و دوم - در آنچه جایز است و مباح	۱۴۸	مطلب بیست و دوم - در آنچه جایز است و مباح	۲۰۹
مطلب بیست و سوم - در آنچه جایز است و مباح	۱۴۹	مطلب بیست و سوم - در آنچه جایز است و مباح	۲۱۰
مطلب بیست و چهارم - در آنچه جایز است و مباح	۱۵۰	مطلب بیست و چهارم - در آنچه جایز است و مباح	۲۱۱
مطلب بیست و پنجم - در آنچه جایز است و مباح	۱۵۱	مطلب بیست و پنجم - در آنچه جایز است و مباح	۲۱۲
مطلب بیست و ششم - در آنچه جایز است و مباح	۱۵۲	مطلب بیست و ششم - در آنچه جایز است و مباح	۲۱۳
مطلب بیست و هفتم - در آنچه جایز است و مباح	۱۵۳	مطلب بیست و هفتم - در آنچه جایز است و مباح	۲۱۴
مطلب بیست و هشتم - در آنچه جایز است و مباح	۱۵۴	مطلب بیست و هشتم - در آنچه جایز است و مباح	۲۱۵
مطلب بیست و نهم - در آنچه جایز است و مباح	۱۵۵	مطلب بیست و نهم - در آنچه جایز است و مباح	۲۱۶
مطلب بیست و دهم - در آنچه جایز است و مباح	۱۵۶	مطلب بیست و دهم - در آنچه جایز است و مباح	۲۱۷
مطلب بیست و یازدهم - در آنچه جایز است و مباح	۱۵۷	مطلب بیست و یازدهم - در آنچه جایز است و مباح	۲۱۸
مطلب بیست و بیستم - در آنچه جایز است و مباح	۱۵۸	مطلب بیست و بیستم - در آنچه جایز است و مباح	۲۱۹
مطلب بیست و یکم - در آنچه جایز است و مباح	۱۵۹	مطلب بیست و یکم - در آنچه جایز است و مباح	۲۲۰

# کتاب الفرائض

## مفصل اول از فرائض

### فصل اول از فرائض

مطلب اول - در فرائض و فرائض	۱	مطلب اول - در فرائض و فرائض	۱۷
مطلب دوم - در فرائض و فرائض	۲	مطلب دوم - در فرائض و فرائض	۱۸
مطلب سوم - در فرائض و فرائض	۳	مطلب سوم - در فرائض و فرائض	۱۹
مطلب چهارم - در فرائض و فرائض	۴	مطلب چهارم - در فرائض و فرائض	۲۰
مطلب پنجم - در فرائض و فرائض	۵	مطلب پنجم - در فرائض و فرائض	۲۱
مطلب ششم - در فرائض و فرائض	۶	مطلب ششم - در فرائض و فرائض	۲۲
مطلب هفتم - در فرائض و فرائض	۷	مطلب هفتم - در فرائض و فرائض	۲۳
مطلب هشتم - در فرائض و فرائض	۸	مطلب هشتم - در فرائض و فرائض	۲۴
مطلب نهم - در فرائض و فرائض	۹	مطلب نهم - در فرائض و فرائض	۲۵
مطلب دهم - در فرائض و فرائض	۱۰	مطلب دهم - در فرائض و فرائض	۲۶
مطلب یازدهم - در فرائض و فرائض	۱۱	مطلب یازدهم - در فرائض و فرائض	۲۷
مطلب بیستم - در فرائض و فرائض	۱۲	مطلب بیستم - در فرائض و فرائض	۲۸
مطلب بیست و یکم - در فرائض و فرائض	۱۳	مطلب بیست و یکم - در فرائض و فرائض	۲۹
مطلب بیست و دوم - در فرائض و فرائض	۱۴	مطلب بیست و دوم - در فرائض و فرائض	۳۰
مطلب بیست و سوم - در فرائض و فرائض	۱۵	مطلب بیست و سوم - در فرائض و فرائض	۳۱
مطلب بیست و چهارم - در فرائض و فرائض	۱۶	مطلب بیست و چهارم - در فرائض و فرائض	۳۲



مصحف ماده	مصحف ماده	مصحف ماده	مصحف ماده
۳۲	۳۱	۵۰	۵۰
زردش خاشاک را	برداشتن شوهر از مال زن	فروش قرآن	نثار در عز و سبها
۳۳	۳۲	۵۱	۵۱
فصل چهارم	زنی مال شوهر بدد که نفع شود	اجرت کتاب قرآن	یکتای بعد هند که بیست و نه باشد
۳۴	۳۳	۵۲	۵۲
عمل صورت نایب دار	فصل کتاب و اوراق	دندوی نباتات	ولایت از طرف عادل
۳۵	۳۴	۵۳	۵۳
خنا	مکرده هائ تجارت	۵۴	۵۴
۳۶	۳۵	۵۵	۵۵
اجرت منته در عز و سب	معاملا اینکه بیکم و هفتی می شود	۵۶	۵۶
۳۷	۳۶	۵۷	۵۷
اجرت نوعی گری	سبب بیع مقصد مر	۵۸	۵۸
۳۸	۳۷	۵۹	۵۹
قمار	اجرت بیع شمع و شمشیر	۶۰	۶۰
۳۹	۳۸	۶۱	۶۱
اجرت بیچینی	ظرف از سبب	۶۲	۶۲
۴۰	۳۹	۶۳	۶۳
ندایر شاطره	بیع مضاطاة	۶۴	۶۴
۴۱	۴۰	۶۵	۶۵
کتاب طالع	شرایط سبب	۶۶	۶۶
۴۲	۴۱	۶۷	۶۷
حفظ کتاب ضلال	برداشتن پدر از مال بیست بالغ	۶۸	۶۸
۴۳	۴۲	۶۹	۶۹
نور برداشتن از نوچه و انجیل	ولایت پدر بر بر سر صغیر	۷۰	۷۰
۴۴	۴۳	۷۱	۷۱
صیغ مؤنثین	برداشتن پدر و مادر از مال پدر و مادر	۷۲	۷۲
۴۵	۴۴	۷۳	۷۳
بکتران برن مؤنثه	برداشتن بیست و مال پدر	۷۴	۷۴
۴۶	۴۵	۷۵	۷۵
سحر	برداشتن مادر از مال پدر و مادر	۷۶	۷۶
۴۷	۴۶	۷۷	۷۷
ککات	قرض مادر از مال و کلام صغیر	۷۸	۷۸
۴۸	۴۷	۷۹	۷۹
اختیار بنجوم	برداشتن زن از مال شوهر	۸۰	۸۰
۴۹	۴۸	۸۱	۸۱
مشیت	برداشتن خرد و خور و غیره از مال شوهر	۸۲	۸۲
۵۰	۴۹	۸۳	۸۳
میان	خردید با عقد فاسد	۸۴	۸۴
۵۱	۵۰	۸۵	۸۵
	فصل کتاب و اوراق	۸۶	۸۶
	شرایط مضاطاة	۸۷	۸۷
	عقد طفا و بیست غیر	۸۸	۸۸
	عدم شرط اسلام تابع و شتر	۸۹	۸۹

مصحف ماده	مصحف ماده	مصحف ماده	مصحف ماده
۳۱	۳۰	۴۹	۴۹
۳۲	۳۱	۵۰	۵۰
۳۳	۳۲	۵۱	۵۱
۳۴	۳۳	۵۲	۵۲
۳۵	۳۴	۵۳	۵۳
۳۶	۳۵	۵۴	۵۴
۳۷	۳۶	۵۵	۵۵
۳۸	۳۷	۵۶	۵۶
۳۹	۳۸	۵۷	۵۷
۴۰	۳۹	۵۸	۵۸
۴۱	۴۰	۵۹	۵۹
۴۲	۴۱	۶۰	۶۰
۴۳	۴۲	۶۱	۶۱
۴۴	۴۳	۶۲	۶۲
۴۵	۴۴	۶۳	۶۳
۴۶	۴۵	۶۴	۶۴
۴۷	۴۶	۶۵	۶۵
۴۸	۴۷	۶۶	۶۶
۴۹	۴۸	۶۷	۶۷
۵۰	۴۹	۶۸	۶۸
۵۱	۵۰	۶۹	۶۹
۵۲	۵۱	۷۰	۷۰
۵۳	۵۲	۷۱	۷۱
۵۴	۵۳	۷۲	۷۲
۵۵	۵۴	۷۳	۷۳
۵۶	۵۵	۷۴	۷۴
۵۷	۵۶	۷۵	۷۵
۵۸	۵۷	۷۶	۷۶
۵۹	۵۸	۷۷	۷۷
۶۰	۵۹	۷۸	۷۸
۶۱	۶۰	۷۹	۷۹
۶۲	۶۱	۸۰	۸۰
۶۳	۶۲	۸۱	۸۱
۶۴	۶۳	۸۲	۸۲
۶۵	۶۴	۸۳	۸۳
۶۶	۶۵	۸۴	۸۴
۶۷	۶۶	۸۵	۸۵
۶۸	۶۷	۸۶	۸۶
۶۹	۶۸	۸۷	۸۷
۷۰	۶۹	۸۸	۸۸
۷۱	۷۰	۸۹	۸۹
۷۲	۷۱	۹۰	۹۰
۷۳	۷۲	۹۱	۹۱
۷۴	۷۳	۹۲	۹۲
۷۵	۷۴	۹۳	۹۳
۷۶	۷۵	۹۴	۹۴
۷۷	۷۶	۹۵	۹۵
۷۸	۷۷	۹۶	۹۶
۷۹	۷۸	۹۷	۹۷
۸۰	۷۹	۹۸	۹۸
۸۱	۸۰	۹۹	۹۹
۸۲	۸۱	۱۰۰	۱۰۰
۸۳	۸۲	۱۰۱	۱۰۱
۸۴	۸۳	۱۰۲	۱۰۲
۸۵	۸۴	۱۰۳	۱۰۳
۸۶	۸۵	۱۰۴	۱۰۴
۸۷	۸۶	۱۰۵	۱۰۵
۸۸	۸۷	۱۰۶	۱۰۶
۸۹	۸۸	۱۰۷	۱۰۷
۹۰	۸۹	۱۰۸	۱۰۸
۹۱	۹۰	۱۰۹	۱۰۹
۹۲	۹۱	۱۱۰	۱۱۰
۹۳	۹۲	۱۱۱	۱۱۱
۹۴	۹۳	۱۱۲	۱۱۲
۹۵	۹۴	۱۱۳	۱۱۳
۹۶	۹۵	۱۱۴	۱۱۴
۹۷	۹۶	۱۱۵	۱۱۵
۹۸	۹۷	۱۱۶	۱۱۶
۹۹	۹۸	۱۱۷	۱۱۷
۱۰۰	۹۹	۱۱۸	۱۱۸
۱۰۱	۱۰۰	۱۱۹	۱۱۹
۱۰۲	۱۰۱	۱۲۰	۱۲۰
۱۰۳	۱۰۲	۱۲۱	۱۲۱
۱۰۴	۱۰۳	۱۲۲	۱۲۲
۱۰۵	۱۰۴	۱۲۳	۱۲۳
۱۰۶	۱۰۵	۱۲۴	۱۲۴
۱۰۷	۱۰۶	۱۲۵	۱۲۵
۱۰۸	۱۰۷	۱۲۶	۱۲۶
۱۰۹	۱۰۸	۱۲۷	۱۲۷
۱۱۰	۱۰۹	۱۲۸	۱۲۸
۱۱۱	۱۱۰	۱۲۹	۱۲۹
۱۱۲	۱۱۱	۱۳۰	۱۳۰
۱۱۳	۱۱۲	۱۳۱	۱۳۱
۱۱۴	۱۱۳	۱۳۲	۱۳۲
۱۱۵	۱۱۴	۱۳۳	۱۳۳
۱۱۶	۱۱۵	۱۳۴	۱۳۴
۱۱۷	۱۱۶	۱۳۵	۱۳۵
۱۱۸	۱۱۷	۱۳۶	۱۳۶
۱۱۹	۱۱۸	۱۳۷	۱۳۷
۱۲۰	۱۱۹	۱۳۸	۱۳۸
۱۲۱	۱۲۰	۱۳۹	۱۳۹
۱۲۲	۱۲۱	۱۴۰	۱۴۰
۱۲۳	۱۲۲	۱۴۱	۱۴۱
۱۲۴	۱۲۳	۱۴۲	۱۴۲
۱۲۵	۱۲۴	۱۴۳	۱۴۳
۱۲۶	۱۲۵	۱۴۴	۱۴۴
۱۲۷	۱۲۶	۱۴۵	۱۴۵
۱۲۸	۱۲۷	۱۴۶	۱۴۶
۱۲۹	۱۲۸	۱۴۷	۱۴۷
۱۳۰	۱۲۹	۱۴۸	۱۴۸
۱۳۱	۱۳۰	۱۴۹	۱۴۹
۱۳۲	۱۳۱	۱۵۰	۱۵۰
۱۳۳	۱۳۲	۱۵۱	۱۵۱
۱۳۴	۱۳۳	۱۵۲	۱۵۲
۱۳۵	۱۳۴	۱۵۳	۱۵۳
۱۳۶	۱۳۵	۱۵۴	۱۵۴
۱۳۷	۱۳۶	۱۵۵	۱۵۵
۱۳۸	۱۳۷	۱۵۶	۱۵۶
۱۳۹	۱۳۸	۱۵۷	۱۵۷
۱۴۰	۱۳۹	۱۵۸	۱۵۸
۱۴۱	۱۴۰	۱۵۹	۱۵۹
۱۴۲	۱۴۱	۱۶۰	۱۶۰
۱۴۳	۱۴۲	۱۶۱	۱۶۱
۱۴۴	۱۴۳	۱۶۲	۱۶۲
۱۴۵	۱۴۴	۱۶۳	۱۶۳
۱۴۶	۱۴۵	۱۶۴	۱۶۴
۱۴۷	۱۴۶	۱۶۵	۱۶۵
۱۴۸	۱۴۷	۱۶۶	۱۶۶
۱۴۹	۱۴۸	۱۶۷	۱۶۷
۱۵۰	۱۴۹	۱۶۸	۱۶۸
۱۵۱	۱۵۰	۱۶۹	۱۶۹
۱۵۲	۱۵۱	۱۷۰	۱۷۰
۱۵۳	۱۵۲	۱۷۱	۱۷۱
۱۵۴	۱۵۳	۱۷۲	۱۷۲
۱۵۵	۱۵۴	۱۷۳	۱۷۳
۱۵۶	۱۵۵	۱۷۴	۱۷۴
۱۵۷	۱۵۶	۱۷۵	۱۷۵
۱۵۸	۱۵۷	۱۷۶	۱۷۶
۱۵۹	۱۵۸	۱۷۷	۱۷۷
۱۶۰	۱۵۹	۱۷۸	۱۷۸
۱۶۱	۱۶۰	۱۷۹	۱۷۹
۱۶۲	۱۶۱	۱۸۰	۱۸۰
۱۶۳	۱۶۲	۱۸۱	۱۸۱
۱۶۴	۱۶۳	۱۸۲	۱۸۲
۱۶۵	۱۶۴	۱۸۳	۱۸۳
۱۶۶	۱۶۵	۱۸۴	۱۸۴
۱۶۷	۱۶۶	۱۸۵	۱۸۵
۱۶۸	۱۶۷	۱۸۶	۱۸۶
۱۶۹	۱۶۸	۱۸۷	۱۸۷
۱۷۰	۱۶۹	۱۸۸	۱۸۸
۱۷۱	۱۷۰	۱۸۹	۱۸۹
۱۷۲	۱۷۱	۱۹۰	۱۹۰
۱۷۳	۱۷۲	۱۹۱	۱۹۱
۱۷۴	۱۷۳	۱۹۲	۱۹۲
۱۷۵	۱۷۴	۱۹۳	۱۹۳
۱۷۶	۱۷۵	۱۹۴	۱۹۴
۱۷۷	۱۷۶	۱۹۵	۱۹۵
۱۷۸	۱۷۷	۱۹۶	۱۹۶
۱۷۹	۱۷۸	۱۹۷	۱۹۷
۱۸۰	۱۷۹	۱۹۸	۱۹۸
۱۸۱	۱۸۰	۱۹۹	۱۹۹
۱۸۲	۱۸۱	۲۰۰	۲۰۰
۱۸۳	۱۸۲	۲۰۱	۲۰۱
۱۸۴	۱۸۳	۲۰۲	۲۰۲
۱۸۵	۱۸۴	۲۰۳	۲۰۳
۱۸۶	۱۸۵	۲۰۴	۲۰۴
۱۸۷	۱۸۶	۲۰۵	۲۰۵
۱۸۸	۱۸۷	۲۰۶	۲۰۶
۱۸۹	۱۸۸	۲۰۷	۲۰۷
۱۹۰	۱۸۹	۲۰۸	۲۰۸
۱۹۱	۱۹۰	۲۰۹	۲۰۹
۱۹۲	۱۹۱	۲۱۰	۲۱۰
۱۹۳	۱۹۲	۲۱۱	۲۱۱
۱۹۴	۱۹۳	۲۱۲	۲۱۲
۱۹۵	۱۹۴	۲۱۳	۲۱۳
۱۹۶	۱۹۵	۲۱۴	۲۱۴
۱۹۷	۱۹۶	۲۱۵	۲۱۵
۱۹۸	۱۹۷	۲۱۶	۲۱۶
۱۹۹	۱۹۸	۲۱۷	۲۱۷
۲۰۰	۱۹۹	۲۱۸	۲۱۸
۲۰۱	۲۰۰	۲۱۹	۲۱۹
۲۰۲	۲۰۱	۲۲۰	۲۲۰
۲۰۳	۲۰۲	۲۲۱	۲۲۱
۲۰۴	۲۰۳	۲۲۲	۲۲۲
۲۰۵	۲۰۴	۲۲۳	۲۲۳
۲۰۶	۲۰۵	۲۲۴	۲۲۴
۲۰۷	۲۰۶	۲۲۵	۲۲۵
۲۰۸	۲۰۷	۲۲۶	۲۲۶
۲۰۹	۲۰۸	۲۲۷	۲۲۷
۲۱۰	۲۰۹	۲۲۸	۲۲۸
۲۱۱	۲۱۰	۲۲۹	۲۲۹
۲۱۲	۲۱۱	۲۳۰	۲۳۰
۲۱۳	۲۱۲	۲۳۱	۲۳۱
۲۱۴	۲۱۳	۲۳۲	۲۳۲
۲۱۵	۲۱۴	۲۳۳	۲۳۳
۲۱۶	۲۱۵	۲۳۴	۲۳۴
۲۱۷	۲۱۶	۲۳۵	۲۳۵
۲۱۸	۲۱۷	۲۳۶	۲۳۶
۲۱۹	۲۱۸	۲۳۷	۲۳۷
۲۲۰	۲۱۹	۲۳۸	۲۳۸
۲۲۱	۲۲۰	۲۳۹	۲۳۹
۲۲۲	۲۲۱	۲۴۰	۲۴۰
۲۲۳	۲۲۲	۲۴۱	۲۴۱
۲۲۴	۲۲۳	۲۴۲	۲۴۲
۲۲۵	۲۲۴	۲۴۳	۲۴۳
۲۲۶	۲۲۵	۲۴۴	۲۴۴
۲۲۷	۲۲۶	۲۴۵	۲۴۵
۲۲۸	۲۲۷	۲۴۶	۲۴۶
۲۲۹	۲۲۸	۲۴۷	۲۴۷
۲۳۰	۲۲۹	۲۴۸	۲۴۸
۲۳۱	۲۳۰	۲۴۹	۲۴۹
۲۳۲	۲۳۱	۲۵۰	۲۵۰
۲۳۳	۲۳۲	۲۵۱	۲۵۱
۲۳۴	۲۳۳	۲۵۲	۲۵۲
۲۳۵	۲۳۴	۲۵۳	۲۵۳
۲۳۶	۲۳۵	۲۵۴	۲۵۴
۲۳۷	۲۳۶	۲۵۵	۲۵۵
۲۳۸	۲۳۷	۲۵۶	۲۵۶
۲۳۹	۲۳۸	۲۵۷	۲۵۷
۲۴۰	۲۳۹	۲۵۸	۲۵۸
۲۴۱	۲۴۰	۲۵۹	۲۵۹
۲۴۲	۲۴۱	۲۶۰	۲۶۰
۲۴۳	۲۴۲	۲۶۱	۲۶۱
۲۴۴	۲۴۳	۲۶۲	۲۶۲
۲۴۵	۲۴۴	۲۶۳	۲۶۳



شرایط اسلام مشتری  
بند و حق اگر سلطان شود

صفحه	ماده	ماده	صفحه
۱۰۵	۳۱	اقرار بقتنی بر اشخاص	۱۲۷
۱۰۶			۱۲۸
۱۰۷	۲۹	فروشی که در آن مال بکلیت و یا در بعضی از اجزای آن باشد	۱۲۹
۱۰۸		در سبیه که بان زکوة تعلو گرفته	۱۳۰
۱۰۹		و کوفتند که زکوة تعلو گرفته	۱۳۱
۱۱۱		و کلا بکلیت و کلا بکلیت و کلا بکلیت	۱۳۲
۱۱۳			۱۳۳
۱۱۳	۳۰	و کلا بکلیت و کلا بکلیت و کلا بکلیت	۱۳۴
۱۱۴		نصف و سبیه بعد از مرگ موصی	۱۳۵
۱۱۶		قبض و قبضه از مال موصی علیه	۱۳۶
۱۱۷	۳۱	تصرف و کبک	۱۳۷
۱۱۸			۱۳۸
۱۱۹		تولی و وصی و عهده دار	۱۳۹
۱۲۰		فروش و کفایت	۱۴۰
۱۲۱		در فروش و دو نفر و کبک	۱۴۱
۱۲۲	۳۲		۱۴۲
۱۲۳		فصل در شروط و عیوض	۱۴۳
۱۲۴		شرط ایجاب بران عهده و افعیت	۱۴۴
۱۲۵	۳۳	دیدن و کبک و موزن و معدر	۱۴۵
۱۲۶		اعتبار کبک و موزن	۱۴۵

در خرید و فروش  
شرط فروشند  
وجود اجازه دهند در موقع  
فروش مال طفل  
وقت انقضا  
فروش مال بد به بیع فضولی  
سکوت خود در اجازه عقد  
هرگاه عقد منع شود  
اگر مشتری جاهل غصب باشد  
اگر مال در دست خریدار باشد  
اگر کسی ملک خود بکس بفرماید

در صورتی که

صفحه	ماده	ماده	صفحه
۱۲۷	۳۴	اگر در روز غیر معتد باشد	۱۴۶
۱۲۷		دیدن و کبک و بارجه	۱۴۷
۱۲۸		اگر یک از خریدار و فروشنده کبک و غیره باشد	۱۴۸
۱۲۹		اگر مردان بیع علم و یو باشد	۱۴۹
۱۳۰		معامله کور و بینا	۱۵۰
۱۳۱	۳۵	اگر از مال بیع بیع فساد شود	۱۵۱
۱۳۲		معامله مشک	۱۵۲
۱۳۳	۳۰	فروشی که در آن عیاضه	۱۵۳
۱۳۴		فروش از بیع خراجیه	۱۵۴
۱۳۵		فروش خانه ای مکه	۱۵۵
۱۳۶		دو پیش از آمدن از بچاه	۱۵۶
۱۳۷		کپی بخری بکشد آب بپندارد	۱۵۷
۱۳۸		دفعه و معادن	۱۵۸
۱۳۹		تمامیت ملک	۱۵۹
۱۴۰		فروش کنیز که از آقا بچهارد	۱۶۰
۱۴۱	۳۱	بیع رهن	۱۶۱
۱۴۲		فروشی که در آن عیاضه	۱۶۲
۱۴۳		اگر مال غصبی یا حاکم بفرماید	۱۶۳
۱۴۴		اگر مشتری بیع کسب و کسب و کسب و کسب	۱۶۴
۱۴۵	۳۲	اگر مشتری بیع کسب و کسب و کسب و کسب	۱۶۵

اگر کوفتند بران کسب و کسب و کسب و کسب  
اگر ای بکس و کسب و کسب و کسب  
اگر یکی از زمین یا جا یا بیع باشد  
خرید و بیع معلوم و النسبه  
فروشی که از بیع  
ایجاب رده  
اگر بیع را یا حقوق بفرماید  
اگر بیع را یا بیع و کسب و کسب و کسب  
کفایت بدن مال از بیع  
فروش ماهی و کسب و کسب و کسب  
فروش شهر و دیرستان  
فروش پوست و کسب و کسب و کسب  
فروش آنچه در شکم کوفتند  
فروش شهر  
اگر بیع بیع معلوم و کسب و کسب و کسب  
دیدن و بیع از بیع  
دیدن ظاهر و غیره و غیره  
اگر کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
اگر مال بیع کسب و کسب و کسب و کسب

۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵











ماده	مختصر	ماده	مختصر	ماده	مختصر	ماده	مختصر
۳۲۱	۱۹	۳۲۱	۱۹	۳۲۱	۱۹	۳۲۱	۱۹
۳۲۰		۳۲۰		۳۲۰		۳۲۰	
۳۵۱		۳۵۱		۳۵۱		۳۵۱	
۳۵۲	۹۰	۳۵۲	۹۰	۳۵۲	۹۰	۳۵۲	۹۰
۳۵۳		۳۵۳		۳۵۳		۳۵۳	
۳۵۴		۳۵۴		۳۵۴		۳۵۴	
۳۵۵		۳۵۵		۳۵۵		۳۵۵	
۳۵۶		۳۵۶		۳۵۶		۳۵۶	
۳۵۷	۹۱	۳۵۷	۹۱	۳۵۷	۹۱	۳۵۷	۹۱
۳۵۸		۳۵۸		۳۵۸		۳۵۸	
۳۵۹		۳۵۹		۳۵۹		۳۵۹	
۳۶۰		۳۶۰		۳۶۰		۳۶۰	
۳۶۱		۳۶۱		۳۶۱		۳۶۱	
۳۶۲		۳۶۲		۳۶۲		۳۶۲	
۳۶۳		۳۶۳		۳۶۳		۳۶۳	
۳۶۴		۳۶۴		۳۶۴		۳۶۴	
۳۶۵		۳۶۵		۳۶۵		۳۶۵	
۳۶۶		۳۶۶		۳۶۶		۳۶۶	
۳۶۷	۹۲	۳۶۷	۹۲	۳۶۷	۹۲	۳۶۷	۹۲
۳۶۸		۳۶۸		۳۶۸		۳۶۸	
۳۶۹		۳۶۹		۳۶۹		۳۶۹	
۳۷۰		۳۷۰		۳۷۰		۳۷۰	
۳۷۱		۳۷۱		۳۷۱		۳۷۱	
۳۷۲		۳۷۲		۳۷۲		۳۷۲	
۳۷۳		۳۷۳		۳۷۳		۳۷۳	
۳۷۴		۳۷۴		۳۷۴		۳۷۴	
۳۷۵		۳۷۵		۳۷۵		۳۷۵	
۳۷۶		۳۷۶		۳۷۶		۳۷۶	
۳۷۷		۳۷۷		۳۷۷		۳۷۷	
۳۷۸		۳۷۸		۳۷۸		۳۷۸	
۳۷۹		۳۷۹		۳۷۹		۳۷۹	
۳۸۰		۳۸۰		۳۸۰		۳۸۰	
۳۸۱		۳۸۱		۳۸۱		۳۸۱	
۳۸۲	۹۵	۳۸۲	۹۵	۳۸۲	۹۵	۳۸۲	۹۵
۳۸۳		۳۸۳		۳۸۳		۳۸۳	
۳۸۴		۳۸۴		۳۸۴		۳۸۴	
۳۸۵	۹۶	۳۸۵	۹۶	۳۸۵	۹۶	۳۸۵	۹۶

شرط هفتی

فروش سلف  
شرط در مال سلفی  
خرید کوفته یا نیم  
شرط در مال و خرما  
فروع  
بلیغ منع موصوف  
اختلاف را بخرید یا بخرید  
اختلاف در شرط و عده  
اختلاف در زیاده  
اختلاف در زمان  
اختلاف در ادای مال  
اختلاف در گرفتن عقیق  
اختلاف بعد از انقاف  
اگر بگوید عقیق گرفت بگوید  
و جوب قبول خواهد بود  
اگر فروشنده تغییر دهد  
اگر فروشنده غیر بنسب دهد  
اگر مبیع از و عده حبس دهد  
اگر مبیع از و عده حبس دهد  
برای آن فروشنده

اگر فروشنده دو عقیق بگوید  
اگر مستحق المهر در ادای  
اگر و بگوید یک عده بگوید  
شرط در مال یا ضمانت  
اگر مال سلم را مصلحت کند  
فصل در  
در مال  
تعریف مال  
تعریف مال  
اگر فروشنده در مال علی نگوید  
اگر بگوید یا بگوید برای تمام شد  
اگر ارش عقیق بگوید  
عقیق نمای تازه  
حفظ امانت  
اگر از فروشنده بگوید اطمینان  
خرید هر چیزی باقیمت نصف یا بخره  
اگر عقیق مال را بدلال بگوید  
در مال

ماده  
۳۸۶  
۳۸۷  
۳۸۸  
۳۸۹  
۳۹۰  
۳۹۱  
۳۹۲  
۳۹۳  
۳۹۴  
۳۹۵  
۳۹۶  
۳۹۷  
۳۹۸  
۳۹۹  
۴۰۰  
۴۰۱  
۴۰۲



ماده	مختصر	ماده	مختصر
۴۱۸	۱۰۴	۴۰۳	۱۰۰
۴۱۹		۴۰۴	
۴۲۰		۴۰۵	۱۰۱
۴۲۱		۴۰۶	
۴۲۲	۱۰۵	۴۰۷	
۴۲۳		۴۰۸	
۴۲۴		۴۰۹	
۴۲۵		۴۱۰	۱۰۲
۴۲۶	۱۰۶	۴۱۱	
۴۲۷		۴۱۲	
۴۲۸		۴۱۳	۱۰۳
۴۲۹		۴۱۴	
۴۳۰		۴۱۵	۱۰۴
۴۳۱		۴۱۶	
۴۳۲	۱۰۷	۴۱۷	
۴۳۳		۴۱۸	

نقلیه ضابطه اتفاق عیس

در مواضعه

مواضعه

فروع

فروش ضاع بعد از گرفتن

شرط خرید در حال فروش

فروش ضاع پیش از کرد و خرید از او

اگر در دفعه فروش شسته ظاهر شود

اگر جامه را بخرید و بفروشد

هرگاه دو نفر جامه بخوبند

اگر دو نفر ضاعی را هر کدام بخرند

اگر ضاعی را بخرند و بفروشد

فصل سوم در تحایر

مطلب اول تحایر

شرط اول تحایر

اگر بین و ضمن مختلف باشند

داد و ستد پیش از فترت

فروش و حبس یکدیگر بطور قبیله

ربا در غیر بیع

ضابطه اتفاق عیس

اخذ از طلا و نقره میبازند

در کوشنها

در شهر و روستا و سرکه

دفعن

خوب بد بیع مناع

طلا و مسکولان

شرط دوم

در بکل و وزن

ربا در بکل و موزون

در بیع یک بکل و وزن

فقد بکل و وزن

ربا در بکل و خاک

مراد از حبس

فروع

اگر ضاع بواسطه فترت

ماده	مختصر	ماده	مختصر
۴۳۵	۱۰۷	۴۳۵	۱۰۷
۴۳۶		۴۳۶	
۴۳۷		۴۳۷	
۴۳۸	۱۰۸	۴۳۸	۱۰۸
۴۳۹		۴۳۹	
۴۴۰		۴۴۰	
۴۴۱	۱۰۹	۴۴۱	۱۰۹
۴۴۲		۴۴۲	
۴۴۳		۴۴۳	
۴۴۴		۴۴۴	
۴۴۵		۴۴۵	
۴۴۶		۴۴۶	
۴۴۷	۱۱۰	۴۴۷	۱۱۰
۴۴۸		۴۴۸	
۴۴۹		۴۴۹	
۴۵۰		۴۵۰	
۴۵۱	۱۱۱	۴۵۱	۱۱۱
۴۵۲		۴۵۲	
۴۵۳		۴۵۳	
۴۵۴		۴۵۴	
۴۵۵		۴۵۵	
۴۵۶		۴۵۶	
۴۵۷		۴۵۷	
۴۵۸	۱۱۲	۴۵۸	۱۱۲
۴۵۹		۴۵۹	
۴۶۰		۴۶۰	
۴۶۱	۱۱۳	۴۶۱	۱۱۳
۴۶۲		۴۶۲	
۴۶۳		۴۶۳	
۴۶۴		۴۶۴	
۴۶۵		۴۶۵	
۴۶۶		۴۶۶	
۴۶۷	۱۱۴	۴۶۷	۱۱۴
۴۶۸		۴۶۸	
۴۶۹		۴۶۹	
۴۷۰		۴۷۰	
۴۷۱		۴۷۱	
۴۷۲		۴۷۲	
۴۷۳		۴۷۳	
۴۷۴		۴۷۴	
۴۷۵		۴۷۵	
۴۷۶		۴۷۶	
۴۷۷		۴۷۷	
۴۷۸		۴۷۸	
۴۷۹		۴۷۹	
۴۸۰		۴۸۰	
۴۸۱		۴۸۱	
۴۸۲		۴۸۲	
۴۸۳		۴۸۳	
۴۸۴		۴۸۴	
۴۸۵		۴۸۵	
۴۸۶		۴۸۶	
۴۸۷		۴۸۷	
۴۸۸		۴۸۸	
۴۸۹		۴۸۹	
۴۹۰		۴۹۰	
۴۹۱		۴۹۱	
۴۹۲		۴۹۲	
۴۹۳		۴۹۳	
۴۹۴		۴۹۴	
۴۹۵		۴۹۵	
۴۹۶		۴۹۶	
۴۹۷		۴۹۷	
۴۹۸		۴۹۸	
۴۹۹		۴۹۹	
۵۰۰		۵۰۰	

فروش چیزی که بوزن در میآید

اگر عوض متعین و حکم بکشد

فروش نان بنان

سرکه بیکرکه

مطلب دوم

در احکام

آنچه در حاک داشته باشد

اگر یک از عوضین شامل و غیره بوی

اگر یک از عوضین شامل و غیره بوی

فروش بجهون

فروش مرغ نیم دار

فروش میش نیم دار

فروش بکل گندم بمثلش

معاوضه و بیع متفق المینق

مواضع که رباه نیست

فصل اول

آنچه بر کبره رباه واجبست

مقصد پنجم

در احکام بیع

فصل اول

در بیع

مطلب اول در احکام بیع

خبر مجلس

اگر یک از طرفین معامله فوت شود

اگر یک از طرفین را از اختیار منع نماید

اگر یک از طرفین دهنوا نر شود

اگر طرفین متفق بیا بیا بید

خبر جهون

خبر شرط

فصل اول

آنچه بر کبره رباه واجبست

مقصد پنجم

در احکام بیع

اختلاف مدت

مطلب اول در احکام بیع



ماده	صفحه	ماده	صفحه	ماده	صفحه
۴۸۱	۱۱۵	۴۸۱	۱۱۵	فسخ معامله	
۴۸۲		۴۸۲		اگر خیار شرط به هم بخانند	
۴۸۳	۱۱۶	۴۸۳	۱۱۶	شرط بکار در دارائی حتما	
۴۸۴		۴۸۴		خیار در صورتی	
۴۸۵		۴۸۵		خیار در عین	
۴۸۶		۴۸۶		فسخ معامله لکن	
۴۸۷		۴۸۷		حق عفو	
۴۸۸	۱۱۷	۴۸۸	۱۱۷	خیار تا آخرین	
۴۸۹		۴۸۹		اگر خیار بکار در دو نوع خیار	
۴۹۰		۴۹۰		اگر خیار بکار در دو نوع خیار	
۴۹۱		۴۹۱		فروع	
۴۹۲		۴۹۲		خیار تلف مال	
۴۹۳		۴۹۳		اگر خیار بکار در دو نوع خیار	
۴۹۴	۱۲۱	۴۹۴	۱۲۱	فروش بوصف	
۴۹۵		۴۹۵		اگر خیار برای اجتناب شرط شود	
۴۹۶		۴۹۶		شرط خیار در دو نوع خیار	
۴۹۷		۴۹۷		اگر خیار بکار در دو نوع خیار	
۴۹۸	۱۲۲	۴۹۸	۱۲۲	فصل در عیب	
۴۹۹		۴۹۹		در عیب	
۵۰۰		۵۰۰		مطلب اول	
۵۰۱	۱۲۳	۵۰۱	۱۲۳	حق عیب	
۵۰۲	۱۲۴	۵۰۲	۱۲۴		

مطلب دوم  
در احکام

ماده	صفحه	ماده	صفحه	ماده	صفحه
۵۰۱	۱۲۴	۵۰۱	۱۲۴	مطلب اول	
۵۰۲		۵۰۲		اگر در دو نوع خیار	
۵۰۳	۱۲۵	۵۰۳	۱۲۵	اگر در دو نوع خیار	
۵۰۴		۵۰۴		اگر در دو نوع خیار	
۵۰۵		۵۰۵		اگر در دو نوع خیار	
۵۰۶		۵۰۶		اگر در دو نوع خیار	
۵۰۷		۵۰۷		اگر در دو نوع خیار	
۵۰۸		۵۰۸		اگر در دو نوع خیار	
۵۰۹		۵۰۹		اگر در دو نوع خیار	
۵۱۰	۱۲۶	۵۱۰	۱۲۶	اگر در دو نوع خیار	
۵۱۱		۵۱۱		اگر در دو نوع خیار	
۵۱۲		۵۱۲		اگر در دو نوع خیار	
۵۱۳		۵۱۳		اگر در دو نوع خیار	
۵۱۴	۱۲۷	۵۱۴	۱۲۷	اگر در دو نوع خیار	
۵۱۵		۵۱۵		اگر در دو نوع خیار	
۵۱۶		۵۱۶		اگر در دو نوع خیار	
۵۱۷		۵۱۷		اگر در دو نوع خیار	
۵۱۸	۱۲۸	۵۱۸	۱۲۸	اگر در دو نوع خیار	
۵۱۹		۵۱۹		اگر در دو نوع خیار	
۵۲۰		۵۲۰		اگر در دو نوع خیار	
۵۲۱		۵۲۱		اگر در دو نوع خیار	
۵۲۲		۵۲۲		اگر در دو نوع خیار	
۵۲۳	۱۲۹	۵۲۳	۱۲۹	اگر در دو نوع خیار	
۵۲۴		۵۲۴		اگر در دو نوع خیار	
۵۲۵		۵۲۵		اگر در دو نوع خیار	
۵۲۶		۵۲۶		اگر در دو نوع خیار	
۵۲۷		۵۲۷		اگر در دو نوع خیار	
۵۲۸		۵۲۸		اگر در دو نوع خیار	
۵۲۹		۵۲۹		اگر در دو نوع خیار	
۵۳۰	۱۳۰	۵۳۰	۱۳۰	اگر در دو نوع خیار	
۵۳۱		۵۳۱		اگر در دو نوع خیار	
۵۳۲		۵۳۲		اگر در دو نوع خیار	
۵۳۳		۵۳۳		اگر در دو نوع خیار	
۵۳۴		۵۳۴		اگر در دو نوع خیار	
۵۳۵	۱۳۱	۵۳۵	۱۳۱	اگر در دو نوع خیار	
۵۳۶		۵۳۶		اگر در دو نوع خیار	
۵۳۷		۵۳۷		اگر در دو نوع خیار	
۵۳۸		۵۳۸		اگر در دو نوع خیار	



ماده	صفحه	مطلب اول	ماده	صفحه	مطلب دوم
۵۸۵	۱۳۲	در قبضت بیلم	۵۷۰	۱۳۹	اگر کبوه مویه مجنود
۵۸۷	۱۴۵	در قبض مال	۵۷۱		اگر مویه مویه باشد
۵۸۸		در شرط بیلم	۵۷۲	۱۴۰	اگر مویه مویه در شرط بیلم
۵۸۹		قبض مبيع	۵۷۳		اگر مویه مویه باشد
۵۹۰	۱۳۶	اجرت کيل و وزن	۵۷۴		وصف نایب
۵۹۱		در کال	۵۷۵		اگر خیره خرما را نایب کرده باشد
۵۹۲			۵۷۶	۱۴۱	شاخه خشک و دخت
۵۹۳		مطلب دوم	۵۷۷		اگر خیره کوی بدخت برکات مانده باشد
۵۹۴	۱۴۷	در حکم قبض	۵۷۸		در مویه دخت خرما
۵۹۵			۵۷۹	۱۴۲	اگر خیره را بدخت در کال و دخت
۵۹۶			۵۸۰		در دشت های خمر
۵۹۷			۵۸۱		اگر برای دخت باشد
۵۹۸			۵۸۲	۱۴۳	در معادن
۵۹۹	۱۳۸	اگر خیره مایل صبر بفرماید	۵۸۳		چاه و چشمه
۶۰۰		اگر کبوه از طریق قبض گردد	۵۸۴		اگر کبوه خمر را استنفا نماید
۶۰۱		فروختن خود بکری باشد	۵۸۵	۱۴۴	شمس
۶۰۲		اقتضای طلاق معامله			در بند
۶۰۳	۱۳۹	شرط سکای خانه و سوری و غیره			فصل در قمار
		اگر خیره و خمر از قبض خریدار تلف شود			در نایب

ماده	صفحه	مطلب	ماده	صفحه	مطلب
		صفتها	۵۳۹	۱۴۱	اگر کبوتر رجیون مارش شود
۵۵۳	۱۳۶	در خانه	۵۴۰	۱۴۲	اگر مبیع زیاده شود
۵۵۴			۵۴۱		اگر وکیل چیز مجهول بفرستد
۵۵۵	۱۳۷		۵۴۲		اگر کینه برایش را بکار بندد
۵۵۶			۵۴۳	۱۳۳	اگر مال را با واسطه عیب کرده
۵۵۷			۵۴۴		اگر مال را با واسطه خیابان رد کرد
۵۵۸			۵۴۵		اگر مویه مویه و خود فروخته شود
۵۵۹		در الواج و گناهای			مفصل ششم
۵۶۰		زاد خانه			در احکام عقد
		چنانچه			فصل اول
۵۶۱	۱۳۸	در مبیع و هکذا			در آنچه در مبیع مندرج
۵۶۲					اولین باب
۵۶۳			۵۴۶	۱۴۴	اگر در روز مبیع مندرجات
		نیم	۵۴۷	۱۴۵	در شکر زمین
۵۶۴		در درخت	۵۴۸	۱۴۶	
۵۶۵					در مبیع
۵۶۶			۵۴۹		در بستان و باغ
۵۶۷	۱۳۹		۵۵۰		
۵۶۸			۵۵۱		
۵۶۹		مویه مویه	۵۵۲		زاد و شرب



ماده	موضوع	ماده	موضوع
۱۳۹	تلف خمر یا ربیع را	۶۰۴	ذو قوع
۱۴۰	اگر خمر یا ربیع معیوب شود	۶۰۵	شرط تعدد بیک طرفه یا از هر دو طرف
	اگر عیب بواسطه طراوت باشد	۶۰۶	شرط تعدد بجهت
	هر ما البکة فیضه زان تلف شود	۶۰۷	شرط رهن
۱۵۰	اگر هفت خانم خراب شود	۶۰۸	شرط تعیین کبیل
	اگر آنچه خریدن زیاد گردد	۶۰۹	شرط شهود
	اگر ادها کند کمال نقصان را	۶۱۰	اگر رهن بقیه ربیع باشد
	اگر کس بمحور و عارف و سلمه بفرستد	۶۱۱	اگر در شرط رهن و کبیل اختلاف باشد
	فروع	۶۱۲	اگر شهادت از قتل شهادت شافع باشد
۱۵۱	اگر قبل از قبضه بعد از قبضه اسلام شود	۶۱۳	اگر رهنه تلف شود
	اگر ربیع پیش از قبضه ربیع از خلوط شود	۶۱۴	اگر حمل چند بار داشته باشد
	اگر ربیع پیش از دریا با غصب شود	۶۱۵	اگر ربیع نشاء از افراد را بفرستد
	فضل قوی	۶۱۶	اگر ربیع مختلف الاجرا باشد کم بیاید
۱۵۲	در شرط	۶۱۷	اگر زمین که فروخته کم بیاید
	اقسام شرط	۶۱۸	اگر ربیع زیاد بیاید
	ضابطه شرط	۶۱۹	اگر در ذرع از زمین بفرستد
	شرط جابر	۶۲۰	اگر کوبد بجنب خود از ارجان بر تو
۱۵۳		۶۲۱	شرط مقتضی جهات موضوعین
		۶۲۲	اگر آنچه فاسد خریدن نپذیرد
۱۵۴		۶۲۳	
		۶۲۴	
		۶۲۵	
		۶۲۶	
		۶۲۷	
		۶۲۸	
		۶۲۹	
		۶۳۰	

شرط خسارت یا فروخته شدن

ماده	موضوع	ماده	موضوع
۱۵۹	جمع میان دو چیز زیاد تر و بدیهه	۶۳۱	اگر یکا اجیر بیکم بکس از زمین باشد
	فروش روغن یا ظرفش	۶۳۲	مضایق خمر و رغبت امام
	فضل چهارم	۶۳۳	اگر قضاة متعدد باشند
	اقتضای اطلاق عند	۶۳۴	اگر یکا از قضاة افضل باشد
۱۶۰	اگر در وقت و ضابطه تعیین کرده	۶۳۵	اگر یکا افضل و دیگری ناهنر باشد
	اختلاف نماید	۶۳۶	حد و بقضول در حضور امام
۱۶۱	اگر در انحصار قبول از اختلاف باشد	۶۳۷	کسبک شرط بر خواص و اعیان باشد
	فروع	۶۳۸	ما مورث قضاة
	اگر در قضاة اختلاف باشد	۶۳۹	اگر شخاص جامع شرایط متعدد باشد
	اگر ربیع را فایده کرده اند	۶۴۰	اگر جامع شرایط یکی باشد
۱۶۲	اگر کوبیدن وقت فروش کوبیده	۶۴۱	در بدل مال برای تولیه قضاة
	اگر کوبید اجناس را بمن میده کردی	۶۴۲	ولایت از طرف ظاهر
	اگر کوبید بندقه قیمت اند و عده باشد	۶۴۳	اگر کسب مشقین برای قضا و باشد
	خاتمه	۶۴۴	لزوم قرار غلبه
	در اقاله	۶۴۵	ثبوت و کایه فایده
		۶۴۶	حکم خانه حکم
		۶۴۷	در تولیت قاضی
		۶۴۸	الفاظ بکده قضات یا نهامتند
		۶۴۹	فضل دوم
		۶۵۰	در ضابطه فایده

کتاب قضا و شهادت  
مقصود از در بیان  
نقد و نقد قضا

قولیه



صفحه	ماده	ماده	صفحه
۲۱	در بخاری اجتهاد	۱۲	۲۰
۲۲	<b>فصل سیزدهم در غرض</b>		
۲۳	امرا اول	۲۱	
۲۴	امرا دوم	۲۲	
۲۵		۲۲	
۲۶		۲۴	
۲۷		۲۵	
۲۸		۲۶	
۲۹	اگر فاضل غزل بگوید که چنان حکم	۲۷	
۳۰	اگر فاضل بگوید که چنان حکم	۳۸	
۳۱	اگر فاضل بگوید که چنان حکم	۳۹	
۳۲	اگر فاضل بگوید که چنان حکم	۵۰	
۳۳	اگر فاضل بگوید که چنان حکم	۵۱	
۳۴	اگر فاضل بگوید که چنان حکم	۵۲	
۳۵	اگر فاضل بگوید که چنان حکم	۵۳	
۳۶	<b>مقصد دوم</b>		
۳۷	در چگونگی حکم		
۳۸	فصل اول		
۳۹	در احوال حکم		

شرط فاضل

اگر فاضل فراموشی طلب نماید

در عا لیه و غیره فاضل بگوید که چنان

اگر شرط است و باید باشد

نقد و ضابطه در این شهر

اگر چند فاضل در یک شهر باشند

اگر مصلحت توبت کسب از قضا است

که یک شاهد در قول قبول می شود

خاکر بودن یکی از متنازهین

اگر متعین برای ضمانت نباشد

کوفت و دیگر برای فاضل متعین

کریه حق الحاله از متنازهین

اجرت شاهد

در کوفت و غیره مال برای فاضل

**خاتم**

شرط اجتهاد

صفحه	ماده	ماده	صفحه
۱۷	۵۶	اگر یکی از دو خصم دعا نماید	۲۳
۵۷	خطاب فاضل بیک از دو خصم	۲۴	
۵۸	اگر یکی از دو خصم علم را داده باشد	۲۵	
۵۹	اگر متهم بکار و یا نباشد	۲۶	
۶۰	در آزادی مجوس	۲۷	
۶۱	اگر مجوس بگوید بر خصم می دادم	۲۸	
۶۲	نظر در وصیت اموال اطفال	۲۹	
۶۳	نظر در امتناعی خاکر	۳۰	
۶۴	نظر در جوابه و مالهای که شد	۳۱	
۶۵	حنور علماء و در وقت صدور حکم	۳۲	
۶۶	اگر مال بخصمی فاضل تلف شود	۳۳	
۶۷	دفعه و عیب و مترجم و غیره	۳۴	
۶۸	شرط متعین	۳۵	
۶۹	شرط مترجم	۳۶	
۷۰	اگر در عا بیه کری باشد	۳۷	
۷۱	اگر در مجلس فاضل بیاری کند	۳۸	
۷۲	اگر دروغ شاهد ظاهر شود	۳۹	
۷۳	انچه برای فاضل مکروه است	۴۰	
۷۴	<b>فصل سیزدهم</b>		
۷۵	در وثوبه بین مدعی و مدعی علیه		

**فصل سیزدهم**

**فصل سیزدهم**



۱۰۰ اگر داد و آنچه بطل خود  
 ۱۰۱ اگر داد و نفرین باشد فایده ندارد  
 ۱۰۲ حکم فایده بزرگتر از اول  
 ۱۰۳ اگر کسی دعا نماید که فایده حکم کرد  
 ۱۰۴ اگر فایده بخواهد احیای نماید  
 ۱۰۵ **فصل چهارم**  
 ۱۰۶ در ترکیه شود  
 ۱۰۷ مفت شاهد ترکیه  
 ۱۰۸ جرح شاهد  
 ۱۰۹ حکم فایده بطلان است  
 ۱۱۰ اگر کسی بعد از شاهد جرح فریم  
 ۱۱۱ سوال از ترکیه شاهد  
 ۱۱۲ در جرح و قتل  
 ۱۱۳ اگر عدالت شاهد نایب باشد  
 ۱۱۴ اگر بعد از ترکیه شاهد حکم شایسته  
 ۱۱۵ ثبوت جرح و قتل

۱۰۰ اگر قسم دهنده فاسق باشد خود  
 ۱۰۱ اگر قسم بعد از شاهد حراف کند  
 ۱۰۲ اگر بعد از علیه افاده شاهد نماید که  
 ۱۰۳ **فصل پنجم**  
 ۱۰۴ در نفس حکم  
 ۱۰۵ اگر کسی تا پیش از دادن حکم تبرک کند  
 ۱۰۶ شفع فایده قضای ساقین را  
 ۱۰۷ اگر فایده سابق حکم بطلان کند نزد او  
 ۱۰۸ خلافت فایده ناز و سوا باشد  
 ۱۰۹ اگر محکوم علیه نصوص نماید که حکم بطلان  
 ۱۱۰ بر او بیاخی حکم کرد  
 ۱۱۱ تنبیه عیال از مفت خود محکم نماید  
 ۱۱۲ اگر کسی حکم برای و شاهد بطلان را  
 ۱۱۳ اگر نکاح زنی را شاهد نماید  
 ۱۱۴ اگر و شاهد که باطن افاسق باشند  
 ۱۱۵ ملازم شاهد است  
 ۱۱۶ **فصل ششم**  
 ۱۱۷ مورد حکم که نفی می شود  
 ۱۱۸ اجتناب حکم بطلان  
 ۱۱۹ در ترتیب قضایا و محکم

**فصل ششم**

۱۲۰ اگر از خاک بر علیه کسی غاصت نماید  
 ۱۲۱ نشین بکل از جانب مدعی علیه  
 ۱۲۲ ادعای بر زمین  
 ۱۲۳ کسیکه از حضور و بکل امتناع نماید  
 ۱۲۴ اگر مدعی علیه بپناز نشیند  
 ۱۲۵ اگر کسی بر فایده معتزل ادعا نماید  
 ۱۲۶ اگر کسی بر دو شاهد ادعا نماید  
 ۱۲۷ اگر کسی بر فایده ادعا داشته باشد  
 ۱۲۸ **مفصل سوم**  
 ۱۲۹ در دعوی جواب  
 ۱۳۰ **فصل اول**  
 ۱۳۱ ترتیب مدعی  
 ۱۳۲ اگر زن شوهر قبل از مفارقت ملحق  
 ۱۳۳ کسیکه نزدش و بعد باشد  
 ۱۳۴ شرط مدعی  
 ۱۳۵ دعوی قتل و دوا و غیره  
 ۱۳۶ شرط دعوی  
 ۱۳۷ اگر حق فایده شاهد را ادعا کند  
 ۱۳۸ اگر متکرر بخواهد مدعی باشد

۱۳۹ اگر کسی از متخاصمین قرار قسم دهد  
 ۱۴۰ شهادت دعوی نکاح  
 ۱۴۱ اگر ادعا نماید که این دختر کنیز است  
 ۱۴۲ دعوی مجهول  
 ۱۴۳ شرط جرم دعوی  
 ۱۴۴ علم بمقتدار  
 ۱۴۵ **فصل دوم**  
 ۱۴۶ در جواب  
 ۱۴۷ اگر قسم اقرار کند  
 ۱۴۸ اگر مدعی نوشتن حکم را خواست  
 ۱۴۹ اگر شاهد قرار دهد شاهد با قرار قسم  
 ۱۵۰ قیمت کاغذ حکم  
 ۱۵۱ اگر قسم قطعی صادر نماید  
 ۱۵۲ اگر قسم انکار نماید  
 ۱۵۳ اگر متکرر قسم بخورد  
 ۱۵۴ اگر متکرر قسم را مدعی دهد  
 ۱۵۵ اگر مدعی از متکرر قسم را ساقط نماید  
 ۱۵۶ اگر متکرر نکول نماید  
 ۱۵۷ **فصل سوم**  
 ۱۵۸



ماده	صفحه	ماده	صفحه	ماده	صفحه	ماده	صفحه
۲۱۹	۶۲	۲۰۱	۵۸	۱۶۷	۵۰	۱۶۷	۵۰
۲۲۰	۶۳	۲۰۲		۱۶۸		۱۶۸	
۲۲۱		۲۰۳		۱۶۹	۵۱	۱۶۹	۵۱
۲۲۲		۲۰۴		۱۷۰	۵۲	۱۷۰	۵۲
۲۲۳		۲۰۵		۱۷۱		۱۷۱	
۲۲۴	۶۴	۲۰۶	۵۹	۱۷۲	۵۳	۱۷۲	۵۳
۲۲۵		۲۰۷		۱۷۳		۱۷۳	
۲۲۶		۲۰۸		۱۷۴		۱۷۴	
۲۲۷		۲۰۹		۱۷۵	۵۴	۱۷۵	۵۴
۲۲۸		۲۱۰		۱۷۶		۱۷۶	
۲۲۹	۵۵	۲۱۱		۱۷۷		۱۷۷	
۲۳۰		۲۱۲	۶۰	۱۷۸		۱۷۸	
۲۳۱		۲۱۳		۱۷۹		۱۷۹	
۲۳۲	۵۶	۲۱۴		۱۸۰	۵۵	۱۸۰	۵۵
۲۳۳		۲۱۵		۱۸۱		۱۸۱	
۲۳۴		۲۱۶	۶۱	۱۸۲		۱۸۲	
۲۳۵		۲۱۷		۱۸۳		۱۸۳	
۲۳۶	۵۷			۱۸۴		۱۸۴	
۲۳۷	۵۸			۱۸۵		۱۸۵	







در وقت کشت

ماده	مضمون	ماده	مضمون
۳۰۰	قسم چهارم	۳۱۸	قسم پنجم
۳۰۱	قسم پنجم	۳۱۹	قسم ششم
۳۰۲	قسم ششم	۳۲۰	قسم هفتم
۳۰۳	در آنچه قابل قسم نباشد	۳۲۱	۹۲
۳۰۴	۹۳	۳۲۲	۹۳
۳۰۵	در وقت بل قسم بخورن	۳۲۳	۹۴
۳۰۶	<b>فصل چهارم</b>	۳۲۴	۹۵
۳۰۷	در انواع قسم	۳۲۵	۹۶
۳۰۸	قسم اول	۳۲۶	۹۷
۳۰۹	قسم دوم	۳۲۷	۹۸
۳۱۰	قسم سوم	۳۲۸	۹۹
۳۱۱	قسم چهارم	۳۲۹	۱۰۰
۳۱۲	قسم قاضی	۳۳۰	۱۰۱
		۳۳۱	۱۰۲
		۳۳۲	۱۰۳
		۳۳۳	۱۰۴
		۳۳۴	۱۰۵
		۳۳۵	۱۰۶
		۳۳۶	۱۰۷
		۳۳۷	۱۰۸
		۳۳۸	۱۰۹
		۳۳۹	۱۱۰
		۳۴۰	۱۱۱
		۳۴۱	۱۱۲
		۳۴۲	۱۱۳
		۳۴۳	۱۱۴
		۳۴۴	۱۱۵
		۳۴۵	۱۱۶
		۳۴۶	۱۱۷
		۳۴۷	۱۱۸
		۳۴۸	۱۱۹
		۳۴۹	۱۲۰
		۳۵۰	۱۲۱
		۳۵۱	۱۲۲
		۳۵۲	۱۲۳
		۳۵۳	۱۲۴
		۳۵۴	۱۲۵
		۳۵۵	۱۲۶
		۳۵۶	۱۲۷
		۳۵۷	۱۲۸
		۳۵۸	۱۲۹
		۳۵۹	۱۳۰
		۳۶۰	۱۳۱
		۳۶۱	۱۳۲
		۳۶۲	۱۳۳
		۳۶۳	۱۳۴
		۳۶۴	۱۳۵
		۳۶۵	۱۳۶
		۳۶۶	۱۳۷
		۳۶۷	۱۳۸
		۳۶۸	۱۳۹
		۳۶۹	۱۴۰
		۳۷۰	۱۴۱
		۳۷۱	۱۴۲
		۳۷۲	۱۴۳
		۳۷۳	۱۴۴
		۳۷۴	۱۴۵
		۳۷۵	۱۴۶
		۳۷۶	۱۴۷
		۳۷۷	۱۴۸
		۳۷۸	۱۴۹
		۳۷۹	۱۵۰
		۳۸۰	۱۵۱
		۳۸۱	۱۵۲
		۳۸۲	۱۵۳
		۳۸۳	۱۵۴
		۳۸۴	۱۵۵
		۳۸۵	۱۵۶
		۳۸۶	۱۵۷
		۳۸۷	۱۵۸
		۳۸۸	۱۵۹
		۳۸۹	۱۶۰
		۳۹۰	۱۶۱
		۳۹۱	۱۶۲
		۳۹۲	۱۶۳
		۳۹۳	۱۶۴
		۳۹۴	۱۶۵
		۳۹۵	۱۶۶
		۳۹۶	۱۶۷
		۳۹۷	۱۶۸
		۳۹۸	۱۶۹
		۳۹۹	۱۷۰
		۴۰۰	۱۷۱
		۴۰۱	۱۷۲
		۴۰۲	۱۷۳
		۴۰۳	۱۷۴
		۴۰۴	۱۷۵
		۴۰۵	۱۷۶
		۴۰۶	۱۷۷
		۴۰۷	۱۷۸
		۴۰۸	۱۷۹
		۴۰۹	۱۸۰
		۴۱۰	۱۸۱
		۴۱۱	۱۸۲
		۴۱۲	۱۸۳
		۴۱۳	۱۸۴
		۴۱۴	۱۸۵
		۴۱۵	۱۸۶
		۴۱۶	۱۸۷
		۴۱۷	۱۸۸
		۴۱۸	۱۸۹
		۴۱۹	۱۹۰
		۴۲۰	۱۹۱
		۴۲۱	۱۹۲
		۴۲۲	۱۹۳
		۴۲۳	۱۹۴
		۴۲۴	۱۹۵
		۴۲۵	۱۹۶
		۴۲۶	۱۹۷
		۴۲۷	۱۹۸
		۴۲۸	۱۹۹
		۴۲۹	۲۰۰
		۴۳۰	۲۰۱
		۴۳۱	۲۰۲
		۴۳۲	۲۰۳
		۴۳۳	۲۰۴
		۴۳۴	۲۰۵
		۴۳۵	۲۰۶
		۴۳۶	۲۰۷
		۴۳۷	۲۰۸
		۴۳۸	۲۰۹
		۴۳۹	۲۱۰
		۴۴۰	۲۱۱
		۴۴۱	۲۱۲
		۴۴۲	۲۱۳
		۴۴۳	۲۱۴
		۴۴۴	۲۱۵
		۴۴۵	۲۱۶
		۴۴۶	۲۱۷
		۴۴۷	۲۱۸
		۴۴۸	۲۱۹
		۴۴۹	۲۲۰
		۴۵۰	۲۲۱
		۴۵۱	۲۲۲
		۴۵۲	۲۲۳
		۴۵۳	۲۲۴
		۴۵۴	۲۲۵
		۴۵۵	۲۲۶
		۴۵۶	۲۲۷
		۴۵۷	۲۲۸
		۴۵۸	۲۲۹
		۴۵۹	۲۳۰
		۴۶۰	۲۳۱
		۴۶۱	۲۳۲
		۴۶۲	۲۳۳
		۴۶۳	۲۳۴
		۴۶۴	۲۳۵
		۴۶۵	۲۳۶
		۴۶۶	۲۳۷
		۴۶۷	۲۳۸
		۴۶۸	۲۳۹
		۴۶۹	۲۴۰
		۴۷۰	۲۴۱
		۴۷۱	۲۴۲
		۴۷۲	۲۴۳
		۴۷۳	۲۴۴
		۴۷۴	۲۴۵
		۴۷۵	۲۴۶
		۴۷۶	۲۴۷
		۴۷۷	۲۴۸
		۴۷۸	۲۴۹
		۴۷۹	۲۵۰
		۴۸۰	۲۵۱
		۴۸۱	۲۵۲
		۴۸۲	۲۵۳
		۴۸۳	۲۵۴
		۴۸۴	۲۵۵
		۴۸۵	۲۵۶
		۴۸۶	۲۵۷
		۴۸۷	۲۵۸
		۴۸۸	۲۵۹
		۴۸۹	۲۶۰
		۴۹۰	۲۶۱
		۴۹۱	۲۶۲
		۴۹۲	۲۶۳
		۴۹۳	۲۶۴
		۴۹۴	۲۶۵
		۴۹۵	۲۶۶
		۴۹۶	۲۶۷
		۴۹۷	۲۶۸
		۴۹۸	۲۶۹
		۴۹۹	۲۷۰
		۵۰۰	۲۷۱
		۵۰۱	۲۷۲
		۵۰۲	۲۷۳
		۵۰۳	۲۷۴
		۵۰۴	۲۷۵
		۵۰۵	۲۷۶
		۵۰۶	۲۷۷
		۵۰۷	۲۷۸
		۵۰۸	۲۷۹
		۵۰۹	۲۸۰
		۵۱۰	۲۸۱
		۵۱۱	۲۸۲
		۵۱۲	۲۸۳
		۵۱۳	۲۸۴
		۵۱۴	۲۸۵
		۵۱۵	۲۸۶
		۵۱۶	۲۸۷
		۵۱۷	۲۸۸
		۵۱۸	۲۸۹
		۵۱۹	۲۹۰
		۵۲۰	۲۹۱
		۵۲۱	۲۹۲
		۵۲۲	۲۹۳
		۵۲۳	۲۹۴
		۵۲۴	۲۹۵
		۵۲۵	۲۹۶
		۵۲۶	۲۹۷
		۵۲۷	۲۹۸
		۵۲۸	۲۹۹
		۵۲۹	۳۰۰
		۵۳۰	۳۰۱
		۵۳۱	۳۰۲
		۵۳۲	۳۰۳
		۵۳۳	۳۰۴
		۵۳۴	۳۰۵
		۵۳۵	۳۰۶
		۵۳۶	۳۰۷
		۵۳۷	۳۰۸
		۵۳۸	۳۰۹
		۵۳۹	۳۱۰
		۵۴۰	۳۱۱
		۵۴۱	۳۱۲
		۵۴۲	۳۱۳
		۵۴۳	۳۱۴
		۵۴۴	۳۱۵
		۵۴۵	۳۱۶
		۵۴۶	۳۱۷
		۵۴۷	۳۱۸
		۵۴۸	۳۱۹
		۵۴۹	۳۲۰
		۵۵۰	۳۲۱
		۵۵۱	۳۲۲
		۵۵۲	۳۲۳
		۵۵۳	۳۲۴
		۵۵۴	۳۲۵
		۵۵۵	۳۲۶
		۵۵۶	۳۲۷
		۵۵۷	۳۲۸
		۵۵۸	۳۲۹
		۵۵۹	۳۳۰
		۵۶۰	۳۳۱
		۵۶۱	۳۳۲
		۵۶۲	۳۳۳
		۵۶۳	۳۳۴
		۵۶۴	۳۳۵
		۵۶۵	۳۳۶
		۵۶۶	۳۳۷
		۵۶۷	۳۳۸
		۵۶۸	۳۳۹
		۵۶۹	۳۴۰
		۵۷۰	۳۴۱
		۵۷۱	۳۴۲
		۵۷۲	۳۴۳
		۵۷۳	۳۴۴
		۵۷۴	۳۴۵
		۵۷۵	۳۴۶
		۵۷۶	۳۴۷
		۵۷۷	۳۴۸
		۵۷۸	۳۴۹
		۵۷۹	۳۵۰
		۵۸۰	۳۵۱
		۵۸۱	۳۵۲
		۵۸۲	۳۵۳
		۵۸۳	۳۵۴
		۵۸۴	۳۵۵
		۵۸۵	۳۵۶
		۵۸۶	۳۵۷
		۵۸۷	۳۵۸
		۵۸۸	۳۵۹
		۵۸۹	۳۶۰
		۵۹۰	۳۶۱
		۵۹۱	۳۶۲
		۵۹۲	۳۶۳
		۵۹۳	۳۶۴
		۵۹۴	۳۶۵
		۵۹۵	۳۶۶
		۵۹۶	۳۶۷
		۵۹۷	۳۶۸
		۵۹۸	۳۶۹
		۵۹۹	۳۷۰
		۶۰۰	۳۷۱
		۶۰۱	۳۷۲
		۶۰۲	۳۷۳
		۶۰۳	۳۷۴
		۶۰۴	۳۷۵
		۶۰۵	۳۷۶
		۶۰۶	۳۷۷
		۶۰۷	۳۷۸
		۶۰۸	۳۷۹
		۶۰۹	۳۸۰
		۶۱۰	۳۸۱
		۶۱۱	۳۸۲
		۶۱۲	۳۸۳
		۶۱۳	۳۸۴
		۶۱۴	۳۸۵
		۶۱۵	۳۸۶
		۶۱۶	۳۸۷
		۶۱۷	۳۸۸
		۶۱۸	۳۸۹
		۶۱۹	۳۹۰
		۶۲۰	۳۹۱
		۶۲۱	۳۹۲
		۶۲۲	۳۹۳
		۶۲۳	۳۹۴
		۶۲۴	۳۹۵
		۶۲۵	۳۹۶
		۶۲۶	۳۹۷
		۶۲۷	۳۹۸
		۶۲۸	۳۹۹
		۶۲۹	۴۰۰
		۶۳۰	۴۰۱
		۶۳۱	۴۰۲
		۶۳۲	۴۰۳
		۶۳۳	۴۰۴
		۶۳۴	۴۰۵
		۶۳۵	۴۰۶
		۶۳۶	۴۰۷
		۶۳۷	۴۰۸
		۶۳۸	۴۰۹
		۶۳۹	۴۱۰
		۶۴۰	۴۱۱
		۶۴۱	۴۱۲
		۶۴۲	۴۱۳
		۶۴۳	۴۱۴
		۶۴۴	۴۱۵
		۶۴۵	۴۱۶
		۶۴۶	۴۱۷
		۶۴۷	۴۱۸
		۶۴۸	۴۱۹
		۶۴۹	۴۲۰
		۶۵۰	۴۲۱
		۶۵۱	۴۲۲
		۶۵۲	۴۲۳
		۶۵۳	۴۲۴
		۶۵	



ماده	موضوع	ماده	موضوع
۳۸۹	اگر ادا نمائید که در شب و اوقات	۳۸۹	اگر ادا نمائید که در شب و اوقات
۳۹۰	اگر نتواند بپردازد ادا نکند	۳۹۰	اگر نتواند بپردازد ادا نکند
۳۹۱	اگر مولود فرزند بگریز ادا نمائید	۳۹۱	اگر مولود فرزند بگریز ادا نمائید
۳۹۲	اختلاف در باب بچه	۳۹۲	اختلاف در باب بچه
۳۹۳	۱۳۸	۳۹۳	۱۳۸
۳۹۴		۳۹۴	
۳۹۵		۳۹۵	
۳۹۶		۳۹۶	
۳۹۷		۳۹۷	
<b>مضامین</b>		<b>مضامین</b>	
<b>در باب مباحث عوی</b>		<b>در باب مباحث عوی</b>	
<b>مبحث اول</b>		<b>مبحث اول</b>	
<b>در مباحث و بگو</b>		<b>در مباحث و بگو</b>	
۳۹۸	۱۳۹	۳۹۸	۱۳۹
۳۹۹		۳۹۹	
۴۰۰	۱۴۰	۴۰۰	۱۴۰
۴۰۱		۴۰۱	
۴۰۲	۱۴۱	۴۰۲	۱۴۱
۴۰۳		۴۰۳	
۴۰۴	۱۴۲	۴۰۴	۱۴۲
۴۰۵		۴۰۵	
۴۰۶	۱۴۳	۴۰۶	۱۴۳
۴۰۷		۴۰۷	
۴۰۸	۱۴۴	۴۰۸	۱۴۴
۴۰۹		۴۰۹	
۴۱۰	۱۴۵	۴۱۰	۱۴۵
۴۱۱		۴۱۱	
۴۱۲	۱۴۶	۴۱۲	۱۴۶
۴۱۳		۴۱۳	
۴۱۴	۱۴۷	۴۱۴	۱۴۷
۴۱۵		۴۱۵	
۴۱۶	۱۴۸	۴۱۶	۱۴۸
۴۱۷		۴۱۷	
۴۱۸	۱۴۹	۴۱۸	۱۴۹
۴۱۹		۴۱۹	
۴۲۰	۱۵۰	۴۲۰	۱۵۰
۴۲۱		۴۲۱	
۴۲۲	۱۵۱	۴۲۲	۱۵۱
۴۲۳		۴۲۳	
۴۲۴	۱۵۲	۴۲۴	۱۵۲
۴۲۵		۴۲۵	
۴۲۶	۱۵۳	۴۲۶	۱۵۳
۴۲۷		۴۲۷	
۴۲۸	۱۵۴	۴۲۸	۱۵۴
۴۲۹		۴۲۹	
۴۳۰	۱۵۵	۴۳۰	۱۵۵
۴۳۱		۴۳۱	
۴۳۲	۱۵۶	۴۳۲	۱۵۶
۴۳۳		۴۳۳	
۴۳۴	۱۵۷	۴۳۴	۱۵۷
۴۳۵		۴۳۵	
۴۳۶	۱۵۸	۴۳۶	۱۵۸
۴۳۷		۴۳۷	
۴۳۸	۱۵۹	۴۳۸	۱۵۹
۴۳۹		۴۳۹	
۴۴۰	۱۶۰	۴۴۰	۱۶۰
۴۴۱		۴۴۱	
۴۴۲	۱۶۱	۴۴۲	۱۶۱
۴۴۳		۴۴۳	
۴۴۴	۱۶۲	۴۴۴	۱۶۲
۴۴۵		۴۴۵	
۴۴۶	۱۶۳	۴۴۶	۱۶۳
۴۴۷		۴۴۷	
۴۴۸	۱۶۴	۴۴۸	۱۶۴
۴۴۹		۴۴۹	
۴۵۰	۱۶۵	۴۵۰	۱۶۵
۴۵۱		۴۵۱	
۴۵۲	۱۶۶	۴۵۲	۱۶۶
۴۵۳		۴۵۳	
۴۵۴	۱۶۷	۴۵۴	۱۶۷
۴۵۵		۴۵۵	
۴۵۶	۱۶۸	۴۵۶	۱۶۸
۴۵۷		۴۵۷	
۴۵۸	۱۶۹	۴۵۸	۱۶۹
۴۵۹		۴۵۹	
۴۶۰	۱۷۰	۴۶۰	۱۷۰
۴۶۱		۴۶۱	
۴۶۲	۱۷۱	۴۶۲	۱۷۱
۴۶۳		۴۶۳	
۴۶۴	۱۷۲	۴۶۴	۱۷۲
۴۶۵		۴۶۵	
۴۶۶	۱۷۳	۴۶۶	۱۷۳
۴۶۷		۴۶۷	
۴۶۸	۱۷۴	۴۶۸	۱۷۴
۴۶۹		۴۶۹	
۴۷۰	۱۷۵	۴۷۰	۱۷۵
۴۷۱		۴۷۱	
۴۷۲	۱۷۶	۴۷۲	۱۷۶
۴۷۳		۴۷۳	
۴۷۴	۱۷۷	۴۷۴	۱۷۷
۴۷۵		۴۷۵	
۴۷۶	۱۷۸	۴۷۶	۱۷۸
۴۷۷		۴۷۷	
۴۷۸	۱۷۹	۴۷۸	۱۷۹
۴۷۹		۴۷۹	
۴۸۰	۱۸۰	۴۸۰	۱۸۰
۴۸۱		۴۸۱	
۴۸۲	۱۸۱	۴۸۲	۱۸۱
۴۸۳		۴۸۳	
۴۸۴	۱۸۲	۴۸۴	۱۸۲
۴۸۵		۴۸۵	
۴۸۶	۱۸۳	۴۸۶	۱۸۳
۴۸۷		۴۸۷	
۴۸۸	۱۸۴	۴۸۸	۱۸۴
۴۸۹		۴۸۹	
۴۹۰	۱۸۵	۴۹۰	۱۸۵
۴۹۱		۴۹۱	
۴۹۲	۱۸۶	۴۹۲	۱۸۶
۴۹۳		۴۹۳	
۴۹۴	۱۸۷	۴۹۴	۱۸۷
۴۹۵		۴۹۵	
۴۹۶	۱۸۸	۴۹۶	۱۸۸
۴۹۷		۴۹۷	
۴۹۸	۱۸۹	۴۹۸	۱۸۹
۴۹۹		۴۹۹	
۵۰۰	۱۹۰	۵۰۰	۱۹۰
۵۰۱		۵۰۱	
۵۰۲	۱۹۱	۵۰۲	۱۹۱
۵۰۳		۵۰۳	
۵۰۴	۱۹۲	۵۰۴	۱۹۲
۵۰۵		۵۰۵	
۵۰۶	۱۹۳	۵۰۶	۱۹۳
۵۰۷		۵۰۷	
۵۰۸	۱۹۴	۵۰۸	۱۹۴
۵۰۹		۵۰۹	
۵۱۰	۱۹۵	۵۱۰	۱۹۵
۵۱۱		۵۱۱	
۵۱۲	۱۹۶	۵۱۲	۱۹۶
۵۱۳		۵۱۳	
۵۱۴	۱۹۷	۵۱۴	۱۹۷
۵۱۵		۵۱۵	
۵۱۶	۱۹۸	۵۱۶	۱۹۸
۵۱۷		۵۱۷	
۵۱۸	۱۹۹	۵۱۸	۱۹۹
۵۱۹		۵۱۹	
۵۲۰	۲۰۰	۵۲۰	۲۰۰
۵۲۱		۵۲۱	
۵۲۲	۲۰۱	۵۲۲	۲۰۱
۵۲۳		۵۲۳	
۵۲۴	۲۰۲	۵۲۴	۲۰۲
۵۲۵		۵۲۵	
۵۲۶	۲۰۳	۵۲۶	۲۰۳
۵۲۷		۵۲۷	
۵۲۸	۲۰۴	۵۲۸	۲۰۴
۵۲۹		۵۲۹	
۵۳۰	۲۰۵	۵۳۰	۲۰۵
۵۳۱		۵۳۱	
۵۳۲	۲۰۶	۵۳۲	۲۰۶
۵۳۳		۵۳۳	
۵۳۴	۲۰۷	۵۳۴	۲۰۷
۵۳۵		۵۳۵	
۵۳۶	۲۰۸	۵۳۶	۲۰۸
۵۳۷		۵۳۷	
۵۳۸	۲۰۹	۵۳۸	۲۰۹
۵۳۹		۵۳۹	
۵۴۰	۲۱۰	۵۴۰	۲۱۰
۵۴۱		۵۴۱	
۵۴۲	۲۱۱	۵۴۲	۲۱۱
۵۴۳		۵۴۳	
۵۴۴	۲۱۲	۵۴۴	۲۱۲
۵۴۵		۵۴۵	
۵۴۶	۲۱۳	۵۴۶	۲۱۳
۵۴۷		۵۴۷	
۵۴۸	۲۱۴	۵۴۸	۲۱۴
۵۴۹		۵۴۹	
۵۵۰	۲۱۵	۵۵۰	۲۱۵
۵۵۱		۵۵۱	
۵۵۲	۲۱۶	۵۵۲	۲۱۶
۵۵۳		۵۵۳	
۵۵۴	۲۱۷	۵۵۴	۲۱۷
۵۵۵		۵۵۵	
۵۵۶	۲۱۸	۵۵۶	۲۱۸
۵۵۷		۵۵۷	
۵۵۸	۲۱۹	۵۵۸	۲۱۹
۵۵۹		۵۵۹	
۵۶۰	۲۲۰	۵۶۰	۲۲۰
۵۶۱		۵۶۱	
۵۶۲	۲۲۱	۵۶۲	۲۲۱
۵۶۳		۵۶۳	
۵۶۴	۲۲۲	۵۶۴	۲۲۲
۵۶۵		۵۶۵	
۵۶۶	۲۲۳	۵۶۶	۲۲۳
۵۶۷		۵۶۷	
۵۶۸	۲۲۴	۵۶۸	۲۲۴
۵۶۹		۵۶۹	
۵۷۰	۲۲۵	۵۷۰	۲۲۵
۵۷۱		۵۷۱	
۵۷۲	۲۲۶	۵۷۲	۲۲۶
۵۷۳		۵۷۳	
۵۷۴	۲۲۷	۵۷۴	۲۲۷
۵۷۵		۵۷۵	
۵۷۶	۲۲۸	۵۷۶	۲۲۸
۵۷۷		۵۷۷	
۵۷۸	۲۲۹	۵۷۸	۲۲۹
۵۷۹		۵۷۹	
۵۸۰	۲۳۰	۵۸۰	۲۳۰
۵۸۱		۵۸۱	
۵۸۲	۲۳۱	۵۸۲	۲۳۱
۵۸۳		۵۸۳	
۵۸۴	۲۳۲	۵۸۴	۲۳۲
۵۸۵		۵۸۵	
۵۸۶	۲۳۳	۵۸۶	۲۳۳
۵۸۷		۵۸۷	
۵۸۸	۲۳۴	۵۸۸	۲۳۴
۵۸۹		۵۸۹	
۵۹۰	۲۳۵	۵۹۰	۲۳۵
۵۹۱		۵۹۱	
۵۹۲	۲۳۶	۵۹۲	۲۳۶
۵۹۳		۵۹۳	
۵۹۴	۲۳۷	۵۹۴	۲۳۷
۵۹۵		۵۹۵	
۵۹۶	۲۳۸	۵۹۶	۲۳۸
۵۹۷		۵۹۷	
۵۹۸	۲۳۹	۵۹۸	۲۳۹
۵۹۹		۵۹۹	
۶۰۰	۲۴۰	۶۰۰	۲۴۰
۶۰۱		۶۰۱	
۶۰۲	۲۴۱	۶۰۲	۲۴۱
۶۰۳		۶۰۳	
۶۰۴	۲۴۲	۶۰۴	۲۴۲
۶۰۵		۶۰۵	
۶۰۶	۲۴۳	۶۰۶	۲۴۳
۶۰۷		۶۰۷	
۶۰۸	۲۴۴	۶۰۸	۲۴۴
۶۰۹		۶۰۹	
۶۱۰	۲۴۵	۶۱۰	۲۴۵
۶۱۱		۶۱۱	
۶۱۲	۲۴۶	۶۱۲	۲۴۶
۶۱۳		۶۱۳	
۶۱۴	۲۴۷	۶۱۴	۲۴۷
۶۱۵		۶۱۵	
۶۱۶	۲۴۸	۶۱۶	۲۴۸
۶۱۷		۶۱۷	
۶۱۸	۲۴۹	۶۱۸	۲۴۹
۶۱۹		۶۱۹	
۶۲۰	۲۵۰	۶۲۰	۲۵۰
۶۲۱		۶۲۱	
۶۲۲	۲۵۱	۶۲۲	۲۵۱
۶۲۳		۶۲۳	
۶۲۴	۲۵۲	۶۲۴	۲۵۲
۶۲۵		۶۲۵	
۶۲۶	۲۵۳	۶۲۶	۲۵۳
۶۲۷		۶۲۷	
۶۲۸	۲۵۴	۶۲۸	۲۵۴
۶۲۹		۶۲۹	
۶۳۰	۲۵۵	۶۳۰	۲۵۵
۶۳۱		۶۳۱	
۶۳۲	۲۵۶	۶۳۲	۲۵۶
۶۳۳		۶۳۳	
۶۳۴	۲۵۷	۶۳۴	۲۵۷
۶۳۵		۶۳۵	
۶۳۶	۲۵۸	۶۳۶	۲۵۸
۶۳۷		۶۳۷	
۶۳۸	۲۵۹	۶۳۸	۲۵۹
۶۳۹		۶۳۹	
۶۴۰	۲۶۰	۶۴۰	۲۶۰
۶۴۱		۶۴۱	
۶۴۲	۲۶۱	۶۴۲	۲۶۱
۶۴۳		۶۴۳	
۶۴۴	۲۶۲	۶۴۴	۲۶۲
۶۴۵		۶۴۵	
۶۴۶	۲۶۳	۶۴۶	۲۶۳
۶۴۷		۶۴۷	
۶۴۸	۲۶۴	۶۴۸	۲۶۴
۶۴۹		۶۴۹	
۶۵۰	۲۶۵	۶۵۰	۲۶۵
۶۵۱		۶۵۱	
۶۵۲	۲۶۶	۶۵۲	۲۶۶
۶۵۳		۶۵۳	
۶۵۴	۲۶۷	۶۵۴	۲۶۷
۶۵۵		۶۵۵	
۶۵۶	۲۶۸	۶۵۶	۲۶۸
۶۵۷		۶۵۷	
۶۵۸	۲۶۹	۶۵۸	۲۶۹
۶۵۹		۶۵۹	
۶۶۰	۲۷۰	۶۶۰	۲۷۰
۶۶۱		۶۶۱	
۶۶۲	۲۷۱	۶۶۲	۲۷۱
۶۶۳		۶۶۳	
۶۶۴	۲۷۲	۶۶۴	۲۷۲
۶۶۵		۶۶۵	
۶۶۶	۲۷۳	۶۶۶	۲



صفحه	ماده	موضوع	موضوع
۴۸۰	۴۶۳	۱۸۹	مصول تحمل شهادت
۴۸۱	۴۶۴		تحمل تک
۴۸۲	۴۶۵		شهادت در غیر طلاق
۴۸۳	۴۶۵	۱۹۰	اداء شهادت
۴۸۴	۴۶۶		در ترس شاهد از ضرب
۴۸۵	۴۶۷		شهادت سه قس حلال است
۴۸۶	۴۶۸	۱۹۱	ادای شهادت کفایت میکند
۴۸۷	۴۶۸		نیست حکم حاکم در شهادت
	۴۶۹		فصل پنجم
	۴۷۰		در ضمانت بر شهادت
	۴۷۱		مطلب اول
	۴۷۲		در تحمل شهادت
۴۸۸	۴۷۳		شهادت بر شهادت در حدی
۴۸۹	۴۷۴	۱۹۲	شهادت بر شهادت در حقوق
۴۹۰	۴۷۵		
	۴۷۶		مطلب دوم
	۴۷۷	۱۹۳	در کیفیت تحمل شهادت
۴۹۱	۴۷۸		اکمال مراتب تحمل شهادت
۴۹۲			در الزام مسامحه عین شود
۴۹۳			اخذ شاهد دفع در اضطرار میگوید
	۴۷۹		مطلب سوم

صفحه	ماده	موضوع
۴۵۰	۱۷۴	ضابط آن
۴۵۱		شهادت کور
۴۵۲	۱۷۵	اگر شاهد کور شود
۴۵۳	۱۷۸	اگر فانی کور شود
۴۵۴		لزوم شهادت بعین
۴۵۵	۱۷۹	شهادت بر زن
		ترتیب شاهد اصل
		رابطه طوطی در شهادت
۴۵۶	۱۸۳	شاهد شدن با شهادت سکوت
۴۵۷		شهادت شاهد استفاضه
		احتیاج شاهد استفاضه
		ثبوت نسب در شهادت
۴۵۸	۱۸۵	اگر در ملک بدو تصرف شهر جمع باشد
۴۵۹	۱۸۶	کتاب بدو تصرف
		شرط علم در استفاضه
۴۶۰		شهادت بر نذار
۴۶۱		نک در شهادت
۴۶۲	۱۸۷	فصل چهارم
		در تحمل شهادت و اقامه آن
		در جوب تحمل شهادت

صفحه	ماده	موضوع
۴۶۳	۱۶۸	شهادت مطلقه
۴۶۴	۱۶۹	اگر مدعی ملک مطلق ادعا نماید
		اگر مدعی ادعای چیزی که موجب طلاق
۴۶۵		مقدسات نماید
		اگر ادعا نماید که وکیل او بکنار از جبهه
۴۶۶	۱۷۰	اخبار داده
۴۶۷		اگر ادعای چهار پائی کند
۴۶۸		اگر مدعی ادعا کند که بدو پند باشد بکند
۴۶۹	۱۷۱	اگر ملک بکند در شهادت بکند
۴۷۰		اگر ادعا کند که دختر و کنیز او است
۴۷۱	۱۷۲	اگر ادعا کند که فامه شاهد نماید
		اگر شهادت بدو کند ملازم بجزارت و زمان
۴۷۲		الفرار کرده
		اگر شاهد شهادت بطور بدو دهد بکند
۴۷۳		بطور دیگر
		مفصل پنجم
		در شهادت
		فصل اول
		در ضمانت
۴۷۴	۱۷۳	صفحه اول





صفحه	ماده	صفحه	ماده
۵۳۹		۵۲۵	۲۰۸
۵۴۰		۵۲۶	
	<b>مطلب دوم</b>	۵۲۷	
	در آنچه از این است	۵۲۸	
۵۴۱	شهادت بخلاف	۵۲۹	
۵۴۲	۲۱۵ اگر بکلی شهادت دهند	۵۳۰	۲۰۹
۵۴۳	۲۱۶ اگر یا از این و یا از آن شهادت دهند	۵۳۱	
۵۴۴	اگر بی رضای شهادت دادند	۵۳۲	۲۱۰
	<b>مطلب سوم</b>	۵۳۳	۲۱۱
	در مال	۵۳۴	
۵۴۵	۲۱۷ اگر قبل از صدق حکم شهادت بکنند	۵۳۵	
۵۴۶	اگر در و شهادت فاسق باشند	۵۳۶	
۵۴۷	اگر مشرک و عیبه و شهادت بکنند	۵۳۷	
۵۴۸	اگر بزرگای غیر از این شهادت بدهند	۵۳۸	۲۱۲

اگر کتاب بنده شهادت بدهند ۲۱۸ ۵۴۹

**مطلب پنجم**

بیت پنج مشكلات ۲۱۹ ۵۵۰

(در طبعه علی بن ابي طالب)

**فصل ششم**  
در اخلاف شاهد ها

صفحه	ماده	صفحه	ماده
۲۰۳		۴۹۳	۲۰۰
۱۱	شرط شهادت شاهد ها	۴۹۴	
	اخلاف شاهد ها	۴۹۵	
۱۲		۴۹۶	
۱۳	۲۰۴	۴۹۸	
۱۴		۴۹۹	
۱۵		۵۰۰	
۱۶	۲۰۵	۵۰۱	۲۰۱
۱۷		۵۰۲	
۱۸	۲۰۶	۵۰۳	
۱۹		۵۰۴	
۲۰		۵۰۵	
۲۱		۵۰۶	
۲۲		۵۰۷	
۲۳		۵۰۸	
۲۴		۵۰۹	

**فصل هفتم**

در برگشت از شهادت

**مطلب اول**

در برگشت در عقوبات

در عدد  
شهادت فرج بر اصل

**مطلب چهارم**

شرط شهادت فرج

ترکیب شه و اصل بر شه و فرج

ذکر شاهد فرج اسم شاهد اصل را

**مطلب پنجم**

در عوارض

مرکز شاهد اصل

عارض شدن فرج و غیره بر شاهد اصل

عارض شدن دیوانه و غیره بر شاهد اصل

اگر شاهد اصل شاهد فرج را نکند باید

مؤقتاً شاهد اصل باشد از شهادت فرج







